

خطوط اساسی

نظام حقوقی ایالات متحده



خطوط اساسی

نظام حقوقی ایالات متحده

اداره برنامه‌های اطلاعات بین المللی

وزارت امور خارجه ایالات متحده

<http://www.america.gov/persian>

۲۰۰۴

نظام حقوقی ایالات متحده

فهرست مطالب

پیشگفتار

خطوط کلی نظام قانونی آمریکا..... ۴

فصل ۱

تاریخ و سازمان یافتن نظام قضایی ایالتی..... ۱۸

فصل ۲

تاریخ و سازمان یافتن نظام قضایی فدرال..... ۴۴

فصل ۳

مرز میان حوزه قضایی و حوزه سیاستگذاری..... ۵۶

فصل ۴

وکلا، طرفین دعوا، و گروه های ذینفع در فرآیند قضایی..... ۷۲

فصل ۵

روال کار دادگاه های کیفری آمریکا..... ۹۰

فصل ۶

مراحل دادرسی در دادگاه های مدنی آمریکا..... ۱۱۸

فصل ۷

قضات فدرال..... ۱۴۰

فصل ۸

اجرا و تأثیر سیاست های قضایی..... ۱۵۸

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا..... ۱۷۷

اصلاحیه های قانون اساسی ایالات متحده..... ۱۹۲

واژه نامه..... ۲۰۴

کتابشناسی..... ۲۱۲

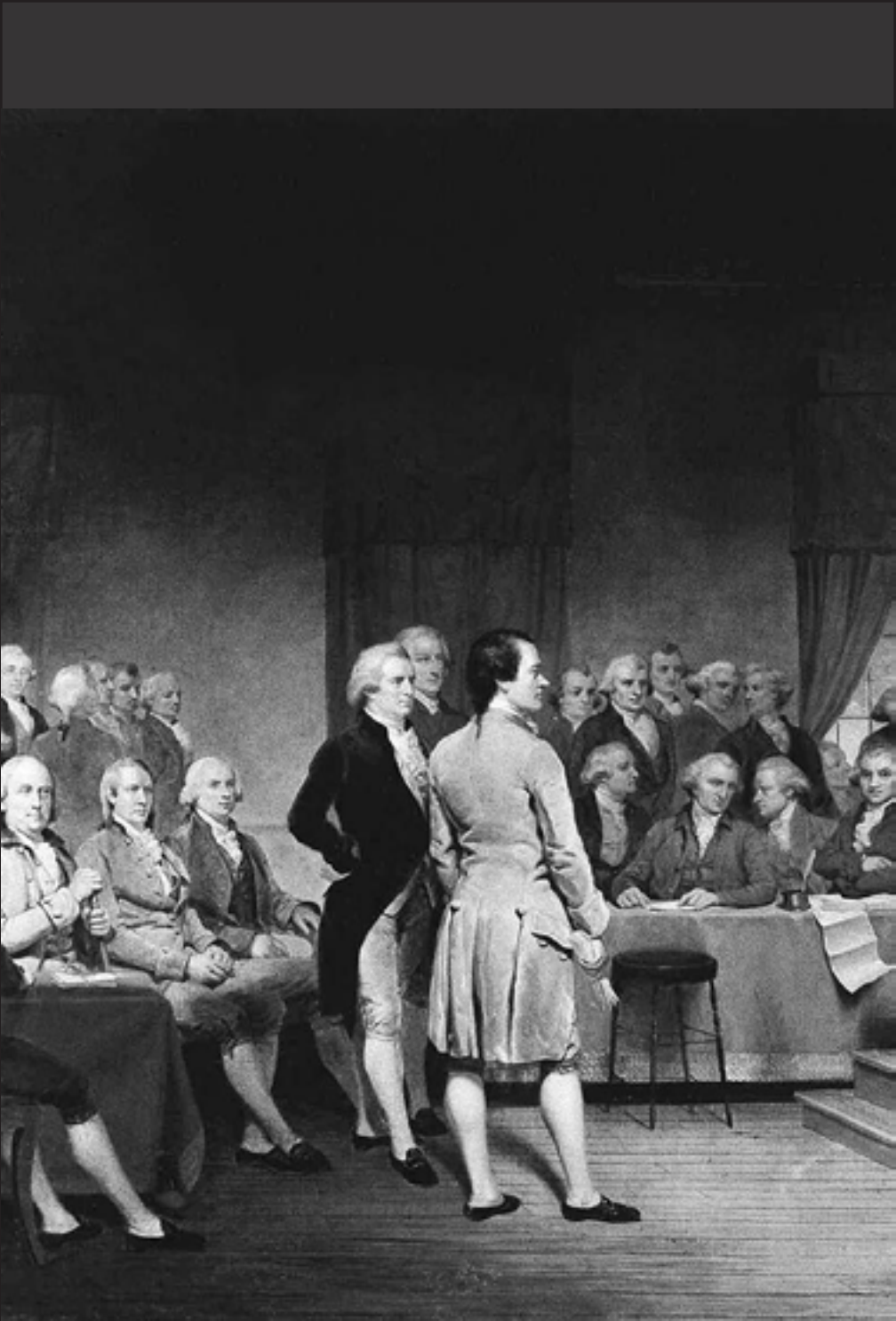
مقدمه

نظام حقوقی

ایالات متحده



در این تصویر از تابلوی نقاشی اثر
جونیس بروتس سیرنز در ۱۸۵۶،
جورج واشنگتن (که در تصویر مقابل
ایستاده) کنوانسیون قانون اساسی را
مورد خطاب قرار می‌دهد که قانون
اساسی ایالات متحده آمریکا توسط
اعضای آن تدوین و در ۱۷ سپتامبر
۱۷۸۷ امضا و تصویب گردید. در
ایالات متحده، قانون اساسی عالی‌ترین
مرجع قانون است.



هدف از بیان این مقدمه آشنا کردن خوانندگان با ساختار پایه و اصطلاحات قانون در آمریکاست. در فصل‌های بعد به جزئیات بیشتری پرداخته و چگونگی تحول نظام قضایی آمریکا، برای تأمین نیازهای کشوری که در حال توسعه فزاینده بوده و هر روز با واقعیت اجتماعی و اقتصادی پیچیده تری روبرو می‌شود را نشان می‌دهد.

نظام قضایی فدرال: شرح مختصر

نظام قانونی آمریکا، بیشتر از غالب کشورهای جهان، دارای چند لایه است. یکی از دلایل آن مجزا بودن قوانین فدرال و ایالتی است. برای درک این مطلب، باید یاد آوری کنیم که ایالات متحده به عنوان یک کشور واحد بنیانگذاری نشد بلکه بنیاد آن بر ۱۳ مستعمره بود که هر کدام مدعی استقلال از پادشاهی بریتانیا شدند. در اعلامیه استقلال (۱۷۷۶) این گونه از "مردمان خوب این مستعمرات" سخن به میان می‌آمد و گفته می‌شد که "این مستعمرات متحد حق دارند ایالات آزاد و مستقل باشند". وجود تنش میان مردم و ایالات متعدد موضوع همیشگی تاریخ قضایی آمریکا بوده است. همان طور که در زیر توضیح داده می‌شود، قانون اساسی آمریکا (که در سال ۱۷۸۷ تدوین و در سال ۱۷۸۸ تصویب گردید) به تدریج قدرت و اختیارات قضایی را از ایالات سلب و آن را در دولت فدرال متمرکز نمود که این انتقال، در دوره‌هایی از تاریخ با اعتراضات پر حرارتی هم روبرو شد. امروز هم، ایالات استقلال قابل ملاحظه‌ای برای خود حفظ کرده اند. هر دانشجوی رشته حقوق باید بداند که اختیارات قضایی به چه نسبت میان دولت فدرال و دولت‌های

هر روز در دادگاه‌های ایالات متحده تصمیم‌هایی گرفته می‌شود که بر زندگی هزاران تن تأثیر می‌گذارد. بعضی از این تصمیمات فقط برای طرفین یک مرافعه مؤثر هستند، اما برخی دیگر، تعیین کننده حقوق، منافع، و اصولی قانونی هستند که بر زندگی همه آمریکاییان تأثیر دارد. قطعاً بسیاری از مردم آمریکا از تصمیمات خاصی راضی هستند و دیگران - گاهی بسیاری افراد دیگر - آن را رد می‌کنند. اما همه، مشروعیت آن، و نقش دادگاه به عنوان مفسر نهایی قانون را قبول دارند. مردم آمریکا با قرار دادن حکومت قانون و اعتماد خود در دست نظام قضایی آمریکا نهایت ایمان خود را به آن نشان داده اند.

در صفحات بعدی، این نظام مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بحث به چگونگی تشکیل دادگاه‌ها و روند کار آنها می‌پردازیم. دادگاه‌ها در نظام قضایی نقش محوری دارند، اما کل نظام در آنها خلاصه نمی‌شود. هر روزه در سراسر آمریکا، دادگاه‌های فدرال، ایالتی و محلی به تفسیر قانون می‌پردازند، در موارد اختلاف رأی صادر می‌کنند، و گاهی حتی بعضی قوانین را که ناقض حمایتی است که طبق قانون اساسی برای فرد فرد شهروندان آمریکا تضمین شده، رد می‌کنند. در عین حال، میلیون‌ها آمریکایی بدون این که به دادگاه مراجعه کنند، معاملات روزانه خود را انجام می‌دهند. آنها هم متکی به نظام قضایی هستند. زوج جوانی که اولین خانه خود را می‌خرند، دو تن از صاحبان مشاغل که با یک دیگر قرار داد می‌بندند، والدینی که با تنظیم وصیتنامه به آینده فرزندان خود می‌اندیشند - همه این‌ها نیاز به مقرراتی دارد که حاکمیت قانون آن را تهیه و نظام قضایی ایالات متحده آن را تضمین می‌کند.

ایالتی تقسیم شده است. قانون اساسی مرز موضوعات زیادی را در قوانین فدرال و قوانین ایالتی مشخص نموده است. طبق این قانون، قدرت و اختیارات فدرال میان سه قوه مقننه، مجریه، و قضاییه تقسیم شد (به این ترتیب "تفکیک اختیارات" این سه قوه و حفظ آن از طریق اعمال "نظارت و موازنه" برای جلوگیری از غلبه یکی بر دیگران به اجرا در آمد)، و هر یک با وظایف مشخص در نظام قضایی مشارکت دارند. در این نظام، قانون اساسی تعیین نموده که کدام قوانین باید به تصویب کنگره برسد.

گویی این فرایند به اندازه کافی پیچیده نبود، قوانین آمریکا بیش از مصوبات کنگره است. در بعضی حوزه‌ها، کنگره به سازمان‌های دولتی اختیار می‌دهد برای تأمین جزئیات بیشتر قانونی، به تصویب مقررات بپردازند. و کل نظام برپایه اصول موجود در قوانین عرف انگلستان استوار است. هر چند قانون اساسی و مقررات دیگر جایگزین قوانین عرف شده اند، اما در مواقعی که دادگاه‌ها با موارد خاصی برخورد می‌کنند که در قانون اساسی به آن پرداخته نشده و کنگره هم هنوز مصوبه‌ای درمورد آن تهیه نکرده است، کماکان از قوانین عرف استفاده می‌شود.

منابع قوانین فدرال:

قانون اساسی آمریکا

برتری قوانین فدرال

بین سال‌های ۱۷۸۱ و ۱۷۸۸، توافقنامه‌ای موسوم به اصول کنفدراسیون، حاکم بر مناسبات میان ۱۳ ایالت بود. طبق این اصول، کنگره ضعیفی تشکیل شده و غالب

اختیارات به ایالات تفویض گشته بود. در این اصول، به جز یک دادگاه امور دریایی، دیگر هیچ گونه پیش بینی برای نظام قضایی فدرال صورت نگرفته بود، هر چند ایالات برای احترام (و بذل ایمان و اعتبار کامل) به احکام قضایی دیگر ایالات متعهد شده بودند. پیش نویس و تصویب قانون اساسی موجب این اتفاق نظر شد که دولت فدرال باید تحکیم گردد. و نظام حقوقی یکی از حوزه‌های تحکیم دولت فدرال بود. "بند برتری" در اصل ششم اهمیت خاصی داشت:

این قانون اساسی و قوانین ایالات متحده که از این پس تنظیم خواهد شد و تمامی پیمان‌های منعقد یا آنهایی که هنوز منعقد نشده، طبق اختیارات ایالات متحده، قانون برتر این سرزمین خواهد بود؛ و قضات هر ایالت محدود به عملکرد تحت آن هستند، هیچ موردی در قانون اساسی یا قوانین ایالات که بر خلاف این باشد تحمل نمی‌شود.

این بند، اولین اصل قوانین آمریکا را تثبیت کرد: در جایی که قانون اساسی فدرال مطرح می‌شود، هیچ ایالتی حق مخالفت ندارد. مهمترین چیزی که حل نشده باقی ماند، این بود که این ممنوعیت چگونه در مورد دولت فدرال به اجرا در می‌آید و نقش نظام‌های حقوقی ایالات در مواردی که قانون اساسی به وضوح تکلیفی تعیین نکرده، کدام است. بخشی از این کاستی‌ها از طریق متمم‌ها جبران گردید، اما همچنان، آمریکایی‌ها میان حوزه اختیارات فدرال و ایالتی در کش و قوس هستند.

نقش خاص هر يك از قوا در نظام قضايي

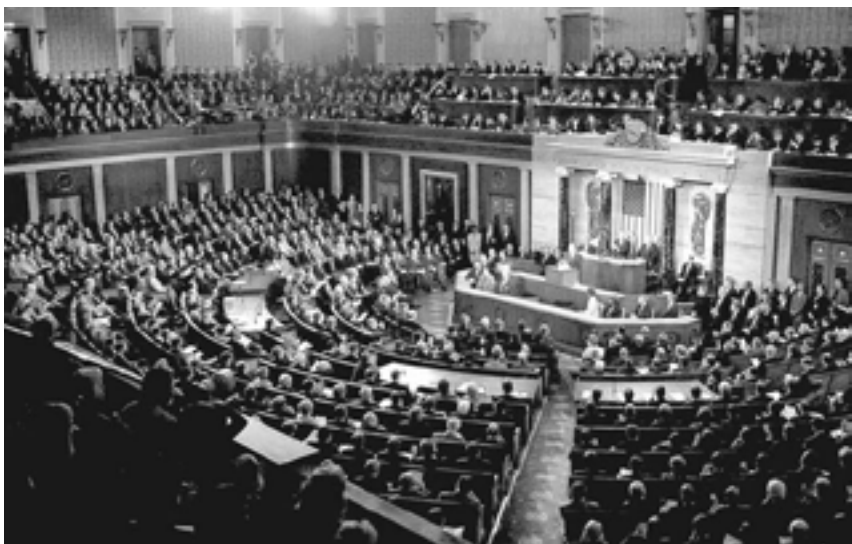
کنگره ارائه می‌شود لایحه نام دارد. در صورتی که اکثریت هر یک از مجلسین کنگره – حتی اگر رئیس جمهوری وتو کند، با رای دو سوم کنگره – آن لایحه به قانون تبدیل می‌گردد. قوانین فدرال مصوبه نام دارند. مجموعه قوانین ایالات متحده یعنی قوانین جاری و مدون آن. مجموعه قوانین، خود یک قانون نیست و صرفاً معرف نظم منطقی قوانین جاری است. برای مثال، فصل ۲۰ شامل مجموعه قوانین مربوط به تعلیم و تربیت است، و فصل ۲۲ شامل مجموعه قوانین مربوط به مناسبات خارجی می‌شود.

قدرت قانونگذاری کنگره محدود است. دقیق‌تر این که، این وظیفه توسط مردم و از طریق قانون اساسی به کنگره محول و دقیقاً تعیین می‌شود در چه حوزه‌هایی می‌تواند یا نمی‌تواند قانونگذاری کند. ماده ۹ از اصل

در حالی که تدوین کنندگان قانون اساسی قصد داشتند دولت فدرال را تقویت کنند، از قدرتمندی بیش از حد آن نیز بیم داشتند. یکی از راه‌های محدود کردن رژیم تقسیم قوای آن بود. همان‌طور که جیمز مدیسون در شماره ۵۱ فدرالیست توضیح داده بود، "تدبیر اتخاذ شده برای مبارزه با قدرت غصب کننده دولت، تقسیم آن به بخش‌های معین و جداگانه است." هر یک از "بخش‌هایی که مدیسون خاطر نشان کرده بود، مقننه، مجریه، و قضاییه، تا حدی دارای اختیاراتی در نظام قضایی کشور بودند.

قوة مقننه

طبق قانون اساسی، اختیار قانونگذاری به کنگره سپرده شده است. پیشنهادی که به



طبق قانون اساسی، اختیارات قانونگذاری به کنگره محول شده است که در این تصویر، اعضای آن برای نطق بوجه پرزیدنت جورج دبلیو بوش در ۲۰۰۱ در یک جلسه مشترک گرد هم آمده‌اند. اختیارات اجرایی، به همین ترتیب، به ریاست جمهوری محول شده است.

قوة قضاييه

قوة قضاييه آمريکا، مانند دو قوة ديگر، فقط از قدرت و اختيارياتي برخوردار است که از سوي قانون اساسي به آن تفويض گشته است. طبق قانون اساسي، حوزه اختياريات قضايي فدرال فقط شامل بعضي اختلافها مي شود. در ماده ۲ اصل سوم، اين موارد درج شده است. دو مورد از مهمترين موارد، موضوع قوانين فدرال است ("کليه پرونده هاي مربوط به قانون و برابري، طبق اين قانون اساسي، قوانين ايالات متحده، و پيمان هاي منعقد...") و پرونده هاي مربوط به "تنوع"، يا اختلاف ميان شهروندان دو ايالت مختلف.

حتنوع در امور قضايي موجب مي شود هر يك از طرفين براي اقامه دعوا مجبور به حضور در برابر دادگاه هاي ايالت فرد مدعي نباشد.

اختيار قضايي ديگري نيز در سال هاي نخستين جمهوري ايجاد شد. همان طور که در فصل دوم توضيح داده شده، ديوان عالي آمريکا در پرونده ماربوري مقابل مديسون (۱۸۰۳) از اختياريات تفويض شده استفاده کرد تا از حق تشخيص اين که مصوبه اي ناقض قانون اساسي هست يا خير و در صورت ناقض بودن آن را باطل اعلام کند، برخوردار گردد. يك قانون زماني مغاير با قانون اساسي شناخته مي شود که ناقض حقيقي باشد که از سوي قانون اساسي براي مردم تضمين شده، و يا اين که در اصل اول قيد نشده باشد که کنگره قادر به تصويب آن است.

بنابراين، قدرت تفسير آن چه در قانون اساسي مربوط به اين که کنگره در چه مواردی قادر به وضع قانون است، قيد شده، اهميت زيادي دارد. در گذشته، کنگره احکام زيادي را که براي تنظيم تجارت -

اول قانون اساسي، کنگره را از تصويب قوانين خاصي منع مي کند. براي مثال، کنگره نمي تواند قانوني که عطف به ماسبق مي کند وضع نمايد، و يا قانون ماليات بر صادرات وضع کند. در ماده ۸ اصل اول حوزه هايي که کنگره مي تواند به وضع قانون بپردازد فهرست شده است. برخي از آنها ("ايجاد دفاتر پستي") مشخص هستند، اما بقيه، مانند "تنظيم تجارت با کشورهاي خارجي، و ميان ايالات مختلف"، از صراحت کمتری برخوردارند. بديهي است که قدرت تفسير قوانيني که صريح نيستند، اهميت زيادي دارد. در اوایل تاريخ اين جمهوري جوان، قوة قضاييه اين نقش را داشت و به اين ترتيب نقشي فوق العاده حساس در نظام قانوني آمريکا را بر عهده داشت.



قوانين مصوب هريك از ۵۰ مجلس قانونگذاري ايالتي، همچون مجلس ايالتي نيويورك که در تصوير فوق در حال انجام حضور و غياب ديده مي شود، فقط شامل شهروندان همان ايالت يا اغياري مي شود که در آن ايالت سکونت و يا فعاليت کاري دارند.

میان ایالات مختلف، یا تجارت میان-ایالتی ضرورت داشته، به تصویب رسانده است. این معنایی قابل انعطاف است و نمی‌توان آن را به دقت توصیف نمود. البته می‌توان میان اهداف هر مصوبه‌ای با مقررات تجارت میان-ایالتی، ارتباط‌های منطقی یافت. بعضی وقت‌ها قوه قضاییه بند تجارت را موشکافانه تفسیر کرده است. برای مثال، در سال ۱۹۳۵، دیوان عالی یکی از قوانین فدرال را که شامل تنظیم ساعت کار و حقوق کارگران کشتارگاه نیویورک می‌شد، باطل اعلام کرد زیرا مرغ‌هایی که در آن جا سر بریده و آماده می‌شد به قصابی‌ها و مغازه داران نیویورک فروخته می‌شد و به این ترتیب مشمول قوانین تجارت میان-ایالتی نبود. بلافاصله بعد از این اتفاق، دیوان عالی برای برنامه‌های نیودیل پرزیدنت فرانکلین روزولت آزادی عمل بیشتری قائل شد، و تا به امروز هم دادگاه‌های فدرال برای اختیارات مربوط به تجارت، آزادی عمل زیادی در نظر می‌گیرند، البته نه تا آن حد که هر مصوبه‌ای که کنگره می‌گذراند را موجه تلقی کنند.

قوه مجریه

طبق اصل دوم، ریاست قوه مجریه به رئیس جمهور محول می‌شود. در زمان ریاست جمهوری پرزیدنت جورج واشنگتن (۱۸۰۱-۱۷۸۹)، قوه مجریه از رئیس جمهوری، معاون رئیس جمهوری، و وزارت خانه‌های خزانه داری، جنگ و دادگستری تشکیل می‌شد. با گسترش کشور، قوه مجریه هم همراه آن گسترش یافت. امروز قوه مجریه دارای ۱۵ وزارت خانه است. هر یک از آنها دارای تعدادی اداره، سازمان و نهادهای دیگر هستند. و بخش‌های دیگر آن خارج از این نهادها و

وزارت خانه‌ها قرار دارد. کلیه فعالان قوه مجریه از سوی رئیس جمهوری منصوب می‌شوند و نهایتاً در برابر او مسئول هستند. در برخی حوزه‌ها، روابط میان قوه مجریه و دو قوه دیگر کاملاً روشن است. فرض کنیم یک یا چند نفر به بانکی دستبرد می‌زنند. کنگره قانونی را گذرانده است که به موجب آن سرقت بانک غیر قانونی اعلام شده (مجموعه قوانین ایالات متحده، فصل ۱۸، بخش ۲۱۱۳ *) است. اداره تحقیقات فدرال (FBI)، که اداره‌ای در بطن وزارت دادگستری است، به بررسی جرم می‌پردازد. هنگامی که یک یا چند شخص مظنون بازداشت شدند، یک دادستان فدرال (او هم از وزارت دادگستری) سعی می‌کند جرم بازداشت شدگان را طی محاکمه‌ای در دادگاه منطقه‌ای ایالات متحده، اثبات کند.

توضیح *:

از نظر حقوقی، این قانون فقط در مورد بانک‌هایی قابل اجراست که دارای پروانه فدرال بوده، بیمه داشته، و یا عضو سیستم بانک مرکزی باشند. احتمالاً همه بانک‌ها در ایالات متحده از این ضوابط برخوردار هستند، اما بانکی که دارای این ضوابط نبوده و تشخیص داده شود که در تجارت میان-ایالتی تأثیر ندارد، مشمول قوانین فدرال نمی‌گردد. قوانین فدرال معمولاً دارای یک مبنای حقوقی هستند: در این مورد، داشتن پروانه فدرال الزامی است.)



دادگاه‌های فدرال و ایالتی به دو نوع پرونده رسیدگی می‌کنند: حقوقی و کیفری. در این تصویر، فردی که وکالت مالکان زمین را در یک دعوی حقوقی عهده دار است مستندات خود را در دیوان عالی داکوتای جنوبی ارائه می‌کند.



سمت راست، قانون مدنی شامل قوانین مربوط به ازدواج و طلاق است. این زوج در مراسم ازدواج مدنی توسط قاضی به عقد یک دیگر در می‌آیند. سمت چپ، یک قاضی در تگزاس. در چند دهه اخیر، قوه قضائیه ایالات متحده گسترش یافته و شامل زنان و اقلیت‌های بیشتری است.

سرقت از بانک پرونده ساده‌ای است. اما با رشد کشور و مدرن تر شدن آن، روابط سه قوه در درون نظام قانونی متحول گردید و مسائل پیچیده تر جامعه صنعتی و پسا صنعتی را زیر نظر گرفت. بیش از همه، نقش قوه مجریه تغییر یافت. در مثال سرقت بانک، کنگره به سادگی می‌توانست قانونی وضع کند که به موجب آن سرقت از بانک یک جرم محسوب شود. فرض کنید به جای آن، قانونگذاران قصد داشته باشند از گردش و خرید و فروش داروهای "خطرناک" در بازار جلوگیری کنند، و با کمیت آلاینده‌های "غیر سالم" هوا را محدود نمایند. کنگره اگر بخواهد می‌تواند تعریف دقیقی از این اصطلاحات به دست دهد. و گاهی همین کار را می‌کند، اما به تدریج بخشی از صلاحیت و اختیارات خود را به سازمان‌های دولتی قوه مجریه تفویض می‌کند. به این ترتیب، اداره مواد غذایی و دارو (FDA) مسئول مراقبت از سلامت مواد غذایی و داروهای کشور شده و سازمان حمایت از محیط زیست (EPA) به مقررات مربوط به تأثیر صنایع بر زمین، آب، و هوا می‌پردازد. هر چند این نهادها صرفاً از اختیاراتی که کنگره به آنها تفویض نموده، برخوردارند، اما این اختیارات در مواردی بسیار تعیین کننده هستند. از جمله این اختیارات، اعلام مقرراتی است که جزئیات قوانین کلی تر را تعیین می‌کند. ممکن است قانونی انتشار مقادیر آلاینده‌های خطرناک در هوا را ممنوع اعلام کند، در صورتی که مقررات وضع شده از سوی EPA تک تک این آلاینده‌ها را تعیین کرده و مقدار خطرناک هریک را هم مشخص می‌نماید. بعضی وقت‌ها و طبق قوانینی، این نهادها اختیار می‌یابند به موارد نقض قانون رسیدگی کنند، در مورد آن حکم صادر

کرده و حتی جریمه آن را نیز تعیین نمایند! مقرراتی که موجب قدرت گیری بیش از اندازه یک سازمان گردد، از سوی دادگاه باطل اعلام می‌شود. یکی از قوانین مهم موسوم به مصوبه آیین اداری (مجموعه قوانین ایالات متحده فصل ۵، بخش ۵۵۱ و دنباله آن) روالی را که سازمان‌ها برای اعلان مقررات، قضاوت در موارد نقض قانون، و تعیین جرایم باید دنبال کنند. همین طور بیان می‌دارد که طرف دعوا چگونه می‌تواند درمورد تصمیم یک سازمان، در خواست تجدید نظر قضایی کند.

سایر منابع قانون

بارزترین منابع قوانین آمریکا احکام و مقرراتی هستند که به عنوان متمم مقررات اداری، از سوی کنگره تصویب می‌شوند. گاهی این متمم‌ها مرز میان قانونی و غیر قانونی را به وضوح مشخص می‌کنند - بار دیگر برگردیم به مثال سرقت بانک - اما دولت نمی‌تواند برای جوابگویی به تمام موقعیت‌ها، به قدر کافی قانون وضع کند. خوشبختانه، یک مرجع قانونی دیگر، همان طور که در زیر توضیح داده می‌شود، کاستی‌ها را جبران می‌کند.

قوانین عرف

زمانی که مصوبه‌ای موجود نبوده و در قانون اساسی هم موردی پیش بینی نشده باشد، دادگاه‌های فدرال و ایالتی غالباً به قوانین عرف مراجعه می‌کنند، یعنی مجموعه‌ای از تصمیمات قضایی، رسوم، و اصول کلی که قرن‌ها پیش در انگلستان آغاز شد و هنوز تا امروز ادامه دارد. در بسیاری از ایالات، قوانین عرف کماکان نقش مهمی در اختلافات مربوط به قراردادها دارند، زیرا قانونگذاران ایالتی هنوز موفق به تصویب

انتخاب می‌کند که با تصمیم‌گیری آن منجر به حل اختلاف میان دادگاه‌های استیناف گردد. رسم و روال دیوان عالی در کلیه دادگاه‌های بدوی قابل اجراست. در پرونده ایالات متحده مقابل بالسیز، ۵۲۴ یو. اس. ۶۶۶ (۱۹۹۸)، دیوان عالی رأی داد که بیم از تحت پیگرد قانونی قرار گرفتن در خارج، در محدوده ماده مجرم شناختن خود نمی‌گنجد.**

این قبیل احکام، در تمام کشور، از جمله در حوزه دوم دادگاه استیناف تبدیل به قانون گشت. از آن پس، رأی هر دادگاه فدرال دیگری که با این مسئله روبرو می‌گشت، باید هماهنگ با رأی دادگاه عالی در بالسیز صادر می‌گشت. احکام صادره از سوی دادگاه سیار هم به همین شکل به رأی دادگاه‌های منطقه تعمیم پیدا می‌کرد. اصل سنت قضایی در نظام‌های مختلف دادگاه‌های ایالتی قابل اجراست. به این صورت، حجم سنت قضایی بیشتر و موارد توضیح آن مفصل‌تر می‌شود.

توضیح *: حوزه دوم دادگاه استیناف عبارت است از دادگاه استیناف که به فرجام خواهی دادگاه‌های منطقه‌ای فدرال در ایالات نیویورک، کانتی کات و ورمونت رسیدگی می‌کند. حوزه چهارم دادگاه استیناف، مریلند، کارولینای شمالی و جنوبی، ویرجینیای غربی را در بر می‌گیرد و حوزه یازدهم دادگاه استیناف شامل آلاباما، جورجیا، و فلوریدا می‌شود. **توضیح **:** اعداد این بند مربوط به ذکر رأی بالسیز است. مبین این هستند که رأی دادگاه در سال ۱۹۹۸ صادر شد و این رأی در جلد ۵۲۴ گزارشات ایالات متحده موجود و در آن سلسله گزارشات، از صفحه ۶۶۶ آغاز می‌شود.

قوانین جامعی نشده اند که بتواند کلیه موارد اختلاف در قرار دادها را پوشش دهد.

شیوه قضات

دادگاه‌ها برای موارد نقض قانون و اختلافات حکم صادر می‌کنند. و این امر غالباً مستلزم این است که قانون تفسیر شود. در انجام این کار، دادگاه‌ها مقید به در نظر گرفتن طرز تفسیر دادگاه‌های مشابه و یا برتر هستند. این اصل موسوم به "پیروی از قوانین پیشین" است. این کار متضمن انسجام و قابلیت پیش بینی است. طرفین دعوی که با رسم و روال یا رویه قضایی غیر منصفانه‌ای روبرو شده باشند، کوشش می‌کنند واقعیت پرونده خود را از آن چه موجب رأی قبلی شده بود متمایز کنند.

گاهی دادگاه‌ها تفاسیر متفاوتی از قوانین ارائه می‌دهند. برای مثال، پنجمین متمم قانون اساسی حاوی بندی است که می‌گوید "در هیچ پرونده کیفری [هیچ] فردی نباید وادار به شهادت علیه خود شود". گاه مواردی پیش می‌آید که فرد از جواب به احضاریه دادگاه امتناع می‌کند یا اظهار می‌داشت که شهادتش ممکن بود او را تحت تعقیب کیفری قرار دهد - نه در ایالات متحده بلکه در یک کشور خارجی. آیا بند مربوط به مجرم شناختن خود در این مورد می‌توانست دلالت داشته باشد؟ حوزه دوم دادگاه استیناف آمریکا رأی داد که دلالت دارد، اما دادگاه‌های استیناف مربوط به حوزه‌های چهارم و یازدهم رأی دادند که دلالت ندارد.* این پدیده معنا بود که تفسیر قانون مربوط، قطعاً از ایالت به ایالت متفاوت بود! دادگاه‌ها در سطوح بالاتر، کوشش می‌کنند این آشفتگی‌ها را بر طرف نمایند. دیوان عالی ایالات متحده، برای مثال، غالباً پرونده‌هایی را برای استماع

قوانین گوناگون،

راه حل‌های گوناگون

با در نظر گرفتن توسعه نهاد قانون، قائل شدن تمایز میان انواع مختلف قوانین و پرونده‌های حقوقی، که در دادگاه‌ها مطرح می‌گردند و نیز راه حل‌هایی که قانون برای هر پرونده پیش بینی می‌کند، سودمند است.

حقوقی / کیفری

دادگاه‌ها به دو نوع پرونده رسیدگی می‌کنند: پرونده‌های کیفری و پرونده‌های حقوقی. در پرونده‌های حقوقی دو یا چند طرف دعوا وجود دارد که حداقل یکی از آنها متهم به نقض قانون یا قرارهای قوانین عرف است. طرفی که اقامه دعوی می‌کند، شاکی نامیده می‌شود؛ و طرف مقابل، متهم است. متهم می‌تواند علیه شاکی و یا علیه متهم مشترک، مادامی‌که این دو به شکایت اصلی شاکی ارتباط پیدا کنند، اقامه دعوی متقابل نماید. دادگاه‌ها معمولاً ترجیح می‌دهند به شکایات مربوط به یک پرونده واحد، یکجا رسیدگی کنند. دادخواهی‌های تجاری، مانند فسخ قرارداد، یا موارد ضرر و زیان، که یکی از طرفین دعوا به دلیل سوءمدیریت یا مسامحه طرف دیگر ادعای خسارت می‌کند، پرونده‌های حقوقی هستند.

دادخواهی‌های حقوقی میان دو طرف خصوصی صورت می‌گیرد، در حالی که در پرونده‌های کیفری، همیشه دولت فدرال یا دولت ایالتی یکی از طرفین پرونده است. دولت به نام ملت، فرد ناقض رفاه و آسایش عمومی را، تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهد. در پرونده‌های حقوقی ممکن است دو شرکت به دلیل فسخ قرارداد علیه یک دیگر اقامه دعوا کنند، اما در پرونده‌های کیفری فقط دولت است که می‌تواند شخصی

را متهم به قتل نماید.

ضوابط اثبات اتهام و مجازات‌های احتمالی نیز متفاوت است. متهم یک پرونده کیفری فقط بر حسب تعیین تقصیر "با حصول اطمینان کامل" مقصر شناخته می‌شود. در پرونده‌های حقوقی، شاکی می‌بایست فقط "شواهد و مدارک قانع کننده" ارائه دهد، دستورالعملی که اساساً به معنی "شواهد محتمل" است. مجرم معمولاً زندانی می‌شود، در صورتی که طرف بازنده در یک پرونده حقوقی، همان طور که در زیر توضیح داده می‌شود، محکوم به جبران تقصیر می‌گردد.

احکام جزا مبتنی بر قاعده عدل و انصاف

نظام حقوقی آمریکا دارای طیف وسیعی از راه‌های جبران تقصیر است اما این راه‌ها نامحدود نیستند. احکام جزایی، انواع مجازات‌هایی را که دادگاه بر حسب جرم تعیین می‌کند، جریمه‌های نقدی تا حبس در زندان، در بر می‌گیرد. در مجموعه قوانین جزا، و در بعضی حوزه‌های قضایی برای مجرمین سابقه دار مجازات‌های شدید تری در نظر گرفته می‌شود. کیفر جرم‌های جدی تر یا جنایات، شدید تر از کیفر جنحه است. در پرونده‌های حقوقی، غالب دادگاه‌های آمریکا اختیار دارند احکام جزای مبتنی بر قاعده عدل و انصاف صادر کنند. امروزه این تمایز کمتر از گذشته وجود دارد اما آشنا شدن با آن سودمند است. در قرن سیزدهم، دادگاه‌های انگلستان فقط اختیار داشتند احکام مجازات‌های مالی صادر کنند. اگر فسخ قراردادی موجب ۵۰ پوند خسارت به شاکی می‌شد، در این گونه دادگاه‌ها به متهم حکم می‌شد معادل مبلغ را به او بپردازد. این احکام در بعضی موارد منصفانه بود اما در بعضی دیگر مانند قرارداد فروش

او مجرم شناخته می‌شد، محکوم به زندان می‌گردید. او با رأی هیئت منصفه و عدم موفقیت دادستان در اثبات جرم با "حصول اطمینان کامل" مجرم شناخته نشد. متعاقباً، خانواده خانم سیمپسون از او به دلیل مرگ در اثر خطای متهم، شکایت کرد، که یک جرم مدنی محسوب می‌شود. هیئت منصفه، با استفاده از شواهد متقاعد کننده، در این مورد رأی داد که او مسئول مرگ همسرش است. و دادگاه دستور داد تا مبلغی پول برای جبران خسارت بپردازد که این کار برای شاکیان، یک حکم مبتنی بر عدل و انصاف محسوب می‌شد.

یک اثر نادر هنری یا یک قطعه زمین خاص، جوابگو نبود. در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم، "دادگاه‌های عادلانه" تشکیل شدند. این دادگاه‌ها احکام جزا را مبتنی بر قاعده عدل و انصاف صادر می‌کردند، یعنی طرفین، به جای پرداخت معادل خسارت ناشی از مسامحه یا عدم انجام وظیفه، ملزم به اجرای تعهدات خود بودند. در قرن نوزدهم، غالب مراجع قضایی در آمریکا تمایز میان قانون و عدل و انصاف را حذف کرده بودند. امروز با معدودی موارد استثنا، دادگاه‌ها می‌توانند احکام جزای مبتنی بر قاعده عدل و انصاف صادر کنند.

با یک مثال معروف تفاوت میان حقوق مدنی و حقوق جزا، و مجازات در هر یک از این دو حوزه را مشخص می‌کنیم. ایالت کالیفرنیا، او جی سیمپسون، ستاره سابق فوتبال را متهم به قتل نمود. در صورتی که



طبق دستور صریح قانون اساسی ایالات متحده، بخش‌های عمده‌ای از نظام حقوقی ایالات متحده تحت تسلط ایالت‌ها قرار دارد. در این تصویر، ویلیام اچ حداد، قاضی دادگاه منطقه‌ای بخش کوک در ایالت ایلینوی، سمت چپ، و توماس آر فیتزجرالد، قاضی دیوان عالی ایالت ایلینوی.

نقش قوانین ایالتی در نظام فدرال

دلالت دارند: "اختیاراتی که از سوی قانون اساسی به ایالات متحده سپرده نشده و ایالات هم از آنها منع نگردیده اند، به ترتیب برای ایالات و برای مردم محفوظ هستند."

با وجود این، تنش زیادی میان دولت فدرال و ایالات باقی بود - بر سر برده داری، و نهایتاً بر سر حق ایالات در ترک اتحاد فدرال. جنگ داخلی سال ۶۵-۱۸۶۱ هر دوی این اختلافات را حل کرد. و محدودیت‌های تازه تری برای نقش ایالات در نظام قانونی قائل شد: طبق متمم چهاردهم قانون اساسی (۱۸۶۸)، "هیچ ایالتی نباید، بدون طی مراحل قانونی مقتضی، افراد را از حق زندگی، آزادی، و مالکیت محروم نماید؛ و برخورداری از حمایت قانون برابر را از کسی دریغ کند." این متمم موجب شد دست دادگاه‌های فدرال در ابطال قوانین ایالتی باز بشود. دادگاه براون مقابل کمیتهٔ تعلیم و تربیت (۱۹۵۴)، با اتکا به بند "حمایت برابر"، اعمال تبعیض نژادی را در نظام مدارس ایالتی آرکانزاس ممنوع کرد.

در اواسط قرن بیستم، تعدادی از گرایشاتی که در بالا توضیح داده شده - پدید آمدن نظام اداری ایالات، تفسیرقضایی محکم تر و گسترده تری از مفاهیم مراحل قانونی مقتضی و حمایت برابر، و توسعهٔ اختیارات کنگره در تنظیم مقررات تجاری - موجب تقویت نقش دولت فدرال در نظام قانونی گشت. با این حال، باز هم بخش عمده‌ای از آن نظام، تحت تسلط ایالات باقی ماند. هر چند در هیچ یک از ایالات مجاز نیست که شهروندان از حقوقی که به موجب قانون اساسی فدرال به آنها تعلق دارد، محروم شوند، بسیاری از ایالات، قانون اساسی خود را در اعطای حقوق و امتیازات به شهروندان، سخاوتمند تر

قانون اساسی، به ویژه ایالات را از اعمال بعضی قوانین صریحاً منع می‌کند (عقد پیمان با کشورهای خارجی، ضرب سکه). و نیز طبق بند برتری در اصل ششم، اجرای آن دسته از قوانین دولتی که مغایر با قانون اساسی یا قوانین فدرال باشد ممنوع است. با این حال، بخش اعظمی از نظام حقوقی در اختیار ایالات قرار می‌گرفت. در قانون اساسی، محدودهٔ قوانینی که از سوی کنگره وضع می‌شود به دقت تعیین شده. متمم دهم قانون اساسی (۱۷۹۱) به وضوح توضیح می‌دهد که قوانین ایالتی بر اختیارات دیگری



قانون خانواده یک امر تقریباً منحصراً ایالتی است. اینجا، کاترین اسمیت، وکیل دادگستری، مستندات خود را در پرونده‌ای پیرامون حق و حقوق یک پرستار کودک در دیوان عالی کشور در المپیا، واشنگتن ارائه می‌کند. جری ال الکساندر، رئیس دیوان عالی، سمت راست تصویر، و چالز زد اسمیت، گوش می‌کنند.

متحدہ پرداخته و حاوی توضیحاتی دربارهٔ طرفین دعوا است. در همین فصل درمورد نقش گروه‌های ذینفع هم که از پرونده‌هایی خاص برای پیشبرد اهداف اجتماعی و سیاسی خود استفاده می‌کنند، صحبت به میان آمده است. در فصل ۵ به تفصیل توضیح داده می‌شود دادگاه‌ها چگونه به پرونده‌های کیفری رسیدگی می‌کنند، و در فصل ۶ به دعوای حقوقی مدنی پرداخته می‌شود. در فصل ۷ چگونگی انتخاب قضات فدرال بررسی می‌گردد. در فصل آخر توضیح داده می‌شود چگونه بعضی احکام قضایی — مخصوصاً احکام دادگاه‌های عالی — خود به مثابهٔ سیاست‌گذاری عمل کرده و موجب ارتباط پیچیدهٔ قوهٔ قضاییه با قوای مقننه و مجریه می‌شود.

— مایکل جی فریدمن —

مسئول برنامهٔ دفتر برنامه‌های اطلاعات بین الملل وزارت امور خارجه ایالات متحده است. او دارای درجهٔ دکترای تاریخ آمریکا از دانشگاه پنسیلوانیا و دکترای حقوق از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه جورج تاون است.

تعبیر می‌کنند. دادگاه‌های ایالتی در حل و فصل غالب اختلافات حقوقی، از قوانین ایالتی استفاده می‌کنند. و همین در مورد پرونده‌های کیفری و پرونده‌های حقوقی هم صدق می‌کند. قوانین خانواده، شامل ازدواج و طلاق، منحصرأ به قوانین ایالتی مربوط است. برای اکثر مردم آمریکا، نظام قانون به معنای مأموران پلیس و دادگاه‌های آن ایالتی است که در آن ساکن هستند، و یا شهرداری‌ها و زیر بخش‌های ایالت.

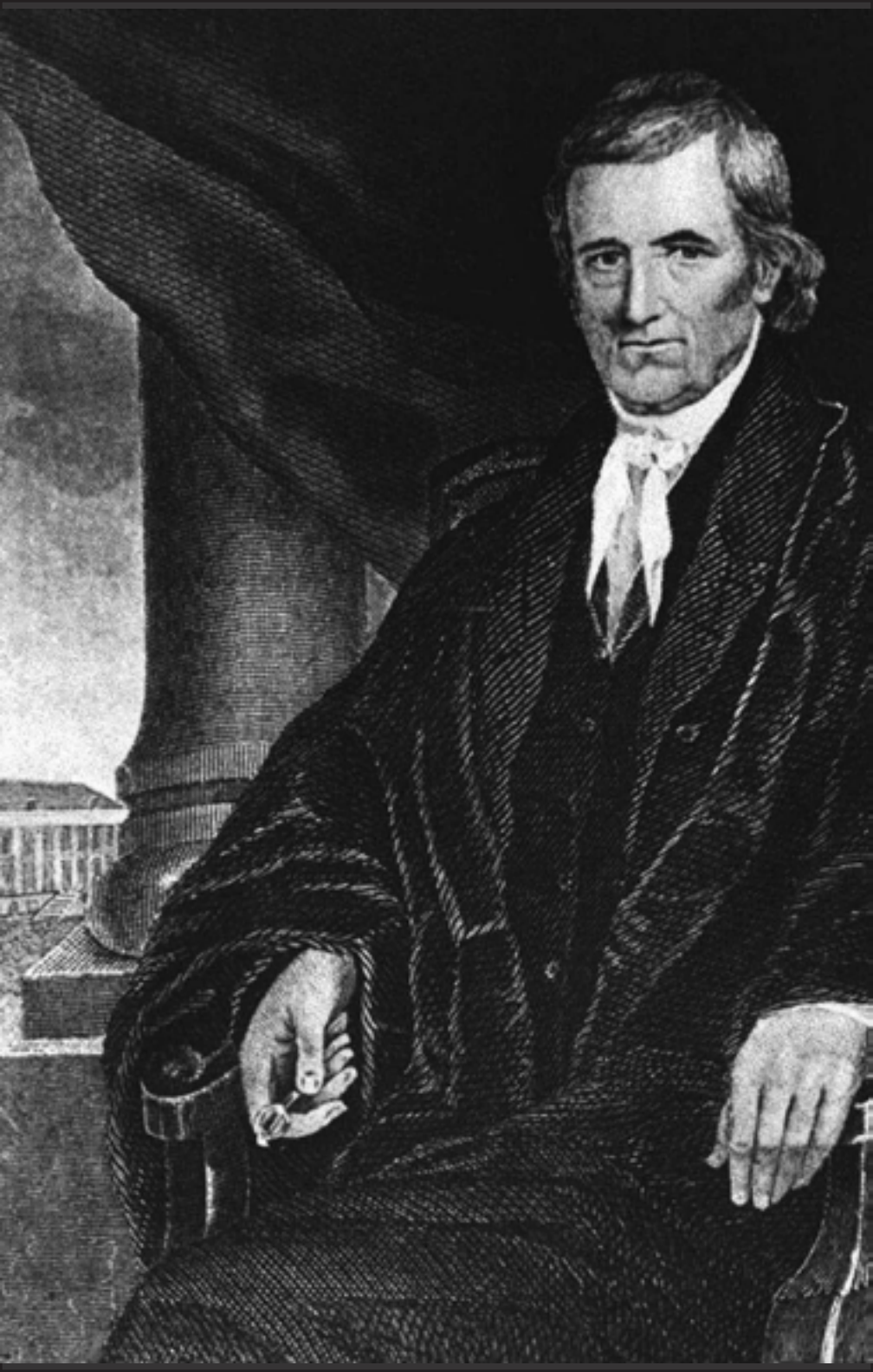
این پیشگفتار توضیحی اجمالی در مورد نظام قانونی است. در بقیهٔ کتاب به جزئیات بیشتر پرداخته شده و شناخت و آگاهی بیشتری ارائه می‌شود. فصل‌های ۱ و ۲ به ترتیب، به شیوه شکل‌گیری نظام دادگاه‌های فدرال و ایالتی اختصاص دارد، و در فصل سوم به تفصیل دربارهٔ موضوع پیچیدهٔ قضاوت توضیح داده می‌شود. در این فصل، به مرز میان دادگاه‌های فدرال و ایالتی اشاره می‌شود اما به موضوع افرادی که حق شکایت دارند و انواع پرونده‌هایی در دادگاه رسیدگی می‌شود نیز پرداخته شده است. فصل چهارم به افرادی که در برابر دادگاه حاضر می‌شوند، اختصاص دارد. این فصل به بررسی اجرای قانون در ایالات

فصل



تاریخ و
سازمان یافتن
نظام قضایی
فدرال

تصویری از جان مارشال، رئیس دیوان عالی ایالات متحده از ۱۸۰۱ تا ۱۸۳۵، اثر آلونزو چاپل. مارشال در دوران تصدی خود، تغییرات عمده‌ای را در دیوان عالی ایجاد کرد که از جمله آنها صدور یک رأی واحد توسط دیوان بود.



مجمع قانون اساسی و اصل سوم

اولین پیشنهاد به مجمع قانون اساسی، برنامه ویرجینیا بود، که طبق آن تشکیل یک دیوان عالی و دادگاه‌های پایین‌تر فدرال پیش‌بینی می‌شد. مخالفان برنامه ویرجینیا با ارائه برنامه نیوجرسی پاسخ دادند، که در این برنامه ایجاد یک دادگاه عالی فدرال پیش‌بینی می‌شد. طرفداران این برنامه، مخصوصاً با ایجاد دادگاه‌های پایین‌تر فدرال مسئله داشتند. آنها عقیده داشتند که دادگاه‌های ایالتی می‌توانند در وهله اول به همه پرونده‌ها رسیدگی کنند و در صورت تمایل به فرجام خواهی، دیوان عالی کافی خواهد بود، که در عین حال حامی حقوق ملی بوده و تضمین قضاوت هماهنگ در همه کشور را نیز به عهده خواهد داشت.

کشمکش میان حامیان حقوق ایالات و ملی‌گرایان با رسیدن به مصالحه، که یکی از خصوصیات مجمع قانون اساسی بود، برطرف گردید. متن این مصالحه در اصل سوم قانون اساسی موجود است و این گونه آغاز می‌شود، «قوه مجریه ایالات متحده به دیوان عالی سپرده می‌شود، و نیز به دادگاه‌های پایین‌تر از آن، همان طور که کنگره هر بار و در موقع مقتضی، مقرر کند.»

مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹

هنگامی که قانون اساسی تصویب شد، در مورد قوه قضاییه فدرال به سرعت اقدام گردید. وقتی کنگره جدید در سال ۱۷۸۹ تشکیل جلسه داد، اولین مسئله اش تشکیل قوه قضاییه بود. مباحثات درباره مصوبه شماره ۱ سنا، با همان شرکت کنندگان و مطرح شدن همان بحث‌های زمان مجمع قانون اساسی در مورد قوه قضاییه تکرار

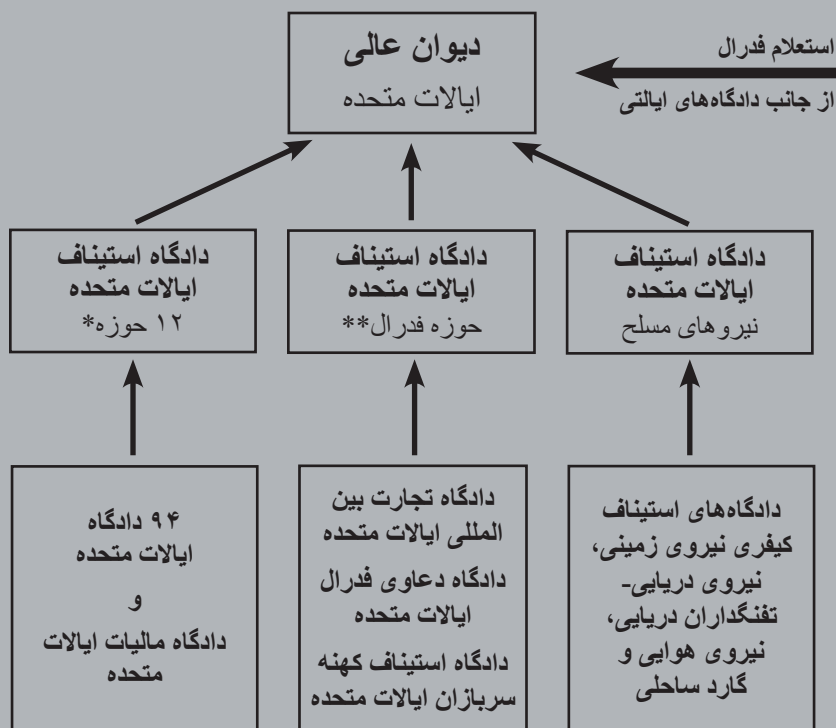
یکی از مهمترین، جالب توجه ترین و شاید گیج کننده ترین ویژگی‌های نظام قضایی در ایالات متحده دوگانه بودن سیستم دادگاه‌ها است؛ به این معنی که دولت در هر سطحی (ایالتی و ملی) دارای مجموعه‌ای از دادگاه‌های خاص خود است. به این ترتیب، هر ایالت مجموعه دادگاه‌های خود را دارد، و بعد دادگاه‌های منطقه کلمبیا، و همین طور مجموعه‌ای نیز متعلق به دولت فدرال است. بعضی مسائل قضایی تماماً در دادگاه‌های ایالتی حل و فصل می‌شوند، در حالی که مابقی در دادگاه‌های فدرال مورد رسیدگی قرار می‌گیرند. و بعضی مسائل حقوقی نیز مورد توجه هر دو مجموعه واقع می‌شوند، که همین نیز گاه به گاه اختلاف نظرهایی را موجب می‌شود. در این فصل به دادگاه‌های فدرال می‌پردازیم و در فصل دوم، به دادگاه‌های ایالتی.

روند تاریخی

قبل از به اجرا در آمدن قانون اساسی، حکومت ایالات متحده بر مبنای اصول کنفدراسیون استوار بود. تحت چنین اصولی، تقریباً کلیه عملکردهای دولت به مرجع قانونگذاری با یک مجلس، و موسوم به کنگره سپرده شده بود. قوای مجریه و مقننه از یک دیگر تفکیک نشده بود.

یکی از عمده ترین نقاط ضعف اصول کنفدراسیون، فقدان قوه قضاییه بود. در نتیجه، نمایندگان هنگام گردهمایی مجمع قانون اساسی در فیلادلفیا و در سال ۱۷۸۷، بر سر ایجاد یک قوه قضاییه، متفق القول بودند. اما در مورد تشکیلات و ساختمان قوه قضاییه اختلاف نظر زیادی در میان بود.

نظام دادگاهی ایالات متحده آمریکا



* ۲۱ دادگاه استیناف منطقه‌ای به پرونده‌های وارده از تعدادی سازمان فدرال نیز رسیدگی می‌کند.

** دادگاه استیناف حوزه قضایی فدرال به پرونده‌های وارده از کمیسیون تجارت بین الملل، سازمان حفظ نظام شایسته سالاری، اداره ثبت اختراعات و علائم تجاری، و سازمان تجدید نظر قراردادها نیز رسیدگی می‌کند.

می‌شد. بار دیگر موضوع برسر این بود که دادگاه‌های پایین تر فدرال باید تشکیل شود، یا این که شکایات فدرال باید ابتدا در دادگاه‌های ایالتی مطرح گردد. کوشش برای حل این اختلاف موجب تقسیم شدن کنگره به دو گروه گردید.

یک گروه، که معتقد بود احکام فدرال اول باید در دادگاه‌های ایالتی صادر و در صورت فرجام خواهی در دیوان عالی مطرح شود، بیم خود را از این که دولت جدید ممکن است حقوق ایالات را ضایع نماید، ابراز می‌داشت. گروه دیگر

این، دیوان عالی باید به تفسیر فواین فدرال پردازد. یکی دیگر از اهداف بنیانگذاران این بود که اقدامات دولت فدرال بتواند بر تک تک شهروندان و در عین حال ایالات مؤثر واقع شود.

با در نظر گرفتن اهمیت دیوان عالی در نظام حکومت فدرال آمریکا، مشخص بود که دیوان عالی موجب بروز اختلافات زیادی خواهد شد. چارلز وارن، یکی از محققان در امور دیوان عالی، در کتاب دیوان عالی در تاریخ آمریکا گفته است: «هیچ چیز در تاریخ تشکیل دیوان عالی چشمگیر تر از این نیست که علی رغم اذعان مردان میهن پرست به معنا و جایگاه خاص آن در دولت فدرال، هیچ شاخه یا نهاد دولتی دیگری برای نبل به موقعیت حاضر خود، تا این حد تحت حملات مداوم قرار نداشته است.»

قانونگذاران، که به پیش داوری تنگ نظرانه دادگاه‌های ایالتی مشکوک بود، از این واهمه داشت که طرفین دعاوی متعلق به ایالات و کشورهای دیگر ممکن است عادلانه مورد قضاوت قرار نگیرند. گروه دوم، طبیعتاً با نظامی موافق بود که شامل دادگاه‌های بدوی فدرال باشد. قانونی که در نتیجه این مباحثات تصویب شد، مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹، نظام قضایی را متشکل از دیوان عالی، شامل قاضی دیوان عالی و پنج قاضی همکار او؛ سه دادگاه استیناف، که دو تن از قضات دیوان عالی، و یک قاضی منطقه‌ای در هر یک عضویت داشته باشند؛ و ۱۳ دادگاه منطقه‌ای، هر یک به ریاست یک قاضی منطقه‌ای، مقرر کرد. قدرت ایجاد دادگاه‌های پایین تر فدرال به سرعت اعمال گردید. کنگره نه یک، بلکه دو مجموعه دادگاه بدوی ایجاد نمود.

دیوان عالی آمریکا

چارلز اوانز هیوز، قاضی دیوان عالی، در کتاب دیوان عالی ایالات متحده (۱۹۶۶) این طور نوشت، دیوان عالی در معنا، مفهوم و عملکرد، آمریکایی است و چیزی به نهادهای قضایی ماقبل خود مدیون نیست. برای درک بهتر آن چه تدوین کنندگان قانون اساسی برای دیوان عالی پیش بینی می‌کردند، باید یک معنا و مفهوم دیگر آمریکایی را نیز مد نظر داشته باشیم: شکل دولت فدرال. بنیانگذاران پیش بینی‌هایی هم برای دولت ملی کردند و هم برای دولت فدرال؛ دادگاه‌های ایالتی مقید به قوانین فدرال بود. اما به هر جهت، تفسیر نهایی قوانین فدرال، نمی‌توانست به یک یا چند دادگاه ایالتی سپرده شود، زیرا قضاوت آنها یکدست و هماهنگ از آب در نمی‌آمد. بنا بر

اولین دهه فعالیت دیوان عالی

جورج واشنگتن، نخستین رئیس جمهوری ایالات متحده، همزمان با منصوب کردن اولین قضات دیوان عالی، دو امر مهم را نیز مرسوم کرد. نخست این که او افرادی را در دیوان عالی منصوب کرد که به لحاظ سیاسی با او هم سو بودند. واشنگتن، اولین رئیس جمهوری که فرصت یافت تا تمامی اعضای قوه قضاییه را خود منصوب کند، مناصب قضاوت را به اعضای وفادار حزب فدرالیست سپرد. دوم این که، قضاتی که توسط او در دادگاه‌های فدرال منصوب شده بودند، نماینده بخش‌های جغرافیایی نسبتاً مساوی بودند. از شش تن قضاتی که از سوی او در دیوان عالی منصوب گردیدند، سه نفر متعلق به ایالات شمالی، و سه نفر متعلق به ایالات جنوبی بودند.

محدوده‌های جغرافیایی دادگاه‌های استینافی و منطقه‌ای ایالات متحده



رئیس دیوان عالی، مهمترین مقامی بود

شاید یکی از مهمترین مشارکتهای
جی اصرار او بر این بود که دیوان
عالی نمی‌تواند راهنمایی‌های حقوقی
به شکل مشاوره به قوه مجریه بنماید.
الکساندر هامیلتون، وزیر خزانه داری
از جی خواسته بود نظر خود را درباره
قطعنامه‌ای که به تصویب مجلس نمایندگان
ویرجینیا رسیده بود بدهد، و پوزیدنت
واشنگتن نظر او را درباره اعلام بی‌طرفی
سؤال کرده بود. در هر دو مورد، جواب
جی قاطعانه منفی بود، زیرا طبق اصل سوم
قانون اساسی، دیوان عالی فقط در موارد
مربوط به اختلافات می‌تواند اظهار نظر
کند.

تأثیر مارشال، رئیس دیوان عالی

جان مارشال از سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۳۵ به
عنوان رئیس دیوان عالی خدمت کرد و
تسلط او بر دیوان عالی قابل قیاس با هیچ
یک از قضات دیگر نیست. تسلط او بر
کارش موجب شد بتواند تغییرات زیادی
در جهت آرای که ابراز می‌شد، ایجاد کند.
قبل از دوره تصدی او، قضات معمولاً
عقاید خود را در مورد پرونده‌های عمده،
به طور جداگانه مرقوم می‌کردند (که به آن
عقاید سریاتیم - کلمه لاتین به معنی یکی
پس از دیگری اطلاق می‌شد). تحت رهبری
مارشال، دیوان عالی روش ارائه نظر خود
را تغییر داده و یک رأی واحد را ارائه کرد.
هدف مارشال از این کار، کنترل اختلافات
و رساندن آن به حد اقل بود. او این گونه
استدلال می‌کرد که اختلاف نظر موجب
تضعیف قدرت دیوان است و سعی می‌کرد
قضات را متقاعد کند که اختلاف عقیده
خود را به طور خصوصی مطرح کرده و

که واشنگتن منصوب کرد. رئیس جمهوری
معتقد بود، اولین کسی که ریاست دیوان
عالی را احراز می‌کند باید وکیل، دولتمرد،
مجری و رهبر برجسته‌ای باشد. اسامی
زیادی به عرض او رسید و بالاخره یک تن
نامزد این مقام گردید. واشنگتن نهایتاً دست
روی جان جی، از نیویورک گذاشت. هر
چند او تنها ۴۴ سال داشت، اما به عنوان
وکیل، قاضی، و یک دیپلمات، دارای
تجارب زیادی بود. به علاوه، او تدوین
کننده اصلی اولین قانون اساسی ایالتش بود.
اولین جلسه دیوان عالی در روز
دوشنبه ۱ فوریه سال ۱۷۹۰ در رویال
اکسچینج، ساختمانی در وال استریت
نیویورک، تشکیل شد، و اولین دوره کار
آن تنها ۱۰ روز به طول انجامید. در این
دوره، دیوان عالی یک منشی برگزید، مهر
خود را انتخاب کرد، و چندین وکیل را برای
کارهای آینده استخدام نمود. البته پرونده‌ای
برای رأی دادن در میان نبود؛ دیوان عالی
در طول سه سال اول فعالیت خود برای
هیچ پرونده‌ای حکم صادر نکرد. علی‌رغم
این آغاز کم‌بار و کوتاه مدت، چارلز وارن
نوشت، روزنامه‌های نیویورک و فیلادلفیا
دوره اول کار دیوان عالی را پر طول و
تفسیر تر از سایر رویدادهای مربوط به
حکومت جدید توصیف می‌کردند؛ و گزارش
های آنها در روزنامه‌های مهم ایالات هم
عیناً منعکس می‌گشت.

دیوان عالی طی ده ساله نخست کار
خود تنها ۵۰ پرونده را مورد رسیدگی قرار
داد. باتوجه به ندرت فعالیت‌های دیوان عالی
در دوره اول کاری، مشارکتهای جی و
رفتار قضایی را می‌توان از طریق احکام
صادره از سوی او در دادگاه استیناف تعقیب

صدور احکام مانند اموس داده می‌شد - یعنی احکامی که به موجب آن، مقامات دولتی مکلف به پذیرفتن وظیفه‌ای رسمی بودند.

این پرونده مارشال را در موقعیت دشواری قرار داد. برخی پیشنهاد کردند او به عنوان وزیر خارجه از خود سلب صلاحیت کند. در این میان موضوع قدرت دیوان عالی نیز مطرح بود. اگر مارشال می‌خواست این حکم را تأیید کند، مدیسون (تحت امر جفرسون) از تفویض آن خود داری می‌کرد. و در این صورت دیوان عالی از اختیار اجرای حکم برخوردار نبود. به هر حال اگر مارشال از تأیید حکم خودداری می‌کرد، جفرسون غیابا برنده می‌شد. تصمیمی که مارشال در این موقعیت دشوار گرفت شاهی بر نبوغ واقعی اوست. او بند ۱۳ مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹ را مغایر با قانون اساسی خواند زیرا برای دیوان عالی اختیار قضاوتی در نظر گرفته شده بود که بیش از حد تعیین شده در اصل سوم قانون اساسی بود. بنا بر این تصمیم مقرر گردید که دیوان عالی از قدرت بررسی مصوبه‌ها و انطباق آنها با قانون اساسی برخوردار گردد. این تصمیم به درستی یکی از مهمترین تصمیماتی بود که دیوان عالی در تاریخ فعالیت‌های خود گرفته است. چند سال بعد، دیوان عالی مدعی حق بررسی مصوبه‌های قانونگذاران ایالتی نیز گردید؛ در طول تصدی مارشال، دیوان عالی بیش از دوازده قانون ایالتی را بر پایه مغایرت با قانون اساسی، رد کرد.

تأکید دیوان عالی بر تحول مسائل

تا حدود سال ۱۸۶۵، مناسبات قانونی میان دولت ملی و دولت‌های ایالتی، یا پرونده‌های فدرالیسم، قسمت اعظم پرونده‌های مورد

در برابر عموم مردم یک نظر واحد ابراز دارند. مارشال از نفوذ خود برای درگیر کردن دیوان عالی در موارد سیاستگذاری نیز استفاده کرد. او برای مثال، در اوایل خدمت خود به عنوان رئیس دیوان عالی موجب شد دیوان عالی با استفاده از اختیارات خود، یکی از مصوبه‌های کنگره، در پرونده ماریبری مقابل مدیسون (۱۸۰۳) را مغایر با قانون اساسی اعلام کند.

این قضیه با انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۰۰ آغاز شد، زمانی که توماس جفرسون، جان آدامز را در انتخابات شکست داد. آدامز در مارس ۱۸۰۱، قبل از ترک منصب، همراه با کنگره فدرالیست که چیزی به پایان کارش نمانده بود، چند قاضی فدرال را منصوب نمود. آدامز افرادی را برای اشغال این مناصب معرفی و سنا هم که فدرالیست وفاداری بود، تصویب نمود. آدامز وزیر خارجه خود، جان مارشال را به عنوان رئیس تازه دیوان عالی تعیین کرد. مارشال به عنوان وزیر خارجه، کسی بود که باید به قضات تازه وارد تفویض اختیار می‌کرد. زمان کوتاه بود و تا قبل از تصدی ریاست جمهوری از سوی جفرسون، هنوز حکم ۱۷ نفر داده نشده بود. رئیس جمهوری جدید، به وزیر خارجه خود، جیمز مدیسون دستور داد حکم افراد باقی مانده را ندهد. یکی از این نامزدها ویلیام ماربوری نام داشت. او و سه تن از همکارانش که همگی به عنوان قضات امین صلح در منطقه کلمبیا تفویض اختیار شده بودند تصمیم گرفتند از دیوان عالی درخواست کنند که با فشار آوردن بر مدیسون، حکم آنها را تفویض کند. آنها متکی به بند ۱۳ مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹ بودند که به موجب آن به دیوان عالی اختیار

ایالتی و فدرال بود، اما در دهه ۱۹۲۰، دیوان عالی نسبت به سیاست نظارتی دولت موضع خصمانه اتخاذ کرد. مقررات فدرال بر مبنای عدم تطابق با اختیاراتی که قانون اساسی برای کنگره در نظر گرفته بود، منظمأ ابطال می‌شد، در حالی که قوانین ایالتی هم به منزله نقض حقوق اقتصادی که متمم چهاردهم از آن حمایت می‌کرد، مورد قبول واقع نمی‌گشت.

از سال ۱۹۳۷، دیوان عالی فعالیت خود را بر آزادی‌های مدنی متمرکز کرده است - مخصوصاً مواردی قانون اساسی متضمن آن است، مانند آزادی بیان و آزادی مذهب. به علاوه، پرونده‌های زیادی نیز در مورد با حقوق متهمان پرونده‌های کیفری به آن ارجاع گردید. و بالاخره دیوان عالی به تعدادی از پرونده‌های مربوط به رفتار برابر دولت با اقلیت‌های نژادی و سایر گروه‌های محروم نیز رسیدگی کرده است.

دیوان عالی به عنوان سیاستگذار

نقش دیوان عالی به عنوان سیاستگذار از این جا ناشی می‌شود که این نهاد، به تفسیر قوانین می‌پردازد. مسائل مربوط به سیاست عمومی در قالب مجادلات حقوقی که باید راه حلی برای آنها یافت، به محضر دیوان عالی راه پیدا می‌کنند.

یکی از گویا ترین نمونه‌ها در زمینه برابری نژادی است. در اواخر دهه ۱۸۸۰، تعداد زیادی از ایالات قوانینی مبنی بر جدا سازی آمریکایی‌های آفریقایی تبار و سفید پوستان در خدمات همگانی به اجرا درآوردند. در سال ۱۸۹۰، برای مثال، در لویزیانا قانونی به اجرا درآمد که خواستار خدمات راه آهن به طور مساوی برای سفید پوستان و آمریکایی‌های آفریقایی تبار بود

بررسی دیوان عالی را تشکیل می‌داد. جان مارشال معتقد به اقتدار دولتی ملی بود، و در محدود نمودن آن دسته از سیاست‌های ایالات که در فعالیت‌های آن تداخل می‌کرد، تردید نشان نمی‌داد. یکی از پرونده‌های مهم، دادگاه گیبونز مقابل اوگدن (۱۸۲۴) است، که در آن دیوان عالی امتیاز انحصاری ایالات بر حمل و نقل با کشتی‌های بخار را، بر مبنای تداخل آن با کنترل دولت فدرال بر تجارت میان-ایالتی، لغو نمود. نمونه دیگر دال بر استفاده مارشال از دیوان عالی برای گسترش اقتدار دولت فدرال، در دادگاه مک کالاک مقابل مریلند (۱۸۱۹) بود، که در آن رئیس دیوان عالی بر این اعتقاد بود که قانون اساسی به کنگره اختیار ایجاد یک بانک ملی را داده است. تأکید دیوان عالی بر یک دولت مقتدر فدرال بعد از مرگ مارشال کاستی نگرفت. راجر تانی که بعد از مرگ مارشال ریاست دیوان عالی را به عهده گرفت، از سال ۱۸۳۶ تا سال ۱۸۶۴ خدمت کرد. هر چند موضع گیری دیوان عالی در این دوره به طور کامل موافق با دولت فدرال نبود، خط مشی این نهاد در زمان تصدی تانی، سیاست‌های مارشال را ندیده نگرفت.

در دوره ۱۸۳۷-۱۸۶۵، بیشتر پرونده‌های دیوان عالی را موارد تعدیل اقتصادی تشکیل می‌داد. تغییر موضع دیوان عالی و تأکید بر مقررات اقتصادی در عوض فدرالیسم، در پی قوانین فزاینده ملی و ایالتی با هدف نظارت بر فعالیت‌های تجاری بود. با افزایش این قبیل قوانین، تعداد پرونده‌هایی که هماهنگی آنها را با قانون اساسی به چالش می‌گرفت نیز افزایش پیدا کرد. در اوایل این دوره، موضع گیری دیوان عالی در مورد مقررات ترکیبی از

آموزشی می‌باشد. در پروندهٔ براون، دیوان عالی عقیدهٔ «جدا اما برابر» را معلق و سیاست مدارس دولتی بدون تبعیض را برقرار ساخت.

دیوان عالی هر ساله به طور متوسط به ۸۰ تا ۹۰ پرونده، با دادن رأی کتبی رسیدگی می‌کند. هزاران پروندهٔ دیگر بدون رسیدگی کامل مورد بررسی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، دیوان عالی با مجموعه‌ای از مسائل سیاسی سروکار داشته است که در دوران مختلف کار آن، متفاوت بوده اند. در یک دموکراسی، انتظار می‌رود مسائل گستردهٔ سیاست عمومی به نمایندگان منتخب مردم سپرده شود - و نه به قضات منصوب برای یک دورهٔ کاری مادام العمر. به همین خاطر، قضات آمریکا در اصل نباید به سیاستگذاری بپردازند. اما به هر حال در عمل، تاحدی در اختیار آنها نیست و به سیاست گذاری پرداخته می‌شود.

دیوان عالی با سیاستگذاری‌های قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه تفاوت دارد. مخصوصاً این امر اهمیت دارد که دیوان عالی ابتدا به ساکن به پرونده‌ای نمی‌پردازد. قضات باید صبر کنند تا مشکلات در حضورشان مطرح گردد؛ و اگر مرافعه‌ای در میان نباشد هیچ نوع سیاستگذاری قضایی نیز صورت نمی‌گیرد. رئیس جمهوری و اعضای کنگره چنین محدودیت‌هایی را ندارند. به علاوه، دیوان عالی هم تا حدودی محدود به فعالیت سایر سیاستگذاران است، مانند قضات دادگاه‌های بدوی، کنگره، و رئیس جمهوری. دیوان عالی برای به اجرا درآوردن احکام خود وابسته به دیگران است.

اما آنها باید به طور جداگانه از این خدمات استفاده می‌کردند. این قانون دو سال بعد به چالش گرفته شد. هومر پلسی که یک هشتم خون او سیاه پوست بود، با خودداری از ترک صندلی مخصوص سفیدپوستان در کوپهٔ قطاری که از نیواورلینز به کاونینگتون در سفر بود، علیه قانون لوییزیانا اعتراض نمود. پلسی که بازداشت و متهم به نقض قانون شده بود، ادعا نمود که این قانون مغایر قانون اساسی است. دیوان عالی آمریکا در دادگاه پلسی مقابل فرگوسن (۱۸۹۶)، از قوانین لوییزیانا حمایت به عمل آورد. به این ترتیب، سیاست «جدا اما برابر» را بدعت گذاشت که تا ۶۰ سال بعد مورد اجرا قرار گرفت. در طول این مدت، بسیاری از ایالات درخواست کردند که افراد متعلق به نژادهای دیگر در اتوبوس، قطار، ترمینال، و سالن‌های نمایش در محل‌های جداگانه بنشینند؛ از توالت‌های متفاوت استفاده کنند؛ و از آبخوری‌های جداگانه آب بنوشند. بسیاری از اوقات از ورود آمریکایی‌های آفریقایی تبار به رستوران‌ها و کتابخانه‌های عمومی جلوگیری می‌شد. و شاید مهم‌تر از همه، دانش آموزان آمریکایی آفریقایی تبار باید به مدارس پست‌تر می‌رفتند.

تبعیض نژادی در مدارس دولتی در پروندهٔ معروف براون مقابل هیئت آموزش و پرورش (۱۹۵۴)، مورد اعتراض واقع شد. اولیای دانش آموزان آمریکایی آفریقایی تبار شکایت کردند که بر حسب قوانین تبعیض آمیز، آنها از حمایت برابر در مقابل قانون و طبق متمم چهاردهم قانون اساسی، برخوردار نیستند. دیوان عالی رأی داد که تسهیلات آموزشی جداگانه، ذاتاً نابرابر است و به همین جهت تبعیض موجب عدم برابری در برخورداری از امکانات

دیوان عالی به عنوان داور نهایی

دیوان عالی هم دارای اختیارات قضایی ابتدایی و هم فرجام خواهی است. اختیارات قضایی ابتدایی یعنی برخورداری از اختیار رسیدگی به پرونده‌ای از اول. اختیار فرجام خواهی یعنی یک دادگاه بالاتر، از اختیار رسیدگی به پرونده‌ای که ابتدا در دادگاه بدوی مطرح شده، برخوردار باشد. دیوان عالی قبل از هر چیز، یک دادگاه استیناف است زیرا غالب اوقات به رسیدگی مجدد به پرونده‌های دادگاه‌های بدوی می‌پردازد. دیوان عالی بالاترین دادگاه استیناف در کشور است. و تحت این عنوان، در تفسیر قانون اساسی، اقدامات نهادهای قانونگذاری و پیمان‌ها، دارای رأی نهایی است - مگر این که رأی آن به دلیل متممی در قانون اساسی، یا در مواردی، با اقدامی از سوی کنگره دستخوش تغییر گردد.

از سال ۱۹۲۵ طرحی موسوم به «ارسال پرونده حقوقی» به دیوان عالی اختیار داده که پرونده‌ها را گزینشی بررسی کند. طبق این طرح، ممکن است فردی درخواست رسیدگی مجدد پرونده‌ای را با دیوان عالی در میان گذارد؛ و بعد قضات تصمیم می‌گیرند با این درخواست موافقت شود یا خیر. در صورت موافقت، دیوان عالی طی یک حکم کتبی ارسال پرونده را از دادگاه بدوی درخواست می‌کند. در صورتی که به این حکم پاسخ داده نشود، رأی دادگاه بدوی به قوت خود باقی می‌ماند.

فعالیت دیوان عالی

جلسات رسمی دیوان عالی از اولین روز دوشنبه ماه اکتبر تا زمانی که کار این دوره به اتمام رسد، معمولاً در اواخر ژوئن یا ژوئیه، به طول می‌انجامد. از سال ۱۹۳۵،

دیوان عالی در ساختمان مخصوص به خود، در واشنگتن دی سی تشکیل جلسه می‌دهد. بر سر در این بنای برجسته که از مرمر و پنج طبقه است، کلمات «عدالت برابر تحت قانون» حک شده است. این بنا در خیابانی مقابل ساختمان کاپیتول قرار دارد. جلسات رسمی دیوان عالی در دادگاه بزرگی با گنجایش ۳۰۰ تن برگزار می‌شود. در بخش جلوی سالن جایگاه قضات قرار گرفته. هنگامی که جلسه دیوان عالی تشکیل می‌شود، رئیس دیوان عالی و ۸ قاضی دیگر که به ترتیب ارشدیت او را دنبال می‌کنند، از پشت پرده‌های بنفش رنگ پشت جایگاه وارد و بر مسند قضاوت قرار می‌گیرند. رئیس دیوان عالی بر صندلی وسط می‌نشیند و در سمت راست و چپ او، به ترتیب قضات ارشد جای می‌گیرند و سایر قضات نیز به نسبت سن و به تناوب در چپ و راست او می‌نشینند. نزدیک به سالن دادگاه، اتاق کنفرانس قرار دارد که قضات در آن به تصمیم‌گیری می‌پردازند و نیز اتاق‌هایی که حاوی دفاتر کار قضات و کارمندان آنها است.

مدت کار دیوان عالی به دوره‌های دو هفته‌ای تقسیم می‌شود که طی آن جلسات علنی تشکیل می‌شود و همین‌طور جلسات غیر علنی و دوره تعطیلی که در آن هنگام قضات پشت درهای بسته کار و به پرونده‌ها رسیدگی می‌کنند و رأی خود را به صورت کتبی صادر می‌نمایند. ۸۰ تا ۹۰ پرونده‌ای که در هر دوره کار دیوان عالی مورد رسیدگی کامل قرار می‌گیرد روال کار نسبتاً منظمی را دنبال می‌کنند.

مباحثات شفاهی. جدول زمانی مباحثات شفاهی معمولاً از دوشنبه تا چهارشنبه و در



ساختمان دیوان عالی ایالات متحده، که عبارت "عدالت برابر تحت قانون" در سردر ورودی آن حک شده است.



سوال‌هایی را با وکلایی که مباحثات شفاهی خود را ارائه می‌دهند، در میان می‌گذارند. مباحثات شفاهی برای وکلا و قضات حاضر از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا تنها فرصتی است که آنها می‌توانند به سؤال و جواب و مبادله افکار بپردازند.

کنفرانس. در روزهای جمعه و قبل از تشکیل جلسات هر دو هفته، دیوان عالی کنفرانس‌هایی برگزار می‌کند؛ در هنگام جلسات عادی کاری، این کنفرانس‌ها بعد از ظهر چهارشنبه و تمام روز جمعه برگزار می‌شود. در جلسه چهارشنبه قضات

طول جلسات است. هر یک از این جلسات از ۱۰ صبح تا ظهر و ۱ تا ۳ بعد از ظهر تشکیل می‌شود. از آن جا که روال کار مانند محاکمه و یا رسیدگی به پرونده‌های قضایی نیست، هیئت منصفه وجود نداشته و شاهدی به جایگاه شهود خوانده نمی‌شود. اما دو وکیل مخالف مباحثات و استدلال‌های خود را در حضور قضات مطرح می‌کنند. عموماً به هریک از آنها ۳۰ دقیقه فرصت صحبت داده می‌شود و گاهی به تشخیص دادگاه، زمان بیشتری نیز در نظر گرفته می‌شود. معمولاً دیوان عالی به استماع چهار پرونده در روز می‌پردازد. قضات گاه به گاه



تصویر فوق از قضات فعلی دیوان عالی ایالات متحده است. ردیف نشسته از چپ به راست: قاضی آنتونین اسکالیا، قاضی جان پل استیونز، ویلیام رنکوویست، رئیس دیوان؛ قاضی ساندرا دی اوکانر و قاضی آنتونی کندی. ردیف ایستاده از چپ به راست: قاضی روت بدر گینسبرگ، قاضی دیوید سوتر، قاضی کلارنس توماس، و قاضی استیون بریر.

در باره پرونده‌های روز دوشنبه تصمیم گیری می‌کنند. در کنفرانس روز جمعه آنها پرونده‌های روزهای سه شنبه و چهار شنبه، و سایر موارد لازم را مورد بررسی قرار می‌دهند. از جمله مهمترین این موارد، درخواست پرونده از دادگاه‌های بدوی [سرتیوراری] است.

قبل از کنفرانس روز جمعه، به هریک از قضات فهرستی حاوی پرونده‌هایی که باید مورد رسیدگی قرار بگیرد، داده می‌شود. کنفرانس در ساعت ۹:۳۰ یا ۱۰ صبح آغاز شده و تا ۵:۳۰ یا ۶ بعد از ظهر ادامه می‌یابد. قضات در هنگام ورود به سالن کنفرانس دست یک دیگر را می‌فشارند و دور یک میز مستطیل شکل می‌نشینند. آنها

پشت درهای بسته ملاقات می‌کند و صورت مذاکرات آنها به طور رسمی ثبت نمی‌گردد. ریاست کنفرانس را رئیس دیوان عالی به عهده دارد و او کسی است که درمورد هر پرونده، اولین نظر را می‌دهد. سایر قضات به ترتیب ارشدیت، بعد از او به اظهار نظر مبادرت می‌کنند.

حد نصاب اعضا برای تصمیم گیری درباره یک پرونده، شش تن است؛ رسیدن به حد نصاب چندان کار مشکلی نیست. گاهی اوقات به پرونده‌ها با حضور کمتر از نه قاضی رأی داده می‌شود و این به علت غیبت‌ها، بیماری، و یا عدم شرکت در کنفرانس در پی یک اختلاف منافع است. تصمیمات دیوان عالی بر مبنای اکثریت

می‌شوند. فرد مخالف لزوماً نباید به مکتوب کردن نظر خود بپردازد. هنگامی که بیش از یکی از قضات مخالف است، هر یک نظر خود را مکتوب می‌کند و یا همگی نظرات خود را در قالب یک نظر مکتوب ارائه می‌دهند.

در مواقعی، یکی از قضات با تصمیم‌گیری دیوان عالی موافق است اما علت موافقت او ممکن است با سایرین تفاوت داشته باشد. در این موارد، قاضی مربوط می‌تواند نظر موافق خود را مکتوب کند. وقتی به نظری «موافق و مخالف» اطلاق می‌شود، یعنی با قسمتی از حکم دادگاه توافق و با قسمتی از آن تضاد دارد. و بالاخره این که دادگاه در مواقعی یک نظر کلی می‌دهد - حکمی امضا نشده که معمولاً بسیار موجز است. این قبیل احکام در مواقعی صادر می‌شود که دیوان عالی پرونده‌ای را می‌پذیرد اما به طور کامل به آن رسیدگی نمی‌کند. برای مثال، پرونده بدون مراحل مباحثات شفاهی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و با یک حکم/نظر کلی موقعیت پرونده را مشخص می‌کند.

دادگاه‌های استیناف آمریکا

دادگاه‌های استیناف از پوشش خبری کمتری نسبت به دیوان عالی بهره‌مند می‌شوند، اما در نظام قضایی آمریکا دارای اهمیت زیادی هستند. با توجه به این که دیوان عالی هر ساله به ۸۰ تا ۹۰ پرونده به طور کامل رسیدگی می‌کند، واضح است که دادگاه‌های استیناف جهت فرجام‌خواهی، در نظام فدرال دادگاه‌ها، جنبه آخرالدوا را دارند.

آرا صورت می‌گیرد. و در صورت بروز اشکال، رأی دادگاه بدوی به قوت خود باقی می‌ماند.

مراقوم کردن آرا. بعد از نیل به یک نتیجه موقت، گام بعدی واگذار کردن رأی دادگاه به یکی از قضات است. رئیس دیوان عالی، در صورت رأی دادن با احتساب اکثریت آرا، یا رأی را مکتوب می‌کند و یا آن را به یکی دیگر از قضاتی که هم رأی اکثریت است، واگذار می‌نماید. زمانی که رئیس دیوان عالی هم رأی اقلیت باشد، واگذاری رأی به ارشدترین قاضی اکثریت سپرده می‌شود.

بعد از کنفرانس، قاضی مسئول مکتوب کردن رأی دیوان عالی کار خود را بر پیش نویس اولیه آغاز می‌کند. سایر قضات نیز ممکن است با مکتوب کردن آرای متفاوت، کار روی پرونده را ادامه دهند. وقتی رأی دادگاه کامل گردید به گروه اکثریت و گروه اقلیت منتقل می‌گردد. کاتب کوشش می‌کند قضات گروه اقلیت را متقاعد به تغییر رأی نماید، اما گروه اکثریت رأی خودش را دست نخورد حفظ می‌کند. و در این موقع مرحله مذاکره پیش می‌آید، و طرز نگارش حکم، جهت جلب رضایت و حمایت قضات دیگر ممکن است دستخوش تغییراتی بشود. دو دستگی عمیق در میان نظرات اعضای دیوان عالی رسیدن به نتیجه روشن و منسجم را دشوار می‌سازد و حتی ممکن است منجر به تغییر آرا و تبدیل نظر یکی دیگر از قضات به حکم دیوان عالی گردد. در غالب موارد، با وجود احکام متفاوت، تنها با یک نظر می‌توان از حمایت اکثریت برخوردار شد. آنانی که با نظر دیوان عالی موافقت ندارند، مخالف خوانده

دادگاه‌های استیناف منطقه ای:

۱۷۸۹-۱۸۹۱

بر حسب مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹، سه دادگاه استیناف ایجاد گردید که هر کدام از دو تن از قضات دیوان عالی و یک قاضی فدرال تشکیل شده بود. جلسات دادگاه استیناف منطقه‌ای هر ساله باید در دو دوره و در مناطق تشکیل شود. قاضی فدرال در وهله اول مسئول تعیین حجم کار دادگاه استیناف بود. سپس دو قاضی دیوان عالی به منطقه آمده و در رسیدگی به پرونده‌ها شرکت می‌کردند. این طرز کار موجب ایجاد یک تمرکز کاری بیشتر محلی، تا ملی، در دادگاه‌های استیناف می‌گشت.

نظام دادگاه‌های استیناف منطقه‌ای از همان آغاز، به نظر قضات دیوان عالی رضایت بخش نبود، که مخصوصاً از اجبار به سفر شکایت داشتند. ادموند راندولف، دادستان کل و پرزیدنت واشنگتن در خواست رفاه بیشتری برای قضات دیوان عالی کردند. کنگره در سال ۱۷۹۳، با تغییر تشکیلات دادگاه‌های استیناف و لزوم حضور تنها یکی از قضات دیوان عالی و یک قاضی فدرال، تغییر مختصری در این وضعیت به وجود آورد. در روزهای آخر ریاست جمهوری پرزیدنت جان آدامز در سال ۱۸۰۱، کنگره حضور قضات دیوان عالی را در دادگاه‌های استیناف لغو و مقرر نمود ۱۶ قاضی فدرال برای این دادگاه‌ها انتخاب شوند، و نیز حوزه اختیارات دادگاه‌های بدوی را گسترش داد.

دولت جدید پرزیدنت توماس جفرسون، شدیداً با این تمهیدات به مخالفت برخاست و کنگره از آن حمایت مجدد کرد. مصوبه دادگاه استیناف سال ۱۸۰۲ رفت و آمد قضات دیوان عالی به این دادگاه‌ها را مجدداً

مقرر کرد و تعداد این دادگاه‌ها را افزایش داد. به هر جهت، طبق این مصوبه، دادگاه استیناف می‌توانست به ریاست تنها یک قاضی فدرال تشکیل شود. چنین تحولی ممکن است جزئی به نظر برسد اما معلوم شد اهمیت زیادی داشته است. به تدریج، قضات فدرال مسئولیت دادگاه‌های فدرال و دادگاه‌های استیناف را به عهده گرفتند. عملاً دادگاه‌های بدوی و دادگاه‌های استیناف، هر دو تحت نفوذ قضات فدرال قرار داشت.

قدم بزرگ بعدی در گسترش دادگاه‌های استیناف به سال ۱۸۶۹ باز می‌گردد، زمانی که کنگره با تصویب تمهیداتی انتصاب نه قاضی فدرال را تأیید و وظیفه قضات دیوان عالی در قبال دادگاه‌های استیناف را به یک دوره در هر دو سال کاهش داد. با این حال، دیوان عالی غرق در پرونده بود زیرا محدودیتی در حق فرجام خواهی از دیوان عالی وجود نداشت.

دادگاه‌های استیناف:

۱۸۹۱ تا زمان حال

در ۳ مارس سال ۱۸۹۱، مصوبه اوارتس تبدیل به قانون گردید و به موجب آن دادگاه‌های جدیدی موسوم به دادگاه‌های استیناف، شکل گرفت. این محاکم جدید به فرجام خواهی پرونده‌های دادگاه‌های فدرال رسیدگی می‌کردند. دادگاه‌های قدیم استیناف منطقه‌ای هم که از سال ۱۷۸۹ وجود داشتند، بر جای خود باقی ماندند. دادگاه‌های جدید از یک قاضی دادگاه

منطقه‌ای، یک قاضی دادگاه استیناف، یک قاضی فدرال و یک قاضی دیوان عالی تشکیل می‌شد. در دادگاه‌های جدید، با حضور دو قاضی، تعداد قضات به حد نصاب می‌رسید.



دادگاه‌های استیناف به پرونده‌های مورد اعتراض در دادگاه‌های ناحیه‌ای فدرال رسیدگی می‌کنند. در تصویر فوق، قاضی جان ام واکر جونیور، رئیس دادگاه استیناف حوزه دوم، سمت چپ، مراسم سوگند بارینگتون دی پارکر، سمت راست، برای احراز کرسی قضاوت در همان دادگاه را اجرا می‌کند.

در پی تصویب قانون اوارتس، قوه قضاییه فدرال از دو محکمه بهره مند شد: دادگاه‌های فدرال و دادگاه‌های منطقه‌ای. و همین طور دو دادگاه استیناف: دادگاه‌های استیناف منطقه‌ای و دیوان عالی. فرجام خواهی غالب احکام باید به دادگاه‌های استیناف منطقه ارجاع می‌شد، هر چند که طبق این قانون، رسیدگی مستقیم از سوی دیوان عالی نیز مجاز بود. خلاصه این که، ایجاد دادگاه‌های استیناف منطقه‌ای، موجب شد دیوان عالی از رسیدگی به پرونده‌های کم اهمیت تر خلاص شود. فرجام خواهی هنوز صورت می‌گرفت، با فرق این که اینک دیوان عالی از کنترل بیشتری بر حجم کاری خود بهره مند بود. بیشتر حجم کاری سابق آن به دو محکمه فدرال پایین تر منتقل شده بود.

گام بعدی در تحول دادگاه‌های استیناف در سال ۱۹۱۱ برداشته شد. در آن سال، کنگره با گذراندن مصوبه‌ای دادگاه‌های منطقه‌ای سابق را که فاقد اختیارات قضایی برای فرجام خواهی بودند و کار آنها اغلب دوباره کاری وظایف دادگاه‌های فدرال بود، لغو کرد.

امروزه دادگاه‌های استیناف میانی را رسماً به عنوان دادگاه استیناف می‌شناسند، اما در زبان محاوره اغلب با نام دادگاه منطقه‌ای از آنها یاد می‌شود. اکنون ۱۲ دادگاه استیناف منطقه‌ای وجود دارد که ۱۷۹ قاضی رسمی دادگاه استیناف در آنها

نمایندگان ایالت، مذهب، و مواردی راجع به آموزش و پرورش نمونه‌های خوبی از این گونه پرونده‌ها هستند که شامل حال کلیه شهروندان می‌شود.

رسیدگی مجدد به پرونده‌ها در دادگاه استیناف با دو هدف صورت می‌گیرد. هدف اول تصحیح خطا است. قضات در مناطق مختلف برای کنترل فعالیت دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای و ادارات فدرال، و نظارت بر اعمال قوانین ملی و ایالتی از سوی آنها و تفسیری که از قانون به عمل می‌آورند، فراخوانده می‌شوند. در انجام این کار، دادگاه‌های استیناف در پی یافتن شواهد تازه نیستند، بلکه آنها سوابق کار دادگاه‌های بدوی برای یافتن خطاهایی که مرتکب شده اند را مورد بررسی قرار می‌دهند. دادگاه‌های استیناف در فرایند تصحیح خطاها، به مناقشات و به موقع اجرا گذاشتن قوانین ملی نیز می‌پردازند.

هدف دوم، گزینش و باز کردن معدودی از پرونده‌هایی است که مناسب ارجاع به دیوان عالی می‌یابند. قضات منطقه قبل از قضات دادگاه عالی با اجرا و اعمال قانون سر و کار پیدا می‌کنند و لذا این امر در تشخیص این که کدام پرونده‌ها شایستگی رسیدگی مجدد در دیوان عالی را دارند، مؤثر است. متخصصان قضایی دریافته اند که پرونده‌های فرجام خواهی در رسیدگی مجدد با رسیدگی مقدماتی متفاوت هستند.

دادگاه‌های استیناف به منزله مراجع

سیاست‌گذاری

نقش دیوان عالی به منزله یک مرجع سیاست‌گذاری از این جا ناشی می‌شود که تفسیر قوانین را به عهده دارد و همین موضوع در مورد دادگاه‌های استیناف

انجام وظیفه می‌کنند. دادگاه‌های استیناف موظف به رسیدگی مجدد به پرونده‌های فرجام خواهی دادگاه‌های بدوی فدرال (و در بعضی موارد سازمان‌های اجرایی) در محدوده منطقه هستند. در سال ۱۹۸۲، هنگامی که کنگره، منطقه فدرال را یک حوزه قضایی اعلام کرد و نه یک حوزه جغرافیایی، یک دادگاه استیناف تخصصی هم پا به عرصه وجود گذاشت.

عملکرد تجدید نظر دادگاه‌های استیناف

غالب پرونده‌هایی که دادگاه‌های استیناف مورد بازبینی قرار می‌دهند، از دادگاه‌های منطقه‌ای فدرال به آنها ارجاع می‌گردد. طرفین دعوا که از حکم دادگاه بدوی رضایت نداشته باشند، برای فرجام خواهی به دادگاه استیناف منطقه‌ای مراجعه می‌کنند، در همان محلی که دادگاه فدرال هم واقع شده. دادگاه‌های استیناف مجاز به رسیدگی به احکام بعضی سازمان‌های اداری هم هستند.

از آن جا که دادگاه‌های استیناف کنترلی در مورد پرونده‌هایی که به آنها ارجاع می‌شود، را ندارند، هم با پرونده‌های عادی و روز مره سر و کار پیدا می‌کنند و هم با پرونده‌های مهم. در این طیف گسترده، هم پرونده‌های جزئی وجود دارد که در آنها ادعای بی اساس صورت گرفته و فاقد امکان موفقیت در محکمه است، و هم پرونده‌های عمده‌ای که مسائل مربوط به سیاست عمومی را پیش کشیده و مخالفت‌های پر سر و صدایی را بر می‌انگیزد. احکام دادگاه استیناف در این گونه موارد بی شباهت به سیاست‌گذاری نیست، که طبیعتاً مربوط به کل جامعه می‌شود و نه صرفاً طرفین دعوا. آزادی‌های مدنی، تجدید نظر در تعداد

استیناف می‌توانند بر قوانین اعمال نمایند، حکم یکی از این دادگاه‌ها در حوزه پنجم را در نظر بیاورید. سال‌ها بود که دانشکده حقوق دانشگاه تگزاس (مانند بسیاری از مدارس حقوق سراسر کشور) برای پذیرش دانشجویان آمریکایی آفریقایی تبار و مکزیکی تبار، امتیاز بیشتری قائل می‌شد، با این هدف که ثبت نام دانشجویان اقلیت را افزایش دهد. در یکی از دادگاه‌های فدرال منطقه ای، این اقدام به دلیل اعمال تبعیض در حق دانشجویان سفید پوست و اقلیت‌هایی که فاقد امتیاز بودند، و برپایه مغایرت با متمم چهاردهم قانون اساسی، به چالش گرفته شد. در ۱۸ مارس سال ۱۹۹۶، هیئتی از قضات منطقه پنجم در دادگاه هاپوود مقابل تگزاس حکم خود را صادر کرد؛ طبق این حکم و آن چه در متمم چهاردهم آمده است این دانشگاه مجاز نیست از عامل نژادی به عنوان ضابطه‌ای در پذیرش دانشجویان استفاده کند. دیوان عالی آمریکا دادخواست برای حکم انتقال پرونده از دادگاه استیناف را رد کرد و به این ترتیب، همین رأی در ایالات حوزه پنجم، یعنی تگزاس، لویزیانا، و میسیسیپی حکم قانون را یافت. در حالی که به لحاظ فنی فقط ایالات حوزه پنجم مشمول اجرای

هم صدق می‌کند. از آن جا که دادگاه‌های استیناف در بیشتر موارد نقش آخراالدوا را دارند، حوزه سیاستگذاری آنها هم اهمیت خاصی می‌یابد. برای نشان دادن تأثیری که قضات دادگاه‌های



دادگاه‌های ایالات متحده - در سطح دادگاه استیناف و در مواردی چند، در سطح دیوان عالی - اغلب مسائل داغ و جنجالی همچون سیاست جبران بی عدالتی در آموزش عالی را حل و فصل می‌کنند.

هیئت‌های متشکل از سه قاضی

پرونده‌هایی که مورد رسیدگی کامل قرار می‌گیرند به جای بررسی از سوی تمامی قضات حوزه، به نظر هیئت‌های متشکل از سه تن از قضات می‌رسند. به این شکل، در آن واحد چند پرونده از سوی چند هیئت قضات بررسی می‌شود، که در چند شهر منطقه به کار مشغول هستند.

این قانون می‌شوند، اما در سرمقاله‌ای در روزنامه قانون ملی خاطر نشان شده است که «شاید بعضی‌ها معتقد باشند حکم دادگاه هاپوود محدود به سه ایالت جنوب است... اما در حقیقت مدیران دانشکده‌های حقوق در سراسر کشور که از چنین دعوایی واهمه دارند، خود را برای ایجاد راهی جهت تبعیض مثبت، به آب و آتش می‌زنند.»

روند کاری دادگاه‌های استیناف

دادگاه‌های استیناف از اختیار برابر با دیوان عالی جهت تصمیم‌گیری در مورد پرونده‌هایی که می‌پذیرند، برخوردار نیستند. با این حال، قضات منطقه‌ای روش‌هایی برای استفاده مقتضی از وقت خود در پیش گرفته اند.

فرایند کار با حضور کلیه قضات

اوقات هیئت‌های متشکل از سه قاضی در یک حوزه واحد، ممکن است در مورد پرونده‌های مشابه آرای متضادی صادر کنند. برای حل و فصل این اختلاف آرا و تحکیم اتفاق آرا میان قضات، در قوانین فدرال نشستی با حضور کلیه قضات پیش بینی شده، که طی آن کلیه قضات منطقه گردآمده و در مورد پرونده‌ای حکم صادر می‌کنند. مورد استثنا در این قانون همگانی، حوزه نهم است که تجمع کلیه قضات آن به دلیل تعدد آنها در دسر آفرین می‌شود. در این حوزه، تعداد قضات حاضر معمولاً به ۱۱ تن می‌رسد. فرایند حضور کلیه قضات، زمانی که پرونده حاوی مسئله بسیار پر اهمیتی باشد نیز صورت می‌گیرد.

بررسی پرونده. در مرحله بررسی پرونده، قضات تصمیم می‌گیرند به فرجام خواهی به طور کامل رسیدگی کنند و یا این که به نحوی پرونده را مختومه اعلام نمایند. حجم کار با ادغام پرونده‌های مشابه در یک پرونده، کاهش پیدا می‌کند، و حکم واحد بر همه دلالت دارد. در مورد این که کدام پرونده‌ها بدون مرحله مباحثات شفاهی می‌تواند مختومه اعلام گردد، دادگاه‌های استیناف متکی به به کارمندان و دستیاران دادگاه و وکلا هستند. کارمندان دادگاه به مطالعه خلاصه پرونده‌ها و عرض حال‌ها پرداخته و بر مبنای آن چه خوانده اند، توصیه‌هایی به قضات می‌کنند. در نتیجه بسیاری از پرونده‌ها تا قبل از رسیدن به مرحله مباحثات شفاهی، مختومه اعلام می‌شوند.

مباحثات شفاهی

پرونده‌هایی که مرحله بررسی را می‌گذرانند و طرفین دعوا به نتیجه نرسیده اند، در جدول زمانی مباحثات شفاهی وقتی برای آنها تعیین می‌شود. به وکلای طرفین مختصری وقت داده می‌شود (به اندازه ۱۰ دقیقه) تا در مورد گزارش خود صحبت و به سوال‌های قضات پاسخ بدهند.

بخش‌هایی از ماساچوست و ویرجینیا که قرار بود تبدیل به مناطق جداگانهٔ مین و کنتاکی گردند. الگوی آن تشکیلات، بدعت گذار رسم معین کردن مرز ایالات بود که هنوز هم رعایت می‌شود.

اولین قضات دادگاه‌های فدرال منطقه ای

ریاست هر یک از دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای را یک قاضی مقیم در همان منطقه به عهده داشت. به محض این که این روند تثبیت شد، نامه‌های حاوی ابراز تمایل افراد به کسب مقام قضاوت این دادگاه‌ها به پرزیدنت واشنگتن ارسال می‌شد. بسیاری از افراد، از اعضای کنگره یا جان آدامز، معاون رئیس جمهوری، می‌خواستند که توصیهٔ آنها را به رئیس جمهوری بکنند. درخواست‌های فردی با موفقیت روبرو نشده و اسامی آنها به استحضار رئیس جمهوری نمی‌رسید. هاری اینز، برای مثال، درخواست مقام قضاوت کنتاکی را ننموده بود، اما در پی توصیهٔ یکی از اعضای کنگره از همان ایالت، این مقام به او تفویض گشت.

با پیوستن ایالات تازه به اتحادیه، دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای بیشتری ایجاد می‌شد. تعداد سمت‌های اضافه شده و تعداد سمت‌های خالی در این مقام به دلیل استعفای بعضی از قضات، به واشنگتن فرصت داد ۳۳ جایگاه شغلی قضاوت دادگاه‌های فدرال را به متقاضیان بپردازد. کلیهٔ قضاتی که او منصوب کرد، از اعضای کانون وکلا، و همگی به غیر از هفت نفر دارای تجربهٔ کاری بودند، آنها قبلاً قاضی، دادستان، یا دادستان کل بودند. رؤسای جمهوری پیوسته وکلایی را به مقام قضاوت منصوب کرده اند که سوابقی در خدمات دولتی داشته اند.

صدور حکم. بعد از مباحثات شفاهی، قضات مدت کوتاهی را به تبادل نظر اختصاص می‌دهند و در صورتی که توافق حاصل شده باشد، به زودی حکم خود را صادر می‌کنند. در غیر این صورت، رأی آنها بعد از یک جلسهٔ طولانی تر تبادل نظر، اعلام خواهد شد.

بعد از این کنفرانس، برخی احکام به صورت رأی کل دادگاه اعلام می‌شود. و تعداد کمی از آنها همراه با اظهار نظرات مفصل تر و حتا ذکر آرای مخالف و موافق و علت آن است. سال‌های اخیر، علی رغم تفاوت میان فرایند کار دادگاه‌ها، مراجع قضایی با افزایش انتشار آرا مواجه بوده اند.

دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای آمریکا

این دادگاه‌ها کانون اصلی نظام قضایی فدرال را تشکیل می‌دهند. هر چند بعضی پرونده‌ها متعاقباً روانهٔ دادگاه‌های استیناف و یا دیوان عالی می‌شوند، غالب پرونده‌های فدرال از مرز دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای فرا تر نمی‌روند. به لحاظ تعداد و شمار پرونده‌هایی که در این دادگاه‌ها رسیدگی می‌شود، باید اذعان داشت که آنها بار قوهٔ قضاییهٔ فدرال را به دوش می‌کشند. با این حال، اهمیت آنها فرا تر از فقط تعداد پرونده‌هایی است که رسیدگی می‌کنند.

اولین دادگاه‌های فدرال منطقه ای

کنگره زمانی که مصوبهٔ قضایی سال ۱۷۸۹ را به تصویب رساند، تصمیم به ایجاد یک شبکهٔ ملی دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای گرفت. به موجب بند دوم این مصوبه، ۱۳ دادگاه منطقه‌ای ایجاد شد به طوری که هر یک از ۱۱ ایالت اتحادیه، یک منطقه به شمار می‌آمد و البته با محاسبهٔ

تشکیلات فعلی دادگاه‌های فدرال منطقه ای

با گسترش کشور، دادگاه‌های منطقه‌ای جدید تشکیل می‌شد. سپس کنگره مصمم شد بعضی ایالات را به بیش از یک منطقه تقسیم کند. کالیفرنیا، نیویورک و تگزاس هر یک با چهار منطقه، دارای بیشترین تعداد مناطق هستند. سازمان تشکل مناطق، به نظر نمی‌رسد به غیر از حفظ حدود و ثغور تک تک مناطق برنامه‌ای دیگری را دنبال کند. اندازه و تعداد جمعیت مناطق، بسیار متفاوت است. با گذشت زمان، دادگاهی نیز برای منطقه کلمبیا و سرزمین‌های دیگر در نظر گرفته شد. در حال حاضر دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای در ۵۰ ایالت، منطقه کلمبیا، گوام، پورتوریکو، جزایر ورجین، و جزایر ماریانای شمالی به کار اشتغال دارند.

به هر یک از دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای در آغاز یک قاضی اختصاص داده شده بود. با رشد جمعیت و به طبع آن، افزایش تعداد دادخواهی‌ها، کنگره تعداد این قضات را به طور ادواری افزایش می‌داد. طبق مصوبه قضات فدرال سال ۱۹۹۰، ۷۴ دادگاه فدرال منطقه‌ای ایجاد و تعداد کل آن به ۶۴۹ عدد افزایش یافت. امروزه همه دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای دارای بیش از یک قاضی هستند؛ منطقه جنوبی نیویورک، که شامل منهتن و برانکس است، در حال حاضر دارای ۲۸ قاضی بوده و بزرگترین دادگاه فدرال منطقه‌ای محسوب می‌شود. از آن جا که ریاست هر یک از دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای را یک قاضی بر عهده دارد، ممکن است در یک منطقه در آن واحد چند جلسه دادگاه تشکیل شود.

دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای به عنوان محاکم قضایی

کنگره دادگاه‌های منطقه‌ای را به منزله دادگاه‌های نظام قضایی فدرال تعیین کرده و در عمل، به آنها اختیار رسیدگی به انواع پرونده‌های قضایی را تفویض نموده است. این‌ها تنها دادگاه‌های فدرال هستند که وکلای مدافع به بازپرسی و استنتاج شاهدان می‌پردازند. در این دادگاه‌ها جرایم به ثبت می‌رسند. فرجام خواهی‌های بعدی بیشتر به جبران خطاها می‌پردازد تا رسیدگی به جرم.

وظیفه تعیین جرم در پرونده، به عهده هیئت منصفه است، یعنی گروهی از شهروندان بی طرف جامعه که در مورد جرایم حکم صادر می‌کنند و کیفر آن را تعیین می‌نمایند. طبق متمم ششم قانون اساسی متهمان پرونده‌های کیفری حق برخورداری از محاکمه با حضور هیئت منصفه را داشته و همین حق در متمم هفتم قانون اساسی در مورد پرونده‌های حقوقی نیز تضمین گشته است. از این حق می‌توان چشم پوشی کرد که در این صورت قاضی در مورد جرم و نیز امور مربوط به قانون، قضاوت را به تنهایی به عهده می‌گیرد. این‌ها را محاکمات با حضور تنها قاضی می‌خوانند.

دو نوع هیئت منصفه در دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای به کار می‌آید. یکی هیئت منصفه تحقیق است که متشکل از مردان و زنانی است که برای تعیین این که مدارک برای باور کردن جرم و وارد کردن اتهام به فرد مذکور کافی است یا خیر، گرد می‌آیند. اعضای هیئت منصفه تحقیق به صورت دوره‌ای تشکیل جلسه و به اتهاماتی که از سوی دادستان مطرح می‌شود، گوش فرا می‌دهند. اعضای هیئت منصفه

افراد می‌باشند که نتیجه آن نیز تنها به طرفین دعوا مرتبط می‌گردد.

با این حال، دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای از نقش سیاستگذاری هم تا حدودی برخوردارند. از آن جا که آمریکاییان بیشتر از قبل به دادخواهی اهمیت می‌دهند، اختلافاتی که سابق بر این به طور غیر رسمی حل و فصل می‌شد، اکنون بیشتر در محضر دادگاه مطرح می‌شود. دادگاه‌ها بیش از پیش خود را در حیطه‌هایی می‌یابند که قبلاً خصوصی تلقی می‌شد. این برای دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای به چه معناست؟ طبق پژوهشی که انجام شده، «از رهنمودهای روشن و دقیق دادگاه‌های استیناف و قانونگذاری در این حیطه‌های جدید قضایی خبری نیست؛ و نتیجتاً فرصت بسیار خوبی به دست قضات دادگاه‌های فدرال می‌دهد که پرونده را از ابتدا به دست گیرند، یعنی سیاستگذاری دشوار است.»

دادگاه‌های قانون اساسی و دادگاه‌های قانونگذاری

نظام دادگاه‌های فدرال که در سه سطح پیاده شده است، در پی مصوبه قضایی سال ۱۷۸۹ به وجود آمد. اما در دوره‌هایی نیز کنگره بر مبنای اصول سوم و اول قانون اساسی، در ایجاد دیگر دادگاه‌های فدرال، اعمال نفوذ کرده است. دادگاه‌هایی که با استناد به اصل سوم قانون اساسی ایجاد شدند، دادگاه‌های قانون اساسی، و آنهایی که با استناد به اصل اول تشکیل یافتند، دادگاه‌های قانونگذاری خوانده می‌شوند. دیوان عالی، دادگاه‌های استیناف، و دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای در زمره دادگاه‌های قانون اساسی هستند. دادگاه‌های قانونگذاری شامل دادگاه استیناف نظامی، دادگاه مالیات ایالات متحده، و

حاضر در دادگاه به صورت تصادفی از میان شهروندان انتخاب می‌شوند، آنها با شنیدن شهادت‌ها و ادله مطرح شده در جریان دادرسی باید تصمیم بگیرند متهمان پرونده‌های حقوقی مسئول هستند یا خیر و یا متهمان پرونده‌های کیفری گناهکار هستند یا بی‌گناه. طبق مقررات فدرال، در پرونده‌های کیفری، هیئت منصفه متشکل از ۱۲ تن باید حضور داشته باشد و این تعداد در پرونده‌های حقوقی کمتر نیز می‌تواند باشد. دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای در پرونده‌های حقوقی معمولاً از یک هیئت منصفه شش نفره استفاده می‌کنند.

وظیفه دادگاه‌های فدرال در وهله اول به اجرا درآوردن قانون است، در حالی که دادگاه‌های استیناف مجال بیشتری برای سیاستگذاری دارند. به اجرا درآوردن قانون قرابت بیشتری با اجرای عدالت دارد، زیرا در همه کشورها ضوابطی ضروری برای ایجاد یک جامعه دارای نظم و عدالت وجود دارد. مقررات اجتماعی در قالب قوانین، قواعد اجرایی، احکام دادگاه‌ها، و راه و رسم اجتماعی، ارائه می‌شود. مثلاً، قوانین کیفری مفاهیم رفتار قابل قبول و رفتار غیر قابل قبول را در چارچوب قانون می‌گنجاند. هنگامی که قاضی در مورد پرونده‌ای که در آن اتهام به نقض قانون عنوان شده، رأی می‌دهد، یعنی قانون را به موقع اجرا می‌گذارد. در این گونه پرونده‌ها، قاضی فرصتی برای پافراژ گذاشتن از محدوده الزامات قانونی و اجرایی ندارد و لذا مجالی نیست که بتواند قانون یا سیاستگذاری جدیدی را به کار گیرد. در پرونده‌های حقوقی نیز قضات عموماً محدود به اجرای یک رشته از قوانین معین هستند، زیرا این دادخواست‌ها ناشی از مناقشات خصوصی

دادگاه استیناف نظامیان سابق است. قضات دادگاه‌های بخش آمریکا - دادگاه‌های خاصی را اداره می‌کنند. و باز کسانی هستند که کارمند ادارات هستند، مانند اداره اجرایی دادگاه‌های ایالات متحده، که خدمات خود را به کل نظام قضایی ارائه می‌دهد.

قضات دادگاه‌های بخش

برای کمک به قضات فدرال منطقه‌ای در پیشبرد کار خود و رسیدگی به تعداد روزافزون پرونده‌ها، در سال ۱۹۶۸ کنگره نظام قضات دادگاه‌های بخش را به وجود آورد که هر یک پاسخگوی نیازها و شرایط خاص دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای می‌باشند. قضات دادگاه‌های بخش از سوی قضات دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای برای یک دوره هشت ساله به کار منصوب می‌گردند، هرچند که قبل از اتمام این دوره «به دلیل موجه» ممکن است از کار برکنار گردند. قضات دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای با بهره‌گیری از رهنمودهای کنگره، به تعیین وظایف و مسئولیت‌های قضات دادگاه‌های بخش می‌پردازند. قضات دادگاه‌های بخش، طبق قانون اختیار دارند با کسب موافقت طرفین درگیر پرونده، فرایندهای قضایی را در یک پرونده با حضور یا عدم حضور هیئت منصفه طی کرده و در مورد پرونده به صدور حکم نیز بپردازند، و محاکمه افراد متهم به جنحه را که در منطقه واقع گردیده، با موافقت متهمان، برگزار نمایند. چون مسئولیت کاری یک قاضی بخش باید از سوی قاضی فدرال منطقه‌ای به او محول گردد، جلو رفتن او در پرونده منوط به محدوده‌ای است که قانون برای او تعیین می‌کند.

دادگاه‌های قانونگذاری بر خلاف همتایان قانون اساسی خود، غالباً علاوه بر وظایف قضایی، دارای وظایف اجرایی و نیمه قضایی هم هستند. تفاوت دیگر آنها این است که دادگاه‌های قانونگذاری معمولاً ویژه به اجرا درآوردن مقررات کنگره ایجاد شده‌اند. دادگاه‌های قانون اساسی، از سوی دیگر، دادگاه‌هایی هستند که اختلافات را مورد رسیدگی قرار می‌دهند.

و بالاخره این که، دادگاه‌های قانون اساسی و دادگاه‌های قانونگذاری به نسبت‌های متفاوتی وابسته به دو قوه دولت هستند. قضات اصل سوم (دادگاه قانون اساسی) به طور مادام العمر منصوب می‌شوند. از آن جا که قضات اصل اول (دادگاه قانونگذاری) دارای تضمینی از سوی قانون اساسی برای ابقا در منصب خود نمی‌باشند، کنگره طول دوره کاری آنها را تعیین می‌کند. در مجموع، دادگاه‌های قانون اساسی دارای استقلال بیشتری نسبت به دادگاه‌های قانونگذاری از دو قوه دولت می‌باشند.

بخش اجرایی و کارکنان دادگاه‌های فدرال

علی رغم این که عیان ترین مجریان نظام قضایی را قضات تشکیل می‌دهند، جمع گسترده‌ای نیز از سایر افراد در این حیطه به کار اشتغال دارد. آنها وظایف و مشاغل را به عهده دارند که قضات در زمینه آن دارای مهارت لازم نبوده و یا مناسب نیستند و یا این که عملاً فرصت کافی برای انجام آن را ندارند. بعضی اعضای این گروه پشتیبانی، مانند کارمندان دادگاه، ممکن است صرفاً در خدمت یک قاضی باشند. سایرین - مثل

کارمندان دادگاه

اولین باری که یک قاضی در آمریکا از دستیار استفاده کرد، توسط هوراس گری از ماساچوست بود. در تابستان سال ۱۸۷۵، هنگامی که هوراس گری ریاست دیوان عالی ماساچوست را به عهده داشت، به هزینه خودش یکی از فارغ التحصیلان ممتاز دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد را استخدام کرد. او هر ساله یکی از فارغ التحصیلان هاروارد را استخدام می‌کرد. هنگامی که گری در سال ۱۸۸۲ به ریاست دیوان عالی آمریکا منصوب گردید، یکی از این افراد را با خود به بالاترین مرجع قضایی کشور آورد.

جانشین گری در دیوان عالی، اولیور وندل هولمز بود، که او هم سنت استخدام یکی از دانشجویان ممتاز رشته حقوق دانشگاه هاروارد به عنوان کارمند خود را ادامه داد. وقتی ویلیام هوارد تافت، استاد سابق دانشگاه ییل، به ریاست دیوان عالی رسید، او هر ساله یکی از دانشجویان ممتاز رشته حقوق دانشگاه ییل را به استخدام خود در می‌آورد. هرلان فیسک استون، رئیس سابق دانشکده حقوق دانشگاه کلمبیا، در سال ۱۹۲۵ به ریاست دیوان عالی منصوب و یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه کلمبیا را به استخدام در آورد.

بعد از این بدعت از سوی رؤسای دیوان عالی، استخدام کارمند برای همه دادگاه‌های فدرال باب شد. اکنون بیش از ۲۰۰۰ کارمند برای قضات فدرال مشغول به کار هستند، و ۶۰۰ تن با قضات ورشکستگی و قضات دادگاه‌های بخش کار می‌کنند. علاوه بر این کارمندان که توسط قضات به استخدام در می‌آیند، کلیه دادگاه‌های استیناف و بعضی از دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای هم کارمندانی

برای خدمت به کل دادگاه استخدام می‌کنند. وظایف کارمندان دادگاه به نسبت آن چه قضاتی که برای آنها کار می‌کنند به آنان محول می‌کنند، متفاوت است. و این وظایف برحسب دادگاهی که در آن استخدام می‌شوند نیز تفاوت دارد. وظیفه کارمندان قضات دادگاه‌های فدرال منطقه‌ای غالباً قبل از هر چیز انجام تحقیقات است. آنها مدت زمانی به نسبت طولانی را به بررسی دادخواست در پرونده‌های حقوقی و کیفری اختصاص می‌دهند. آنها هر دادخواست، و مسائل و موقعیت طرفین درگیر پرونده را به دقت بررسی می‌کنند و در مورد نکات برجسته هر یک از دادخواست‌ها تحقیق و یادداشت‌هایی برای قاضی تهیه می‌کنند. از آن جا که کار آنها بیشتر به مراحل اولیه فرایند دادخواهی مربوط می‌شود، آنها باید با وکلای مدافع و شاهدان پرونده نیز به طور گسترده ارتباط داشته باشند. این کارمندان ممکن است در پیش نویس مقدماتی احکام نیز دخالت داشته باشند.

در سطح دادگاه‌های استیناف، این کارمندان با پژوهش در مورد مسائل حقوقی پرونده و اتهامات کار خود را آغاز می‌کنند. دادگاه‌های استیناف از اختیار دیوان عالی جهت پذیرش یا رد پرونده‌ها برخوردار نیستند، و آنها برای متمایز کردن پرونده‌ها از روش‌های مختلف بررسی استفاده می‌کنند، تا پرونده‌های ساده و سریع را از پرونده‌هایی که مستلزم صرف وقت و کار بیشتر هستند، جدا کنند. کارمندان دادگاه یکی از اجزای مهم این قبیل بررسی‌ها هستند.

تعدادی از پرونده‌ها برای مباحثات شفاهی زمانبندی می‌شوند، و ممکن است از کارمند مربوطه خواسته شود به آماده شدن قاضی برای این مرحله کمک کند.

تحلیل کامل پرونده تا قبل از مباحثات شفاهی همیشه برای قاضی مقدور نیست. آنها به ندرت فرصت می‌کنند به بخش‌های پراهمیت تر که از سوی دستیارشان معین شده توجه کنند.

هنگامی که حکم دادگاه استیناف صادر می‌شود، دستیار قاضی در مکتوب کردن حکمی که همراه با رأی دادگاه است، شرکت دارد. وظیفه دستیار قاضی عموماً پیش نویس کردن رأی مقدماتی با هماهنگی با رهنمودهای قاضی است. ممکن است از کارمند دادگاه خواسته شود مستندات پرونده (ارجاع به قوانین، وضعیت قبلی پرونده، یا همخوانی گزارش یا مباحثه‌ای در دادگاه با کتاب قانون) را در رأی کتبی قاضی، تصحیح یا کنترل کند. وظایف کارمندان دادگاه در دیوان عالی، به سختی با دادگاه‌های دیگر استیناف قابل مقایسه است. در این جا کارمندان دادگاه نقش عمده‌ای در تعیین پرونده‌های قابل رسیدگی از سوی قضات دیوان عالی را دارند. به پیشنهاد لوییس اف. پاول جونیور در سال ۱۹۷۲، اکثریت قضات دیوان عالی در یک «فرایند رسیدگی به دادخواهی‌ها» شرکت جستند؛ به این معنی که یادداشت‌هایی که دستیار یکی از قضات با مطالعه بر روی پرونده‌های دادگاه استیناف تهیه کرده است به همه قضات داده می‌شود. در این یادداشت‌ها اتهامات موجود در پرونده، مسائل قانونی مطرح شده، و روند پیشنهادی کار - یعنی رسیدگی کامل به پرونده، عدم رسیدگی کامل یا مختومه اعلام کردن آن - به طور خلاصه ذکر شده است. وقتی قضات دیوان عالی برای رسیدگی به پرونده‌ای رأی دادند، دستیاران آنها، مانند هم‌تایان خود در دادگاه استیناف، به تهیه کردن یادداشت‌هایی

که قاضی هنگام مباحثات شفاهی به آن نیاز دارد، می‌پردازند. و بالاخره این که، دستیاران قضات دیوان عالی، مانند کارمندانی که به قضات دادگاه‌های استیناف خدمت می‌کنند، در پیش نویس آرای قضات نیز فعالیت دارند.

دفتر اجرایی دادگاه‌های آمریکا

کلیه امور اجرایی نظام قضایی فدرال توسط دفتر اجرایی دادگاه‌های آمریکا انجام می‌گیرد. از زمان پدید آمدن این دفتر در سال ۱۹۳۹، امور زیادی از توزیع لوازم ضروری تا مذاکره با سایر سازمان‌های دولتی برای تشکیل دادگاه در ساختمان‌های فدرال، تا نگهداری سوابق کارمندان قضایی و جمع آوری اطلاعات در مورد پرونده‌های دادگاه‌های فدرال را به عهده داشته است.

این دفتر اجرایی در خدمت کنفرانس قضایی ایالات متحده، یعنی سازمان مرکزی سیاست‌گذاری اجرایی نظام قضایی فدرال نیز می‌باشد. علاوه بر تأمین اطلاعات آماری برای کمیته‌های متعدد کنفرانس، دفتر اجرایی به منزله مرکز پذیرش و دفتر تهاتری اطلاعات و پیشنهادات کنفرانس قضایی نیز عمل می‌کند. این دفتر نقش رابط میان نظام قضایی فدرال و کنفرانس قضایی را هم دارد که به عنوان حامی قوه قضاییه در ارتباط با کنگره، قوه مجریه، گروه‌های متخصص، و عموم مردم فعال است. مخصوصاً نقش نمایندگی آن در برابر کنگره، که ارائه دهنده پیشنهادات بودجه قوه قضاییه، درخواست قضات بیشتر، پیشنهاد برای ایجاد تغییراتی در مقررات دادگاه و تدابیر عمده دیگر است، دارای اهمیت زیادی است.

مرکز قضایی فدرال

منطقه‌ای تشکیل شد. از سال ۱۹۹۳، تنها تشکیل پرونده‌های کیفری ۴۳ درصد افزایش یافته است.

در سال ۱۹۹۵، در تنها یکی از دادگاه‌های استیناف منطقه ای، ۵۰,۰۷۲ پرونده مورد رسیدگی قرار گرفت. این رقم هرساله افزایش یافته است، تا این که در سال ۲۰۰۳، به ۶۰,۸۴۷ پرونده بالغ گشت. گرچه، تعداد فرجام خواهی‌هایی که توسط دادگاه‌های استیناف نسخ شده نیز از ۴۹,۸۰۵ پرونده در سال ۱۹۹۵، به ۵۶,۵۸۶ پرونده در سال ۲۰۰۲ رسیده بود. حجم کلی پرونده‌های دیوان عالی به لحاظ استانداردهای تاریخی همیشه زیاد بوده است؛ در دوره جلسات سال ۲۰۰۲ دیوان عالی، ۸۲۵۵ پرونده مورد رسیدگی قرار گرفت. گرچه، دیوان عالی از اختیار گزینش پرونده‌هایی که مایل به رسیدگی کامل است، برخوردار می‌باشد. نتیجتاً تعداد پرونده‌هایی که به این دادگاه ارجاع داده می‌شود، با گذشت سالان کاهش یافته است. در دوره نشست دیوان عالی در سال ۲۰۰۲، تنها ۸۴ پرونده مورد رسیدگی کامل قرار گرفت و ۷۹ پرونده با اعلام ۷۱ نظر مکتوب، مختومه اعلام شد.

مرکز فضائی فدرال در سال ۱۹۶۷ ایجاد شد و سازمانی برای دادگاه‌های فدرال جهت تداوم مطالعات و تحقیقات است. وظایف آن به سه دسته تقسیم می‌شود: پیشبرد پژوهش در مورد دادگاه‌های فدرال، دادن توصیه‌هایی در جهت بهبود و پیشرفت اجرایی و مدیریتی دادگاه‌های فدرال، و ایجاد برنامه‌های آموزشی و تربیتی برای کارکنان قوه قضاییه.

از زمان تشکیل این مرکز، قضات از جلسات آشنا سازی و سایر برنامه‌های آموزشی آن بهره مند شده اند. در سال‌های اخیر، قضات دادگاه‌های بخش، قضات امور ورشکستگی، و کارکنان اجرایی نیز از برنامه‌های آموزشی آن استفاده کرده اند. استفاده گسترده این مرکز از فیلم‌های ویدئویی و فناوری ماهواره‌ای موجب می‌شود مخاطبان زیادی داشته باشد.

حجم کار دادگاه‌های فدرال

حجم کار دادگاه‌های فدرال در هر سه سطح دادگاه‌های منطقه ای، دادگاه‌های استیناف و دیوان عالی، سنگین است.

در سال مالی ۲۰۰۲، بیش از ۳۴۰,۰۰۰ پرونده در دادگاه‌های فدرال



فصل

۲

تاریخ و

سازمان یافتن

نظام قضایی

ایالتی

دادگاه‌های ایالتی اگرچه از لحاظ ساختاری پیچیده اند، ولی در مورد اهمیت آنها شکی نیست: در مقایسه با دادگاه‌های فدرال، به پرونده‌های به مراتب بیشتری رسیدگی می‌کنند. در این نقاشی، ساختمان دیوان عالی ایالت فلوریدا در تالاهاسی به تصویر کشیده شده است.



حتی قبل از تدوین اصول کنفدراسیون و قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۸۷، مستعمرات به عنوان قلمروهای مستقل، قانون اساسی خود را نوشته بودند. به همین خاطر، روند توسعه نظام دادگاه‌های ایالتی را می‌توان با استناد به دوران استعمار، تا به امروز ردیابی کرد.

توسعه تاریخی دادگاه‌های ایالتی

در حوزه تشکیلات مربوط به دادگاه‌ها، هیچ دو ایالتی به یک دیگر شباهت ندارند. هر یک از ایالات در گزینش الگوهای تشکیلاتی، ایجاد دادگاه، تعداد دادگاه‌ها، نامی که روی هر کدام گذاشته می‌شود، و ایجاد حدود و اختیارات قانونی خود، آزادی کامل دارند. به این دلیل تشکیلات دادگاه‌های ایالتی ضرورتاً به نظام قضایی مشخص و سه لایه‌ای فدرال شباهت ندارد. به عنوان مثال، در نظام فدرال، دادگاه‌های عادی را دادگاه‌های منطقه‌ای [فدرال] می‌خوانند و دادگاه‌های استیناف با نام دادگاه سیار شناخته می‌شود. معه‌ذا، در بیش از دوازده ایالت، دادگاه‌های سیار همان دادگاه‌های عادی هستند. در سایر ایالات برای نام بردن از دادگاه‌های عادی، از لفظ دادگاه‌های عالی استفاده می‌شود. شاید از همه حیرت آور تر در نیویورک باشد که دادگاه‌های عادی را دادگاه‌های دیوان عالی می‌نامند.

هر چند تشکیلات دادگاه‌های ایالتی گنج کننده است، اما در اهمیت آنها شکی وجود ندارد. از آن جا که قوانین مصوب در سطح ایالات پیرامنه تراز سطح فدرال بوده و همه امور از کوچکترین مسائل مربوط به روابط شخصی تا مهمترین سیاست‌های عمومی ایالت را دربر می‌گیرد، دادگاه‌های ایالتی با تنوع گسترده‌ای از پرونده‌های قضایی

دوره استعمار

طی دوره استعمار، قدرت سیاسی در دست فرمانداری بود که از سوی پادشاه انگلستان منصوب می‌شد. از آن جا که کلیه عملکردهای اجرایی، قضایی و قانونگذاری به فرماندار سپرده شده بود، نیازی به ایجاد یک نظام دادگاهی مفصل نبود.

پایین ترین پله نظام قضایی مستعمراتی شامل قضات محلی بود که به آنها قاضی دادگاه بخش یا امین صلح می‌گفتند که منصوب فرماندار مستعمره بودند. در پله بالاتر، دادگاه‌های ناحیه، یا دادگاه‌های عمومی مستعمرات بود. برای فرجام خواهی، از همه دادگاه‌ها به بالاترین پله مراجعه می‌شد، یعنی فرماندار و شورایش. هیئت منصفه تحقیق و هیئت منصفه دادگاه هم در این دوران وارد نظام قضایی گشته و به عنوان یکی از ارکان نظام قضایی ایالتی، باقی ماند.

در اوایل قرن هجدهم، حرفه قضایی نیز دستخوش تغییراتی شد. تعداد حقوقدانان و وکلایی که در اینز آف کورت انگلیس تربیت می‌شدند، افزایش یافت و در نتیجه، روال کار دادگاه‌های مستعمراتی به تدریج جای خود را به حقوق عرفی انگلیسی داد.

اولین دادگاه‌های ایالتی

در پی انقلاب آمریکا (۱۷۷۵-۸۳)، اختیارات دولت نه تنها به نهادهای قانونگذاری سپرده شد، بلکه دچار محدودیت‌هایی نیز گردید. مستعمره نشینان سابق چندان مایل به رشد

یافتن یک قوه قضاییه قدرتمند و مستقل

نبودند، زیرا بسیاری از آنان نسبت به وکلا و قانون عرف، یک حس بی اعتمادی در دل داشتند. قانونگذاران ایالتی از نزدیک دادگاه‌ها را زیر نظر داشتند و در بعضی موقعیت‌ها قضات را برکنار کرده و به دلیل صدور احکام غیرمردمی، دادگاه را باطل اعلام می‌کردند.

زمانی که دادگاه‌ها اعلام کردند اقدامات قانونگذاران با قانون اساسی مغایرت دارد، عدم اعتماد فزاینده‌ای نسبت به قوه قضاییه به وجود آمد. مناقشات میان قانونگذاران و قضات، که غالباً ناشی از منافع متضاد آنها بود، فزونی یافت. قانونگذاران سیاست‌هایی را در پیش می‌گرفتند که بیشتر مناسب حال افراد مقروض بود، حال آن که دادگاه‌ها عموماً نظرات طلبکاران را منعکس می‌کردند. به نوشته دیوید و. نیوباور در دادگاه‌های آمریکا و نظام جزا، این اختلافات دارای اهمیت بود زیرا «از این مناقشات بر سر قدرت قانونگذاری و قدرت قضایی... بود که دادگاه‌ها به منزله نهادهای مستقل سیاسی سر برآوردند.»

The FRAME of the
GOVERNMENT
OF THE
Province of Pennsylvania
IN
AMERICA
Together with some
L A W S
Agreed upon in England
BY THE
GOVERNOUR
AND
Divers FREE-MEN of the aforesaid
PROVINCE
To be further Explained and Confirmed there by the first
Presidential Council and General Assembly that shall
be held, if they see meet.

Printed in the Year MDC LXXXII.

REDUCED FAC-SIMILE OF TITLE OF "THE FRAME
OF GOVERNMENT."

دوران مهاجرنشینی در پدیدار شدن اصول حقوقی نقش مهمی داشت. سمت چپ، دفاع وکیل سرشناس، اندرو هامپلتون، از یوهان پیتر زنگر، ناشر روزنامه، در سال ۱۷۳۵ نقطه عطفی در مسیر دفاع از آزادی مطبوعات بود. تصویر فوق، قطعه چوبی متعلق به ۱۶۸۲ از "چارچوب دولت پنسیلوانیا" است که قوانین مورد توافق استاندار و "ازاد مردان استان فوق الذکر" را شامل می‌شود.



دادگاه‌های ایالتی نوین

از زمان جنگ‌های داخلی (۶۵-۱۸۶۱) تا اوایل قرن بیستم، مشکلات دیگری بر سر دادگاه‌های ایالتی ریخته بود. فرایند صنعتی شدن و رشد سریع مناطق شهری موجب ایجاد انواع مرافعه‌های قانونی شده و منجر به تشکیل پرونده‌های پیچیده تری در دادگاه‌ها می‌گشت. نظام دادگاه‌های ایالتی که بیشتر برای حل و فصل مسائل یک جامعه کشاورزی و روستایی مناسب بود، در حین تلاش برای روز آمد شدن، با انبوهی از پرونده‌های عقب افتاده مواجه بود. یکی از راه‌ها، ایجاد دادگاه‌های بیشتر برای راه اندازی پرونده‌های معوقه بود. استراتژی دیگر، ایجاد دادگاههای جدید با اختیارات قضایی ویژه مناطق خاص جغرافیایی بود. باز از دیگر راه‌ها ایجاد دادگاه‌هایی ویژه‌ای بود که هر یک به رسیدگی مسائل جداگانه اختصاص یابد. به عنوان مثال، دادگاه ادعای خسارات مختصر، دادگاه نوجوانان، دادگاه خانواده، اهمیت فزاینده‌ای می‌یافتند.

این گسترش برنامه ریزی نشده دادگاه‌های ایالتی و دادگاه‌های محلی جهت پاسخگویی به نیازهای مقطعی در آن زمان، منجر به وضعیتی گشت که خیلی‌ها آن را پراکندگی می‌خوانند. تعدد دادگاه‌ها فقط یکی از ابعاد این پراکندگی بود. بعضی از دادگاه‌ها حوزه قضایی بسیار محدودی داشتند و به علاوه، غالباً حوزه اختیارات چند دادگاه با یک دیگر تداخل پیدا می‌کرد.

در اوایل قرن بیستم، مردم اعتراض خود را نسبت به پراکندگی نظام قضایی ایالتی به گوش رساندند. برنامه اصلاحات که متعاقباً تعیین شد، موسوم به جنبش اتحاد دادگاه‌ها است. اولین حقوقدانی که اتحاد

دادگاه‌ها را مطرح کرد، روسکو پاوند، رئیس دانشکده حقوق دانشگاه‌هاروارد بود. پاوند و دیگران معتقد به ادغام دادگاه‌ها در یک مجموعه واحد یا دو مجموعه بودند، یکی برای رسیدگی به پرونده‌های عمده و یکی برای رسیدگی به پرونده‌های جزئی‌تر. تعداد زیادی با اتحاد دادگاه‌ها به مخالفت برخاستند. در میان آنان بسیاری از وکلا بودند که با کار و رفت و آمد روزانه به دادگاه با روال فعلی خو گرفته بودند به همین جهت با تغییر آن مخالفت می‌کردند. و همین طور قضات و کارمندان دادگاه‌ها نیز گاهی اوقات با اصلاحات مخالف هستند. مخالفت آنها غالباً ناشی از ترس است - ترس منتقل شدن به دادگاه‌های جدید، آشنا شدن با روال تازه امور، یا الزام به صدور حکم در زمینه‌هایی که تخصص ندارند. به این ترتیب، جنبش اتحاد دادگاه‌ها آن طور که بعضی مایل بودند، با موفقیت روبرو نشد. از سوی دیگر، حامیان این جنبش در بعضی ایالات به پیروزی‌هایی نایل شدند.

تشکیلات دادگاه‌های ایالتی

بعضی از ایالات در جهت نظام اتحاد دادگاه‌ها قدم برداشتند، در حالی که بعضی دیگر کماکان با انبوه پیچیده‌ای از دادگاه‌ها، با تداخل محدوده قضایی روبرو هستند. دادگاه‌های ایالتی را می‌توان بر چهار دسته تقسیم کرد: دادگاه حوزه قضایی محدود، دادگاه حوزه قضایی عمومی، دادگاه استیناف میانی، و دادگاه عالی/دیوان عالی.

دادگاه حوزه قضایی محدود

دادگاه‌های حوزه قضایی محدود هر ساله به بخش عمده شکایات در ایالات متحده رسیدگی می‌کنند و ۹۰ درصد از کل

بسیاری از این دادگاه‌ها دچار کمبود منابع هستند. غالباً حتی از مکان ثابتی برای تشکیل دادگاه برخوردار نیستند و جلسات دادگاه گاه‌ها در مغازه، رستوران یا خانه مردم تشکیل می‌شود. این دادگاه‌ها کارمندان ثابتی برای ثبت پرونده‌ها ندارند. در نتیجه، روال کار، به صورت غیر رسمی پیش می‌رود. در این دادگاه‌ها برگزار شدن محاکمات درست و حسابی بسیار نادر است و پرونده‌ها به سرعت خاتمه پیدا می‌کنند.

و سرانجام این که در بعضی ایالات، از دادگاه حوزه قضایی محدود برای رسیدگی به مراحل اولیه پرونده‌های کیفری هم استفاده می‌شود. در این جا اغلب احضار به دادگاه، تعیین وثیقه، تعیین وکیل مدافع برای متهمان بی بضاعت، و بازپرسی‌ها مقدماتی نیز انجام می‌شود. سپس برای موارد اعتراف به جرم، برگزاری محاکمه، و صدور حکم، پرونده به یک دادگاه حوزه قضایی عمومی ارجاع می‌گردد.

دادگاه حوزه قضایی عمومی

در بیشتر ایالات مجموعه‌ای از دادگاه‌های با اهمیت تر برای رسیدگی به پرونده‌های کیفری و حقوقی وجود دارد. به علاوه، در تعداد زیادی از ایالات، دادگاه‌های ویژه، مانند دادگاه نوجوانان، دادگاه خانواده، و گواهی صحت وصیتنامه، تحت اختیارات دادگاه حوزه قضایی عمومی انجام وظیفه می‌کنند.

در بیشتر ایالات، این دادگاه‌ها عملکرد دادگاه استیناف را هم دارند. آنها به فرجام خواهی پرونده‌هایی رسیدگی می‌کنند که از دادگاه‌های حوزه قضایی محدود ارجاع می‌شوند. فرجام خواهی غالباً به صورت برگزاری یک محاکمه مجدد است.

دادگاه‌ها را تشکیل می‌دهند. این دادگاه‌ها به نام‌های متعدد خوانده می‌شوند: دادگاه‌های امین صلح، دادگاه‌های بخش، دادگاه‌های شهرداری، دادگاه‌های شهری، دادگاه‌های پایتخت، دادگاه‌های ناحیه، دادگاه‌های نوجوانان، دادگاه‌های خانواده، تنها بخش از این اسامی هستند.

حوزه اختیارات قضایی این دادگاه‌ها محدود به پرونده‌های جزئی است. برای مثال، در مورد امور کیفری، دادگاه‌های ایالتی به جرایم قانونی در سه سطح رسیدگی می‌کند: نقض قانون (جرایم کم اهمیت تر)، جنحه (جرایم سنگین تر)، و جنایت (سنگین ترین جرایم). در دادگاه حوزه قضایی محدود به پرونده‌های مربوط به نقض قانون و جنحه رسیدگی می‌شود. این دادگاه‌ها حکم پرداخت جرایم نقدی محدود (معمولاً زیر ۱۰۰۰ دلار) و حبس (معمولاً زیر یک سال) را صادر می‌کنند. در مورد پرونده‌های حقوقی محدود به رسیدگی به اختلافاتی تا حد ۵۰۰ دلار هستند. به علاوه، این دادگاه‌ها مجاز به رسیدگی به فقط مواردی خاص هستند مانند: نقض مقررات راهنمایی و رانندگی، مشکلات خانوادگی، یا پرونده‌های مربوط به نوجوانان.

دیگر اختلاف آنها با دادگاه حوزه قضایی عمومی این است که در بسیاری از موارد، این دادگاه‌های محدود به ثبت پرونده نمی‌پردازند. از آن جا که روال کار آنها ثبت نمی‌شود، فرجام خواهی بعد از حکم صادره از سوی آنها برای یک محاکمه مجدد، به دادگاه حوزه قضایی عمومی ارجاع داده می‌شود. از دیگر ویژگی‌های این دادگاه‌ها این است که قضات آنها الزامی به برخورداری از نوعی آموزش حقوقی ندارند.



اد کلنسی، وکیل دادگستری، سمت چپ، مستدلات خود را در دیوان عالی ایالت خود، در نیوهمشایر، مطرح می‌کند.



دیوان عالی ایالت واشنگتن، مانند سایر دیوان‌های عالی ایالتی، بر اساس آئین دادرسی مشابه آئین دادرسی دیوان عالی ایالات متحده عمل می‌کند. در این تصویر، راجر هونکو، وکیل مدافع، آخرین دفاعیات را در مرحله تعیین مجازات در یک محاکمه قتل ارائه می‌کند.

در غالب موارد به اين دادگاه‌ها، دادگاه استيناف اطلاق می‌شود، و گاهاً از اسامي ديگر هم استفاده می‌گردد. در غالب ايالات يك دادگاه استيناف با حوزه اختيارات ايالتي وجود دارد. بزرگي اين دادگاه‌ها به نسبت ايالات متفاوت است. براي مثال، دادگاه استيناف آلاسکا داراي تنها سه قاضي است. و در مقابل آن، دادگاه استيناف تگزاس، از ۸۰ قاضي برخوردار است. در برخي از ايالات، در دادگاه‌هاي استيناف مياني، همه قضات حضور پيدا می‌کنند، در حالي که در ايالات ديگر، قضات به طور هيئت‌هاي چرخشي در دادگاه حاضر می‌شوند.

دادگاه‌هاي عالي

در هر ايالت يك دادگاه عالي وجود دارد. در ايالات اوکلاهما و تگزاس دو دادگاه عالي به کار مشغول هستند. اين دو ايالت داراي يك دادگاه عالي با حوزه اختيارات محدود به فرجام خواهي در پرونده‌هاي حقوقي و يك دادگاه استيناف براي فرجام خواهي پرونده‌هاي کيفري هستند. در غالب ايالات به عالي ترين دادگاه، ديوان عالي اطلاق می‌شود؛ از ديگر نام‌هاي آن، دادگاه استيناف (مريلند و نيويورک)، دادگاه عالي قضايي (مين و ماساچوست)، و دادگاه عالي استيناف (ويرجينياي غربي) است. دادگاه‌هاي عالي، به نسبت اندازه، داراي سه تا نه قاضي هستند. آنها معمولاً همگي در هنگام تشکيل دادگاه در مرکز ايالت، حضور دارند.

دادگاه‌هاي عالي در مورد پرونده‌هاي مربوط به قوانين ايالتي قضاوت می‌کنند و البته اين امر به عنوان قضاوت نهايي در اين امور شمرده می‌شود. در ايالتي که دادگاه‌هاي استيناف مياني وجود دارد،

اين دادگاه‌ها معمولاً در تقسيمات منطقه‌اي معين فعاليت دارند. هر چند روش کار در ايالات مختلف، متفاوت است، به عنوان يك قاعده کلی، از تقسيمات سياسي موجود استفاده می‌شود، مانند ناحيه، يا تعدادي از نواحی که تشکيل منطقه را می‌دهند. در مناطق روستايي، قاضي به تشکيل دادگاه‌هاي سيار می‌پردازد و با زمانبندی از پيش تعيين شده، در مناطق مختلفي تشکيل دادگاه می‌دهد. اما در مناطق شهري، قضات در تمام طول سال در محل خاص و مشخص تشکيل دادگاه می‌دهند. در مناطق وسيع تر، گروه قضات طبق تخصص قضايي تقسيم می‌شود. بعضي قضات فقط به پرونده‌هاي حقوقي رسيدگي می‌کنند، و بعضي منحصراً پرونده‌هاي کيفري را مورد رسيدگي قرار می‌دهند.

دادگاه‌ها در اين سطح، داراي اسامي گوناگون هستند. از شناخته شده ترين اسامي دادگاه‌هاي منطقه‌اي، دادگاه‌هاي سيار (در بعضي مناطق استيناف) و دادگاه‌هاي عالي است. قضاتي که در اين سطح به قضاوت می‌پردازند، لازم است در رشته حقوق تحصيل کرده باشند. اين دادگاه‌ها از تعدادي کارمند هم برخوردار هستند چون پرونده‌ها را به ثبت می‌رسانند.

دادگاه‌هاي استيناف مياني

دادگاه‌هاي استيناف مياني دادگاه‌هايي به نسبت تازه وارد در صحن قضايي ايالات هستند. در سال ۱۹۱۱، تنها ۱۳ دادگاه استيناف مياني وجود داشت، در حالي که تا سال ۱۹۹۵، اين دادگاه‌ها در ۳۹ ايالت تشکيل می‌شد. مهمترين هدف از تشکيل اين دادگاه‌ها، سبک کردن حجم کار دادگاه عالي ايالت است.



در ایالت‌های نیویورک و مریلند، عالی‌ترین دادگاه‌ها "دادگاه‌های استیناف" نام دارند. در تصویر فوق، به ترتیب از چپ به راست، قاضی دادگاه استیناف ایالتی نیویورک جورج باندی اسمیت، رئیس دیوان جودیت اس کی، و قاضی‌هاواردای لوین در حال استماع مستندات یک پرونده مجازات مرگ هستند.

پرونده‌های دادگاه عالی در وهله اول از سوی این دادگاه‌های میانی ارجاع می‌گردد. در این موارد، دادگاه عالی برای تصمیم‌گیری در مورد پرونده‌هایی که مایل به رسیدگی است، از اختیار عمل برخوردار است. به همین جهت، وقت خود را بیشتر به پرونده‌هایی اختصاص می‌دهد که مربوط به مسائل مهم سیاسی ایالت است. در صورتی که دادگاه‌های استیناف میانی وجود نداشته باشد، پرونده‌ها برای بررسی، الزاماً به دادگاه عالی ارجاع داده می‌شوند.

به این صورت، از آن جا که در انتخاب پرونده‌هایی که باید به آن رسیدگی شود و بالطبع وقت دادگاه به آن اختصاص

یابد دارای آزادی عمل هستند، دادگاه‌های عالی ایالات مشابه دیوان عالی آمریکا هستند. روال کار غالب این دادگاه‌ها نیز به روال کار دیوان عالی آمریکا شباهت دارد. به طوری که وقتی پرونده‌ای برای رسیدگی پذیرفته می‌شود، طرفین مخالف گزارش‌های کتبی ضمیمه پرونده کرده و در فرصت بعدی بیانات شفاهی خود را ارائه می‌دهند. و سپس در پی تصمیم‌گیری دادگاه، قضات حکم خود را کتباً صادر کرده و در مورد آن توضیح می‌دهند.

دادگاه نوجوانان

آمریکایی‌ها به طور روز افزونی نسبت به

بزرگسالان محاکمه شوند. مثلاً در ایالت ایلینوی، سن تعیین شده برای افرادی که در دادگاه بزرگسالان محاکمه می‌شوند، ۱۷ سال است. اما این محدودیت سنی زمانی که موضوع قتل درجه اول، تجاوز به عنف، عدوانی، سرقت مسلحانه، سرقت با اسلحه گرم، و استفاده غیرقانونی از اسلحه در مدرسه، در میان باشد به ۱۵ سال تبدیل می‌گردد.

کارمندان اداری و اجرایی در قوه قضاییه ایالت

اداره امور روزانه دادگاه‌های فدرال مستلزم کار و تلاش بسیاری از افراد و سازمان‌هاست. و دقیقاً همین موضوع در مورد نظام دادگاه‌های ایالتی هم صدق می‌کند.

قضات بخش

قضات بخش که در بعضی ایالات تحت عنوان کمیسر یا داوران هم شناخته می‌شوند، معمولاً به انجام مراحل اولیه در پرونده‌های کیفری و حقوقی اشتغال دارند. آنها در برخی حوزه‌های قضایی جلسه دادگاه را تشکیل داده و طی آن به تعیین وثیقه می‌پردازند، و یا بازپرسی مقدماتی را در پرونده‌های کیفری به عهده می‌گیرند از این جهت، کارکرد آنها شبیه به قضات بخش ایالات متحده است. در برخی ایالات از اختیار تصمیم‌گیری و صدور حکم نیز در بعضی پرونده‌های جزئی برخوردارند.

منشی دادگاه

منشی‌های دادگاه در سطح دادگاه‌های ایالتی فقط ممکن است در دادگاه‌های استیناف میانی و دادگاه‌های عالی یافت شوند. غالب

پرونده‌های مربوط به نوجوانان حساسیت پیدا می‌کنند و ایالات به گونه‌های مختلف به این موضوع پاسخ گفته اند. در بعضی ایالات شبکه‌ای از دادگاه‌ها در سطح ایالت تشکیل شده که تنها به پرونده‌های مربوط به کودکان و نوجوانان رسیدگی می‌کند. دو ایالت - رود آیلند و کارولینای جنوبی - دارای دادگاه‌های خانواده هستند که به پرونده‌های مربوط به مشکلات روابط خانوادگی و مسائل نوجوانان، هر دو رسیدگی می‌کنند.

رایج‌ترین رویکرد این است که یک یا بیشتر از یکی از دادگاه‌های حوزه قضایی محدود و حوزه قضایی عمومی به رسیدگی به پرونده‌های نوجوانان اختصاص می‌یابد. در آلاباما، برای مثال، دادگاه‌های سیار (که همان دادگاه‌های حوزه قضایی عمومی هستند)، مسئول رسیدگی به پرونده اطفال و نوجوانان تعیین شده است. در کنتاکی، پرونده‌های نوجوانان منحصراً به دادگاه‌های حوزه قضایی محدود - یعنی دادگاه‌های منطقه، سپرده می‌شود.

و بالاخره این که در برخی از ایالات، پرونده‌های حقوقی نوجوانان در بیش از یک دادگاه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. در ایالت کلرادو یک دادگاه نوجوانان فقط برای شهر دنور وجود دارد و پرونده‌های مشابه در دادگاه‌های منطقه و در سایر مناطق ایالت مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

تفاوت‌هایی هم در مورد حوزه‌های قضایی بزرگسالان در میان ایالات وجود دارد. ایالات برای رسیدگی به پرونده‌های بزرگسالان، محدودیت سنی تعیین می‌کنند. به علاوه، در بسیاری ایالات تصریح می‌شود که در صورت وجود شرایط خاص، نوجوانان نیز در دادگاه‌های



دادگاه‌های ایالتی همه ساله به میلیون‌ها پرونده و برخی اوقات، در امکانی همچون ساختمان دادگستری بخش برکلی در مارتینزبرگ، در ایالت ویرجینیای غربی رسیدگی می‌کند، که به زعم برخی "تاریخی" یا "زیبا" و به زعم برخی دیگر "نامناسب" است.

دادگاه‌های عادی ایالتی فاقد منشی هستند، و در دادگاه‌های حوزه قضایی محدود محلی، عملاً کسی اسامی آنها را هم نشنیده است.

در سطح کشور، بعضی از منشی‌های دادگاه در خدمت قضات هستند بعضی هم در دادگاه و به منزله کارمند دادستان خدمت می‌کنند.

دفتر امور اجرایی دادگاه‌ها

حالا هر ایالت دارای یک دفتر امور اجرایی دادگاه و یا اداره‌ای مشابه است که وظایف گوناگونی را به عهده دارد. از جمله وظایف آن در مورد دفاتر اجرایی، تهیه بودجه، پردازش داده‌ها، مدیریت خدمات، آموزش‌های حقوقی، اطلاعات عمومی، پژوهش و مدیریت کارمندان است. در معدودی از ایالات، مجازات‌های تعلیقی

منشی و کارمندان دادگاه

کارهای روزمره دادگاه به عهده منشی دادگاه است. و این وظایف شامل اداره امور، ثبت روال کار هر پرونده، آماده کردن دستورات و تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای اقداماتی که در دادگاه صورت می‌گیرد، جمع‌آوری جرایم نقدی، و پرداخت هزینه‌هاست. در غالب ایالات، این متصدیان انتخابی هستند و شاید به نام‌های دیگر نیز خوانده شوند.

معمولاً منشی‌های دادگاه با کارمندان اجرایی دادگاه جایگزین شده‌اند. برخلاف منشی‌های سابق دادگاه که کارهای اجرایی

حقوقی به عهده هیئت‌های منصفه دادگاه‌های عادی ایالتی است.

مرکز ملی دادگاه‌های ایالتی ارقامی در مورد حجم کار دادگاه‌های ایالتی عالی و دادگاه‌های استیناف میانی در سال ۱۹۹۸ منتشر نمود. طبق این آمار و ارقام، در کل حدود ۲۶۱,۱۵۹ پرونده و دادخواست در دادگاه‌های استیناف ایالات تنظیم شده بود. تأمین اطلاعات معتبر درباره دادگاه‌های عادی ایالتی مشکل‌تر است. با این حال این مرکز در ردیابی تعداد پرونده‌های این دادگاه‌ها کاری بسیار عالی ارائه داده است. در سال ۱۹۹۸، ۱۷,۲۵۲,۹۴۰ پرونده در دادگاه‌های حوزه قضایی عمومی تشکیل گردیده بود. و در مورد دادگاه‌های فدرال، بخش اعظم، مربوط به پرونده‌های حقوقی می‌شود، هر چند که پرونده‌های کیفری تبلیغات بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند.

یک دادگاه را برعهده داشتند، کارمندان اجرایی کنونی ممکن است در پیشبرد کل دادگاه به عنوان دستیار به قاضی کمک کنند.

حجم کاری دادگاه‌های ایالتی

بخش اعظم حجم کار قضایی در سطح ایالت است و نه در سطح کشور. این که قضات فدرال در سال به رسیدگی به صدها هزار پرونده می‌پردازند، بسیار قابل ملاحظه است؛ و رسیدگی دادگاه‌های ایالتی به چند میلیون پرونده در سال چشمگیر است، هر چند که مهمترین پرونده‌ها در سطح فدرال مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. در حالی که دادگاه‌های امین صلح و قضات دادگاه‌های بخش در سطح ایالت به پرونده‌های نسبتاً کمتری رسیدگی می‌کنند، اما تصمیم‌گیری در مورد بعضی از مهمترین پرونده‌های

فصل

۳

مرز میان حوزه قضایی و حوزه سیاستگذاری

طبق رای دیوان عالی کشور که برای اولین بار در پرونده بیکر علیه کار (۱۹۶۲) و متعاقباً در چندین پرونده دیگر صادر شد، حوزه‌های قانونگذاری باید از لحاظ شمار جمعیتی برابر باشند و دادگاه‌ها مسئول نظارت بر اجرای این حکم هستند. در این تصویر، سارا پارکر، قاضی دیوان عالی کارولینای شمالی، در حال بررسی نقشه در جلسه دادگاه در خصوص حوزه بندی مجدد یا تغییر اندازه حوزه‌های قانونگذاری.



کنگره و قانون اساسی آمریکا - و همتایان ایالتی آنها - جهت تعیین اختیارات قانونی دادگاه‌ها، دستور می‌دهند آنها چه نوع پرونده‌هایی را می‌توانند دادرسی کنند. در این فصل توضیح داده شده که به ویژه کنگره، چگونه با تعیین پرونده‌هایی که قضات می‌توانند به آن رسیدگی کنند، بر رفتار قضایی نفوذ دارد. و نیز با بررسی ۱۰ اصل از اصول قانون عرف و قانون اساسی و قانون جزا، که حاکم بر تصمیم قاضی مبنی بر تجدید نظر در یک پرونده است، اختیار عمل قضاوت را مورد بحث قرار می‌دهد.

اقدامات تبهکارانه، آن طور که کنگره معین نموده است، دارای طیف وسیعی هستند که از دزدی اتومبیل در ایالات دیگر گرفته، تا وارد کردن مواد مخدر به طور غیر قانونی، و قتل رئیس جمهوری، و توطئه در محروم کردن افراد از حقوق مدنی خود، و حتی کشتن یک پرنده مهاجر را شامل می‌گردند. بعد از اعلام جرم علیه متهم، و در صورت عدم اقرار مصلحتی به جرم، محاکمه با حضور قاضی منطقه‌ای ایالات متحده آغاز می‌شود. در طول دادرسی، متهم از کلیه امتیازات و مصونیت‌هایی که در اعلامیه ده ماده‌ای حقوق آمده (مانند حق برخورداری از محاکمه سریع و علنی) و یا از سوی قوانین کنگره یا مقررات دیوان عالی به او تعلق می‌گیرد (مثل اتفاق نظر یک هیئت منصفه ۱۲ نفره روی حکم صادره) برخوردار است. متهم حق دارد از محاکمه‌ای که که هیئت منصفه آن هم سن و سال او هستند، صرف نظر نماید. در صورتی که متهم تبرئه شود، آزاد می‌گردد و به جرم همان اتهام واحد مورد محاکمه مجدد قرار نمی‌گیرد (متم پنجم در مورد مصونیت علیه خطر محکومیت مضاعف). اگر متهم گناهکار تشخیص داده شود، قاضی منطقه با در نظر گرفتن تمهیدات کنگره، حکم مجازات او را صادر می‌کند. مادامی‌که طول مدت محکومیت با قوانین مربوط هماهنگی داشته باشد، فرجام خواهی ممکن نیست. در صورت تبرئه شدن متهم، دولت نمی‌تواند فرجام خواهی کند، اما متهمانی که محکوم می‌شوند، اگر معتقد هستند که قاضی یا هیئت منصفه تصمیم قانونی مناسبی نگرفته اند، می‌توانند درخواست پژوهش نمایند.

کنگره و قانون اساسی آمریکا - و همتایان ایالتی آنها - جهت تعیین اختیارات قانونی دادگاه‌ها، دستور می‌دهند آنها چه نوع پرونده‌هایی را می‌توانند دادرسی کنند. در این فصل توضیح داده شده که به ویژه کنگره، چگونه با تعیین پرونده‌هایی که قضات می‌توانند به آن رسیدگی کنند، بر رفتار قضایی نفوذ دارد. و نیز با بررسی ۱۰ اصل از اصول قانون عرف و قانون اساسی و قانون جزا، که حاکم بر تصمیم قاضی مبنی بر تجدید نظر در یک پرونده است، اختیار عمل قضاوت را مورد بحث قرار می‌دهد.

دادگاه‌های فدرال

نظام دادگاه‌های فدرال سه سطح جدای از یک دیگر هستند: دادگاه‌های عادی، دادگاه‌های استیناف، و دیوان عالی آمریکا.

دادگاه‌های منطقه‌ای آمریکا

کنگره اختیارات قانونی دادگاه‌های منطقه‌ای فدرال را تعیین کرده است. این دادگاه‌ها دارای اختیارات قانونی در مورد رسیدگی به پرونده‌های کیفری و حقوقی هستند؛ به این معنا که طبق قانون، به تمامی پرونده‌ها، صرف نظر از اهمیت و موضوع آن، در وهله اول در این دادگاه‌ها رسیدگی می‌شود.

پرونده‌های کیفری. این گونه پرونده‌ها زمانی تشکیل می‌شود که دادستان‌های محلی به طور مستند ادعا کنند که قانون جزا نقض گردیده است. بعد از کسب کیفر خواست از سوی هیئت منصفه تحقیقات فدرال، دادستان در همان دادگاه منطقه‌ای محل خدمت خود، علیه متهم اعلام جرم می‌کند.

دادگاه‌های آمریکاست، اختلافات مربوط به چندگونگی شهروندان است. این اختلافات معمولاً میان طرفین دعوا از دو ایالت مختلف، یا میان یک شهروند آمریکایی با یک شهروند خارجی رخ می‌دهد.

دادگاه‌های منطقه‌ای فدرال دارای اختیارات قانونی برای رسیدگی به دادخواست زندانیان محکوم که ادعا می‌کنند زندانی شدنشان (یا محرومیت از آزادی مشروط)، به معنای نقض حقوق فدرال آنها است، نیز هستند. در قسمت اعظم این موارد، زندانیان درخواست حکم احضار به دادگاه می‌کنند، این حکمی است که قاضی صادر کرده و نشان می‌دهد که شخص طبق قانون بازداشت یا زندانی شده است. قاضی از مقامات زندان در خواست می‌کند که یا بازداشت زندانی را توجیه کنند و یا او را رها سازند. زندانیانی که در یک دادگاه ایالتی محکوم می‌شوند باید ثابت کنند که یکی از حقوق فدرال آنها نقض شده – مثلاً، حق حضور در دادگاه توسط نماینده قانونی یا وکیل خود. در غیر این صورت، دادگاه‌های فدرال از اختیارات قانونی برخوردار نیستند. زندانیان فدرال از موارد فرجام خواهی بیشتری برخوردار زیرا حق و حقوق آنها در حیطه قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

و بالاخره این که، دادگاه‌های منطقه‌ای اختیار رسیدگی به هر پرونده‌ای که قانوناً از سوی کنگره تعیین شده باشد را دارند.

دادگاه‌های استیناف آمریکا

دادگاه‌های استیناف در آمریکا اختیار رسیدگی ابتدایی به هیچ پرونده‌ای را ندارند؛ هر پرونده یا اختلافی که به یکی از این دادگاه‌های ارجاع شود، قبلاً در دادگاه

اکثر پرونده‌هایی که به دادگاه‌های منطقه ارجاع می‌شود، ماهیتاً پرونده‌های حقوقی هستند؛ یعنی پرونده‌های حقوقی اختلاف میان اشخاص حقیقی و یا دولت آمریکا، در مقام غیر دادستان، و یک شخص حقیقی. پرونده‌های حقوقی که به دادگاه‌های منطقه ارجاع می‌شود را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. اول، شکایت‌های مربوط به تعبیر یا به کار بستن قانون اساسی، مصوبات کنگره، یا پیمان‌های آمریکا است. نمونه‌های این قبیل موارد را می‌توان در زمینه‌های زیر مشاهده کرد: شاکی ادعا می‌کند که یکی از حقوق مسلم او نقض گردیده، طرف دعوا مدعی می‌شود یکی از مصوبات مغایر با قانون اساسی کنگره، او را متضرر کرده است، و یا کسی شکایت می‌کند که به دلیل وجود پیمانی، به او خسارت وارد شده است. کلید اصلی این جاست که فقط در صورت بروز یک اختلاف فدرال است که دادگاه‌ها می‌توانند از اختیارات قانونی خود استفاده کنند.

مرسوماً برای رسیدگی به پرونده‌های حقوقی مربوط به اختلافات مالی، در دادگاه، مقدار پول باید به حد معینی می‌رسید، اما در صورتی که پرونده مشمول یکی از دسته بندی‌های کلی گردد، این شرط لازم الاجرا نیست. برای مثال، اتهام نقض قانون حقوق مدنی، مانند مصوبه حق رأی سال ۱۹۶۵، باید در دادگاه فدرال مطرح شود و نه در دادگاه ایالت. دیگر انواع پرونده‌ها در این دسته عبارتند از ادعای حق ثبت اختراع و حق چاپ، فرایندهای مربوط به گزرنامه و تابعیت، اختلافات دریایی و دریاداری، و نقض حقوق پستی ایالات متحده.

یکی دیگر از دسته بندی‌هایی که رسیدگی به آن مستلزم اختیارات عمومی



قضات بخش تجدید نظر دیوان عالی ایالتی نیویورک در راجستر، در ایالت نیویورک به دعاوی حقوقی رسیدگی می‌کنند. دعاوی مطروحه باید واقعی و جاری بوده تا دادگاه با پذیرش و رسیدگی به آنها موافقت کند.

دیگری مورد رسیدگی قرار گرفته بوده است. این دادگاه‌ها، مانند دادگاه‌های منطقه، ساخته دست کنگره هستند، و ساختار و عملکرد آنها با گذشت زمان دستخوش تغییرات زیادی گشته است. اساساً، کنگره دامنه اختیارات دادگاه‌های استیناف را حول دو دسته کلی از پرونده‌ها معین نموده است. دسته اول پرونده‌های مربوط به استیناف‌های معمولی کیفری و حقوقی دادگاه‌های فدرال است. در پرونده‌های کیفری، کسی که فرجام می‌خواهد متهم است زیرا دولت در صورتی که حکم به گناهکار بودن داده نشده باشد، مجاز به قبول پرونده‌های فرجام خواهی نیست. در پرونده‌های حقوقی، طرفی که در دادگاه بازنده محسوب می‌شود کسی است

دیوان عالی آمریکا

دیوان عالی آمریکا، تنها دادگاه فدرال است که در قانون اساسی با نام خوانده می‌شود، و دادگاهی است که مشخصات کلی قضاوت در دادگاه‌های عالی را شرح می‌دهد. هر چند دیوان عالی عموماً به منزله یک دادگاه استیناف تصور می‌شود، اما به پرونده‌های

دادگاه‌های عالی ایالات ارجاع شوند - یعنی مادامی‌که یک موضوع با اهمیت در سطح فدرال مطرح باشد.

بیشتر پرونده‌های دیوان عالی شامل مواردی است که با صدور حکم در خواست سوابق پرونده از دادگاه بدوی یا دادگاه استیناف، موافقت شده است. این حکم (که باید از سوی حداقل ۴ تن از قضات حمایت گردد) دستور دیوان عالی به دادگاه بدوی برای ارسال پرونده کامل حقوقی است تا دادگاه عالی آن را در نظر بگیرد. به لحاظ تاریخی، دیوان عالی فقط در تعداد بسیار معدودی از پرونده‌ها چنین حکمی را صادر کرده است - معمولاً ۱۰ درصد از کل پرونده‌هایی که تا به حال مورد بررسی قرار داده و در سال‌های اخیر نیز این به یک درصد کاهش یافته است.

روش دیگری که از طریق آن دیوان عالی به فرجام خواهی رسیدگی می‌کند، گواهی است. این روال زمانی مورد اجرا قرار می‌گیرد که یکی از دادگاه‌های استیناف از دیوان عالی درخواست راهنمایی در ارتباط با یک مسئله قضایی کرده باشد. قضات ممکن است صلاح بدانند که به قضات دادگاه‌های استیناف راه حل‌های الزامی ارائه دهند، و یا این که دستور به ارسال تمامی سابقه و کل پرونده قضایی مربوطه را بدهند تا دیوان عالی آن را مطالعه کرده و حکم نهایی را صادر کند.

قضات و سیاست‌گذاری دادگاه‌های ایالتی

اختیارات و قدرت قانونی نظام دادگاه‌های جداگانه ۵۰ ایالت در ایالات متحده، عملاً به همان شیوه نظام دادگاه‌های کل کشور

دست اول نیز رسیدگی می‌کند. و از میان مهمترین پرونده‌هایی که به دیوان عالی ارجاع می‌گردد، اختلاف میان دو یا چند ایالت است.

پرونده‌هایی که از سوی دیوان عالی (و همین طور دادگاه‌های منطقه) مورد قضاوت قرار می‌گیرند، پرونده‌های مربوط به سفیران یا کنسول‌های کشورهای خارجی، پرونده‌های حقوقی میان ایالات متحده و یکی از ایالات، و پرونده‌های مربوط به یک ایالت علیه شهروندان ایالت دیگر یا خود آن ایالت با یک کشور خارجی است. در چنین موقعیت‌هایی که قضاوت در دو ایالت صورت می‌گیرد، اصطلاحاً گفته می‌شود که دادگاه‌ها اختیارات قانونی هم زمان دارند. پرونده‌هایی که دیوان عالی به طور دست اول به آنها رسیدگی می‌کند، معمولاً پرونده‌های مهمی هستند، اما تعداد آنها نسبت به کل پرونده‌های ارجاعی، قابل ملاحظه نیست. در سال‌های اخیر، کمتر از ۱ درصد از مجموع پرونده‌های دیوان عالی مربوط به پرونده‌های دست اول بوده است.

بر طبق قانون اساسی دیوان عالی "می‌تواند به پرونده‌های فرجام خواهی رسیدگی کند... طبق مقرراتی که کنگره معین می‌کند". طی سال‌ها، کنگره قوانین زیادی برای تعیین مقررات مربوط به پرونده‌هایی که در برابر بالاترین مرجع قضایی کشور مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، تصویب نموده است. فرجام خواهی از دیوان عالی از دو طریق صورت می‌گیرد. یکی این که، فرجام خواهی از سوی همه دادگاه‌های بدوی قانون اساسی و مملکتی و همین طور غالب دادگاه‌های قانونگذاری فدرال می‌تواند در خواست شود. دوم این که، دیوان عالی به فرجام خواهی‌هایی رسیدگی می‌کند که از

ایجاد شده است. هر ایالت دارای یک قانون اساسی است که حدود اختیارات و تصمیم گیری قضات دادگاه‌های عادی و قضات دادگاه‌های استیناف را تعیین می‌کند. به همین شکل، مجلس قانونگذاری هر ایالت برای تعیین جزئیات اختیارات خاص قضات و حقوق و الزامات افرادی که برای اقامه دعوی به دادگاه‌های ایالتی مراجعه می‌کنند، قوانینی تصویب می‌نماید. از آن جا که هیچ یک از قوانین اساسی و مراجع قضایی دو ایالت به یک دیگر شباهت ندارند، اختیارات و قدرت قانونی هر ایالت با ایالت دیگر متفاوت است.

دادگاه‌های ایالتی در چارچوب قانونگذاری در ایالات متحده از اهمیت زیادی برخوردار هستند. بیش از ۹۹ درصد از پرونده‌های قضایی در ایالات متحده، شامل پرونده‌های ایالتی است، و نه فدرال، و ۹۵ درصد از قضات در ایالات متحده در سطح ایالتی فعالیت می‌کنند. به علاوه، تصمیمات قضات ایالتی، معمولاً تأثیر زیادی بر سیاست عمومی دارد. برای مثال، طی دهه ۱۹۷۰ تعدادی از پرونده‌های قضایی، به دادگاه‌های فدرال ارجاع شد و این در ارتباط با زیر سؤال بردن اقدام مغایر با قانون اساسی ایالتی بود که در آن بودجه تحصیلی جهت دانش آموزان، به صورت نابرابر توزیع شده بود. (دلیل این بود که مدارس که در مناطق فقیر ترشهر واقع بودند نمی‌توانستند همان مقدار کمک‌های مالی جمع آوری کنند که مدارس واقع در مناطق ثروتمند تر شهر). شاکیان ادعا می‌کردند که کودکان مناطق فقیر تر قربانی تبعیض غیر قانونی شده و حقوق آنها که طبق قانون اساسی برابر است، نقض می‌شود. دیوان عالی، با پنج رأی در برابر

چهار رأی، در دادگاه مدرسه مستقل منطقه سن آنتونیو مقابل رودریگز (۱۹۷۳)، حکم کرد که این طور نیست. اما موضوع همان جا حل نشد. این دعوی قضایی به تعداد زیادی از ایالات کشیده شد که بحث می‌کردند فرصت‌های تحصیلی نابرابر ناقض بسیاری از اصول قوانین اساسی ایالات است. از زمان دادگاه رودریگز، این قبیل پرونده‌ها ۲۸ بار، و در در دادگاه‌های ۲۴ ایالت مطرح شده است. در ۱۴ مورد از این پرونده‌ها، دادگاه‌های عالی ایالات شیوه تأمین بودجه برای تحصیلات را مردود اعلام کردند، و به این ترتیب، میلیاردها دلار به این امر اختصاص یافت.

سیاست‌های قضایی و قانونگذاری

بعضی قضات و صاحب نظران حقوقی بحث می‌کنند که قانون اساسی آمریکا و قوانین اساسی ایالات، مستقل از خواست و اراده قانونگذاران، در برخی حوزه‌های مهم، اختیاراتی به حوزه‌های قضایی واگذار کرده اند. به هر جهت، حدود اختیارات دادگاه‌های آمریکا نتیجه آرای قانونگذاران است - و تصمیم گیری در مورد آنها غالباً زیر نفوذ سیاست بوده است.

کنگره ممکن است قضیه‌ای را، با دادن اختیار به دادگاه‌ها برای بررسی آن در حوزه سیاست عمومی که سابق بر این حوزه‌ای ممنوع برای قوه قضاییه بود، از پیش ببرد. برای مثال، هنگامی که کنگره در سال ۱۹۶۸، قانون حقوق مدنی را به تصویب رساند، به قضات اختیار داد تا افرادی را که به دلیل نژاد، رنگ پوست، مذهب یا ملیت اصلی یا به خاطر این که

برابری که طبق این قانون اساسی مقرر گردیده رسیدگی نماید، قوانین ایالات متحده، و پیمان‌های منعقدہ... تحت مرجعیت قانون اساسی است" (اصل سوم، ماده ۲). در این عبارت، واژه کلیدی، پرونده‌ها است. از سال ۱۷۸۹، دادگاه‌های فدرال این واژه را به معنای تحت اللفظی آن تعبیر کرده اند: باید اختلافی واقعی میان طرفین دعوا وجود داشته باشد که آنها بتوانند با رعایت کلیه استانداردهای قانونی، پرونده‌ای تشکیل دهند. مورد اختلاف باید شامل حمایت از یک حق جدی و مهم، یا جلوگیری از اشتباهی یا جبران آن باشد که مستقیماً به طرفین دعوی ربط پیدا کند. این اصل کلی دارای سه نتیجه منطقی است.

این که دادگاه‌های فدرال، جهت موقعیت‌های فرضی و مواردی که موجب بروز اختلاف میان طرفین نشده است، مشاوره ارائه نمی‌دهند و رأی صادر نمی‌کنند. قبل از این که دادگاه قبول به صدور حکم نماید، اختلاف باید واقعی و جاری باشد.

نتیجه دوم این که، طرفین پرونده باید پایگاه معتبر داشته باشند. این مفهوم در مورد افرادی است که به دادگاه اقامه دعوی می‌کنند. فرد شاکی باید به طور مستقیم متحمل ضرر و زیان قابل توجه شده باشد (و یا در شرف آن باشد). به عنوان قاعده کلی، طرف دعوا نمی‌تواند از سوی غیر اقامه دعوی کند (مگر والدین کودکان صغیر و یا در پرونده‌های خاصی که موسوم به دعوای گروهی است). به علاوه، خسارت وارده باید فردی و بلافصل باشد - نه بخشی از یک شکایت عمومی.

سومین نتیجه منطقی این که دادگاه به پرونده‌هایی که نتیجه آنها نامعلوم مانده

کسی برای... اهداف تجارت میان-ایالتی... در سفر است، مزاحم کسان دیگر می‌شوند، مجازات کنند. قبل از سال ۱۹۶۸، دادگاه‌ها اختیاری در مورد اتفاقات ناشی از دخالت کسی در حق مسافرت کردن دیگری، نداشتند. به همین شکل، کنگره می‌تواند یک حرکت اجتماعی را، با گذراندن قانونی که به موجب آن حامیان آن عملاً از موفقیت در دادگاه محروم می‌شوند، متوقف کند.

اختیارات قانونی دادگاه‌های ایالتی نیز، مانند دادگاه‌های فدرال، تحت تأثیر و نتیجه سیاسی خواست و اراده قانونگذاران ایالتی است.

محدودیت‌های قضایی

فعالیت‌هایی که قضات از شرکت در آن منع شده و یا باید از آن پرهیز کنند، ارتباط زیادی با قضاوت و اختیار داورى ندارد - موضوع این است که آیا قضات باید از رسیدگی به برخی پرونده‌ها پرهیز کنند یا خیر. ده اصل مربوط به اختیار عمل قضات در زیر مورد بحث قرار می‌گیرد که در آن به قدرت و حوزه اختیارات قضات آمریکا پرداخته می‌شود. این قواعد از منابع متفاوت ناشی شده - قانون اساسی آمریکا، و قوانین اساسی ایالات، مصوبه‌های کنگره و قوانین ایالات، و حقوق عرفی. بعضی بیشتر به دادگاه‌های استیناف مربوط می‌شود؛ و غالب آنها به نظام قضایی فدرال و ایالتی ربط دارد.

یک اختلاف مشخص باید وجود داشته باشد

در قانون اساسی آمده است که "قوة قضاییه باید به همه پرونده‌ها با رعایت قانون و

رسیدگی نمی‌کند - زمانی که اصل قضایا یا وضعیت طرفین، از زمان تشکیل پرونده تا موعد رسیدگی در دادگاه دچار تحول اساسی شده باشد. مرگ یکی از طرفین دعوا و یا ختم تخصص میان آنان موجب مسکوت ماندن پرونده است. با این حال، علی‌رغم تغییرات اساسی که ممکن است شامل طرفین دعوا یا مورد دعوا شده باشد، بعضی اوقات قضات صلاح می‌دانند به پرونده رسیدگی شود. از نمونه‌های این قبیل پرونده‌ها زمانی است که فرد، امتناع یک ایالت با انجام سقط جنین و یا عدم موافقت با قطع دستگاه‌های حیاتی در مورد بیماران محتضر را به چالش می‌گیرد. (در این گونه موارد، تازمانی که پرونده در دادگاه استیناف مطرح گردد، زن ممکن است فرزند خود را به دنیا آورده و شخص محتضر از دنیا رفته باشد.) در این موارد، قضات به علت اهمیت پرونده تشخیص می‌دهند که باید در هر صورت به آن رسیدگی شود. از لحاظ حقوقی، با اعلام نامعلوم بودن این پرونده‌ها، امکان باز شدن به موقع آنها در دادگاه استیناف برای همیشه از دست می‌رود.

هر چند قضات فدرال به پرونده‌های انتزاعی و فرضی رسیدگی نمی‌کنند، اما در خیلی از دادگاه‌ها اختیار رسیدگی به این گونه پرونده‌ها به نحوی به قاضی داده می‌شود. محاکم قانونگذاری فدرال پیشنهاداتی نیز ارائه می‌دهند. قضات آمریکا مجاز به اعلام وضعیت قضایی برخی از پرونده‌ها نیز هستند، در این مورد، حکم دادگاه وضعیت و حقوق طرفین یک پرونده را در مورد احکام، وصیت نامه‌ها، و قراردادهای اعلام می‌کند. این گونه قضاوت‌ها هیچ حکم اجباری در پی ندارد. در سال ۱۹۳۴ و طبق مصوبه اعلام نظر قضایی، این اختیار به دادگاه‌های

داخل‌خواست متهم باید روشن باشد

محدودیت دیگری که قوه قضاییه فدرال با آن روبروست، این است که قضات مجاز به رسیدگی به پرونده‌هایی که شایستگی لازم را ندارند، نمی‌باشند، به این معنا که عرض حال متهم در ادعای بی‌گناهی، باید به بخش معینی از قانون اساسی ارتباط یابد. برای مثال، در اولین متمم قانون اساسی آمده است که دولت مجاز به تصویب قانونی بر مبنای "تثبیت یک مذهب" نیست. در سال ۱۹۸۹ ایالت نیویورک یک منطقه آموزش و پرورش فقط به خاطر ساتمار هسید، گروهی از یهودیان هسیدی که ریشه اروپای شرقی داشته و با جذب شدن در جامعه امروزی مخالف هستند، ایجاد کرد. غالب کودکان این گروه به مدارس مذهبی دهکده کیریاس جوئل می‌رفتند، اما این مدارس خصوصی از امکانات ضروری برای دانش آموزان دارای معلولیت‌های ذهنی و جسمی، برخوردار نبودند و ساتمارها ادعا می‌کردند که این گونه کودکان جامعه آنها، با رفتن به مدارس دولتی لطمه می‌خورند. قانونگذاران ایالت، برای پاسخگویی به این نیاز، مجبور به ایجاد یک منطقه آموزش و پرورش که شامل فقط یک مدرسه بود، گردید، که منحصراً به کودکان معلول جامعه یهودیان هسیدی ارائه خدمات می‌کرد. این تمهیدات



دادگاه‌های منطقه‌ای مراجع ذیصلاح رسیدگی به فرجام خواهی‌های حقوقی در دادگاه‌های محاکمات فدرال بوده که از جمله آنها پرونده‌ای در سال ۲۰۰۰ است که از دادگاه منطقه‌ای استیناف حوزه چهارم ایالات متحده تقاضای ابطال رای یک قاضی فدرال شد که به ادعای بخش معدن، به تعطیلی فعالیت معدنی در کوه‌های آپالچیان می‌انجامید (تصویر فوق). این دادگاه‌ها همچنین مراجع ذیصلاح رسیدگی به فرجام خواهی‌های برخی سازمان‌های اداری فدرال هستند. دو جوجه جغد خالدار مکزیکی، سمت چپ، غافل از اینکه شکایت مطروحه گروه طرفدار محیط زیست به نام جامعه آدوبان با زیستگاه این گونه مرتبط است.



کنگره اعلام کرده است که رسیدگی به پرونده‌های حقوقی و کیفری فدرال در صلاحیت دادگاه‌های ناحیه‌ای فدرال است. در تصویر فوق، دیوید یواس، وکیل ارشد وزارت دادگستری، سمت چپ، و ریچارد بلومنتال، دادستان کل کانئیکت، سمت راست، درباره پرونده ویندوز ۹۸ شرکت مایکروسافت با خبرنگاران گفتگو می‌کنند.

افراد ذینفع مجاز به شکایت نیستند

جنبه سوم محدودیت در قضاوت این است که عرض حال دهنده‌ای که از به اجرا درآمدن قانون یا در یک دعوای حقوقی ذینفع است مجاز نیست متعاقباً به آن قانون اعتراض نماید. برای مثال، فرض کنید کشاورزی برای مدت زمانی طولانی عضو برنامه‌ای بوده که به موجب آن موافقت نموده قسمتی زمین خود را به حال آیش رها و در مقابل آن یارانه‌ای از سوی دولت فدرال دریافت کند. بعد از گذشت سالیان، او درمی‌یابد که همسایه او هم دارای درآمدی منظم از همین راه و در آیش گذاردن کل زمین‌های خود است. موضوع درآمد همسایه در ازای انجام ندادن هیچ کاری، موجب می‌شود که به این کشاورز مواجه شوند و سازگاری این برنامه با قانون اساسی را زیر سؤال ببرد. کشاورز در دادگاه فدرال منطقه، به قانونی نبودن این برنامه اعتراض می‌کند. به محض این که به اطلاع قاضی می‌رسد که این کشاورز خود در برنامه عضویت داشته، و از این راه از منافع مالی برخوردار گشته، شکایت وارد تلقی نمی‌شود: جایز نیست کسی از تلاش‌های دولت یا اقدامات رسمی بهره‌مند شود و متعاقباً در دادگاه علیه آن شکایت نماید.

دادگاه‌های استیناف برای مسائل قانونی رأی صادر می‌کنند، نه مسائل واقعی

یکی از مسائل کار دادگاه استیناف فدرال و ایالتی این است که این دادگاه‌ها به طور کلی به پرونده‌هایی رسیدگی می‌کنند که قاضی یا هیئت منصفه در تشخیص عناصر پایه پرونده دچار اشتباه شده باشند. این طور نیست که قضاوت و هیئت‌های منصفه همیشه

از سوی هیئت نظارت بر مدارس نیویورک به چالش گرفته شد. در ژوئن سال ۱۹۹۴، دیوان عالی آمریکا حکم کرد که ایجاد یک منطقه آموزش و پرورش فقط مختص یک مدرسه موجب تفویض قدرت سیاسی به این گروه از یهودیان ارتدکس شده و مغایر با متمم اول قانون اساسی مبنا بر ممنوعیت "تثبیت یک مذهب" از سوی دولت است. همه بر سر این موضوع که قانون نیویورک در چارچوب قانون اساسی است، توافق دارند و معدودی بر این باور اند که هیئت نظارت بر مدارس از ضوابط ضروری برای دستیابی به تجدید نظر قضایی برخوردار بوده است: در قانون اساسی به روشنی بیان شده که دولت مجاز به تفویض قدرت سیاسی به یک نهاد مذهبی نیست. در این مورد، دولت اذعان داشت که قانونی را به نفع یک جامعه مذهبی به طور استثنایی تصویب نموده است.

به هر جهت، اگر کسی به دادگاه مراجعه و ادعا نماید که یک قانون یا یک اقدام رسمی "ناقص روحیه منشور حقوق بشر است" یا "ناقص ارزش‌هایی که بنیانگذاران جمهوری به آن قائل بودند"، قاضی یقیناً مانع پیشرفت کار می‌شود. زیرا اگر قضاوت در تراشیدن معانی منطقی و عینی برای مسائل گنگ و مبهم آزاد بودند، در این صورت کنترلی بر آن چه می‌کردند نمی‌توانست وجود داشته باشد. در جهان واقعیت، این اصل به سادگی و روشنی آن چه به نظر می‌رسد، نیست، زیرا قانون اساسی بندها و ماده‌های زیادی دارد که می‌توان تفسیرهای مختلفی از آنها ارائه داد، و همین موجب ایجاد فضای کافی مانور و سیاستگذاری برای قضاوت می‌گردد.

استهلاک همه راه‌های چاره

محدودیت، اصل دیگری دارد که ممکن است موجب ناراحتی طرفین مضطرب دعوا شود اما برای به اجرا در آوردن صحیح قانون، ضرورت دارد: دادگاه‌ها در ایالات متحده از قبول پرونده‌ای مگر آنکه تمامی مراحل درست قانونی، اداری را طی کرده باشد، خودداری می‌کنند. این مشی به این ترتیب است که دادخواست باید تمامی مراحل را پشت سر گذارد. پرونده‌های فدرال نخست باید در دادگاه‌های بدوی رسیدگی شود، و بعد از سوی دادگاه‌های استیناف مورد بررسی قرار گیرد و سرانجام در دیوان عالی مطرح گردد. این روال کار باید به ترتیب رعایت گردد، حتی اگر پای پرونده یا اشخاص مهمی در میان باشد. اما در بعضی شرایط، مرحله دادگاه استیناف می‌تواند کوتاه‌تر برگزار گردد.

منظور از این اصل، مساعدت‌های اجرایی و مجری شدن اصل سلسله مراتب سه لایه‌ای در نظام قضایی است. این مساعدت‌ها می‌تواند به شکل درخواست از یک مسئول اجرایی، مطرح شدن پرونده در برابر یک هیئت یا کمیته، و یا رسیدگی رسمی در یک مرجع قانونگذاری باشد.

دادگاه‌ها در مورد "مسائل سیاسی" رأی صادر نمی‌کنند

در نظر قضات آمریکا، شاخه‌های اجرایی و قانونگذاری دولت، از آن جا که از سوی مردم و با هدف سیاست عمومی انتخاب می‌شوند، سیاسی هستند. اما قوه قضاییه، بر عکس، از سوی بنیانگذاران جمهوری برای منعکس کردن خواست مردم طراحی نشده و از این رو جنبه سیاسی ندارد. طبق این

هم کار خود را بدون نقص انجام داده و بر اساس واقعیت‌های موجود تصمیمات درست بگیرند. آنها به طرفین دعوا و شواهد فیزیکی پرونده نزدیک تر هستند و برای همین می‌توانند ارزیابی کامل تری از واقعیات داشته باشند تا دادگاه‌های استیناف که نسخه کتبی آن چه در پرونده گذشته و مربوط به ماه‌ها یا سال‌ها قبل می‌شود را بعد از جریان محاکمه مطالعه می‌کنند. به هر جهت، مسائل قانونی - یعنی قوانین دلالت کننده بر آن چه در پرونده آمده و یا برآورد امور در پرتو قوانین رایج - مسائل مناسب برای تجدید نظر در دادگاه استیناف هستند.

دیوان عالی محدود (به معنای حقوقی کلمه) به حکم قبلی دادگاه استیناف نیست

دیوان عالی در هنگام بررسی یک پرونده آزاد است احکام قبلی دادگاه استیناف را ابطال کرده و یا آن را ندیده بگیرد، این موضوع مربوط به عمل گرایی قضایی می‌شود - نه محدودیت. گرچه این عمل یکی از اصول اختیار عمل است. اگر دیوان عالی ناگزیر به دنباله روی از احکام قبلی بود، از قابلیت انعطاف اندکی برخوردار می‌شد. با داشتن آزادی در ابطال احکام گذشته و یا نادیده گرفتن احکام سابق دادگاه استیناف که عملی کنترل کننده است، دیوان عالی یک حاشیه امنیت برای خود فراهم می‌کند. زمانی که خرد حکم می‌کند دادگاه مسیر خود را تغییر دهد یا لااقل ذهن خود را باز نگه دارد، از اصل تعادل و میانه روی صحبت به میان می‌آید.

را رعایت کنند - شاید با تأثیر پذیری از رأی دهندگان. به هر جهت، با حکم دیوان عالی در دادگاه بیکر مقابل کر (۱۹۶۲)، اکثریت با آن شیوه اندیشیدن مخالفت نمودند. از آن زمان دیوان عالی حساب پرونده‌هایی را که مستلزم اجرای بند حمایت برابر در چهاردهمین متمم قانون اساسی است، نگه داشته که طبق آن، مناطق قانونگذاری باید دارای اندازه و تعداد جمعیت برابر باشند، و به علاوه، دادگاه‌ها باید بر مجری شدن این حکم نظارت نمایند.

زحمت جمع آوری شواهد بر عهده عرض حال دهنده است

حقوقدانان کشور با اتفاق نظر معتقد هستند که اگر کسی مطابقت یک حکم را با قانون اساسی مورد سؤال قرار می‌دهند، خود باید در گردآوردن شواهد اثبات ادعای خود اقدام کند. بنابراین، اگر فرد به حکمی اعتراض داشته باشد، باید اثبات کند که "سؤال انگیز و از نظر هماهنگی با قانون اساسی مشکوک" است؛ شاکي باید دادگاه را متقاعد نماید که شواهد علیه قانون روشن و مسلم است.

تنها مورد استثنا در گردآوری شواهد معتبر، در حوزه حقوق مدنی و آزادی‌ها است. برخی از حقوقدانان که حامیان قاطع آزادی‌های مدنی هستند، مدت‌ها مبارزه کرده اند که این ادعای خود را به کرسی بنشانند که در صورتی که دولت قصد محدود کردن آزادی‌های بنیادین مدنی را داشته باشد، زحمت گردآوری شواهد با دولت است. و در حیطه‌های ویژه‌ای در قضاوت راجع به حقوق مدنی، این فلسفه رایج است. برای مثال، دیوان عالی آمریکا در پرونده‌های متعددی رأی به این داده است که قوانینی که طبق آنها با افراد بر حسب

استدلال، حل مسائل سیاسی به عهده دو قوه دیگر دولت است.

برای مثال، هنگامی که حدود سال ۱۹۰۰، ایالت اورگان به شهروندان حق شرکت در همه پرسی را برای تأیید یک سلسله طرح‌های ابتکاری در نظر گرفت، شرکت تلفن و تلگراف ایالت‌های کرانه اقیانوس آرام به این امر اعتراض کرد. (این شرکت بیم داشت که رأی دهندگان قوانینی را تأیید کنند که منجر به محدودیت نرخ‌های شرکت و سود آن گردد.) این شرکت ادعا نمود که در بخش ۴ اصل چهارم قانون اساسی، "استقرار دولت جمهوری" برای هر یک از ایالات تضمین گشته است - این واژه به این معناست که قانونگذاری فقط بر عهده نمایندگان منتخب مردم است و شهروندان حق دخالت مستقیم در آن را ندارند. دادگاه عالی با ادعای این که پرونده سیاسی است، از رسیدگی به آن خودداری کرد. طبق استدلال دادگاه، از آن جا که در اصل چهارم وظایف کنگره بر شمرده می‌شود، پس بنیانگذاران جمهوری می‌خواستند کنگره و نه دادگاه‌ها - بر اشکال دولت در ایالات متعدد نظارت داشته باشند.

در دهه‌های اخیر، بحث سیاسی و غیر سیاسی شامل تسهیم مجدد منطقه‌های قانونگذاری گشته است. تا قبل از سال ۱۹۶۲، اکثریت اعضای دیوان عالی از رأی دادن به تقسیم منطقه‌های قانونگذاری بر حسب جمعیت برابر خودداری کردند، آنها می‌گفتند این امور "غیر قضایی" بوده و دادگاه توانایی ورود به حیطه‌ای را که فلیکس فران克福رتر، یکی از قضات دیوان عالی "بیشه سیاسی" می‌نامید، ندارد. طبق شیوه سنتی اندیشیدن دیوان عالی، بنیانگذاران مایل بودند قانونگذاران تقسیمات منطقه‌ای

معناست که تنها مبنای اعلام عدم هماهنگی یک قانون یا اقدام رسمی با قانون اساسی، این است که قانون اساسی به معنای واقعی کلمه نقض گردد. مصوبات و قوانین را صرفاً به علت غیر عادلانه بودن، هدر دادن منابع مالی، یا سیاستگذاری‌های غلط، مغایر با قانون اساسی نمی‌خوانند. یعنی قضات دادگاه‌ها و قضات دیوان عالی نمی‌توانند هنگام بررسی هماهنگی قوانین با قانون اساسی، آزادانه و با توسل به برداشت شخصی خود مفاهیم درست و غلط، خوب و بد را تعبیر کنند.

روایت دیگر این اصل به این صورت است که قانونی ممکن است تصویب شود و همه در خرد و خوبی آن متفق القول باشند اما با این حال امکان دارد مغایر با قانون اساسی باشد؛ و برعکس، ممکن است مصوبه‌ای به اقدام مقامی که همه معتقد به خطا و خطرناک بودن آن هستند، جنبه قانونی بدهد و ناقض قانون اساسی هم نباشد.

رعایت اصل رأی ندادن با تکیه به خرد قانون، در جهان واقعیت کار دشواری است. و دلیل آن این است که قانون اساسی، که سندی مختصر است، در بسیاری از حوزه‌های مربوط به زندگی همگانی سکوت اختیار کرده است و دارای عبارات و تذکراتی است که می‌توان آنها را به انحاء گوناگون تعبیر کرد. برای مثال، در قانون اساسی آمده است که کنگره باید بر تجارت میان-ایالتی نظارت داشته باشد. اما مقصود از تجارت چیست، و برای این که میان-ایالتی تلقی شود گستردگی آن تا چه حد باید باشد، روشن نیست. قضات، به عنوان انسان‌هایی متفاوت، جواب‌های متفاوتی هم به این سؤال داده اند. در قانون اساسی آمده که فرد متهم به جرم، حق داشتن وکیل مدافع

قومیت، یا جنسیت آنها رفتار متفاوتی در پیش گرفته می‌شود، خود به خود مشمول نظارت دقیق می‌شوند. این یعنی دولت باید گردآوری شواهدی برای اثبات نیاز به تبعیض نژادی یا جنسیتی را تقبل کند. برای مثال، دولت مدت‌هاست که (به طور موفقیت آمیز) در مورد اعمال محدودیت‌هایی بحث می‌کند که از طریق آن زنانی که در ارتش خدمت می‌کنند را در قبول وظایف کامل جنگی محدود نماید.

قوانین فقط در سخت ترین شرایط ممکن است تغییر پیدا کنند

گاهی طی یک محاکمه، قاضی به وضوح متوجه می‌شود که ممنوعیت‌هایی که در قانون اساسی آمده، از طریق قانون و یا اقدامی اجرایی نقض گردیده است. حتی در این جا هم یک حقوقدان باید با احتیاط عمل کند. نخست این که قاضی می‌تواند یک اقدام رسمی را به دلیل مطابقت با قانون، در عوض قانون اساسی، ابطال کند. ابطال به دلیل عدم مطابقت با قانون یعنی هنگامی که قاضی یک اقدام رسمی را به دلیل فراتر رفتن مجری آن از حدود اختیاراتی که قانون برای او در نظر گرفته، باطل اعلام می‌کند. صدور این گونه احکام موجب حفظ قانون اصلی و باطل شدن خطای مقام رسمی است. دوم این که قضات می‌توانند، در صورت امکان، به جای تغییر کل مصوبه، بخشی از قانون را که مغایر با قانون اساسی می‌یابند، باطل اعلام کنند.

هیچ حکمی با تکیه بر "حکمت" قانونگذاری داده نمی‌شود

اگر این اصل با دقت دنبال گردد، به این

را دارد. اما آیا این حق حتی زمانی که فرد گناهکار تشخیص داده می‌شود و فرجام خواهی می‌کند هم به او تعلق می‌گیرد و چند بار می‌تواند از این حق استفاده کند؟ ساختار گرایان سخت گیر و ساختارگرایان نرم تر جواب‌های متفاوتی به این پرسش‌ها داده اند. درمجموع، علی رغم دخالت ناگزیر ارزش‌های فردی قضات در تعبیر بسیاری از بخش‌های قانون اساسی، عملاً همه حقوقدانان این اصل کلی را قبول دارند که قوانین فقط در صورتی ابطال می‌گردند که مغایر با قانون اساسی باشند - نه ارجحیت‌های شخصی قضات.

فصل

۴

وکلا،

طرفین دعوا،

و گروه‌های

ذینفع در

فرآیند قضایی

وکلائی تازه کار در توپکا، کانزاس،
برای فعالیت در دادگاه ایالتی کانزاس
و دادگاه فدرال ناحیه کانزاس سوگند
یاد می‌کنند. طبق برآوردهای اخیر،
بیش از ۹۵۰,۰۰۰ وکیل دادگستری
در ایالات متحده فعالیت دارند.



حقوق بودند، به دستبازی برای وکلای رسمی و کارآموزی نزد آنها می‌پرداختند. بعد از انقلاب آمریکا (۸۳-۱۷۷۵)، از آن جا که تحصیل حقوق و عضویت در کانون وکلا کار دشواری نبود، تعداد وکلای دعاوی به سرعت فزونی گرفت. کارآموزی، شیوه‌ای بود که غالب افراد برای کسب آموزش‌های لازم برای این حرفه، به آن روی می‌آوردند، اما به تدریج مدارس عالی حقوق پا به عرصه گذاشتند. اولین کالج‌های حقوق از دفاتر حقوقی منشأ گرفتند که کارآموزی نیز ارائه می‌دادند. قدیمی‌ترین مدرسه حقوق لیچفیلد در کانتی کات بود که در سال ۱۷۸۴ تأسیس گشت. در این مدرسه که از شیوه سخنرانی استفاده می‌شد، بیشتر بر حقوق تجاری تأکید می‌کردند. متعاقباً معدودی از کالج‌ها به عنوان بخشی از برنامه درسی خود، به تدریس حقوق پرداختند و در سال ۱۸۱۷ یک دانشکده مستقل حقوق در دانشگاه‌هاروارد تأسیس شد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، تعداد مدارس حقوق به طور چشمگیری افزایش یافت، از ۱۵ مدرسه در سال ۱۸۵۰ به ۱۰۲ مدرسه در سال ۱۹۰۰. مدارس حقوق آن زمان دو تفاوت عمده با مدارس حقوق امروزی داشتند. اول این که، برای تحصیل در مدارس حقوق قدیم نیازی به مدرک دانشگاهی نبود. و دوم این که، در سال ۱۸۵۰ دروس دوره حقوق را می‌شد یک ساله به پایان رساند. بعداً در نیمه دوم قرن نوزدهم، غالب مدارس حقوق دوره‌های دو ساله ارائه دادند.

در سال ۱۸۷۰، تغییرات عمده‌ای در هاروارد ایجاد شد که بر آموزش حقوق نیز تأثیری ماندگار بر جای گذاشت.

در این فصل به سه دسته از افراد تعیین کننده در فرایند قضایی می‌پردازیم: وکلا، طرفین دعوا و گروه‌های ذینفع. قضات در ایالات متحده فقط در چارچوب پرونده‌هایی که به دادگاه ارجاع می‌شود، رأی می‌دهند؛ این پرونده‌ها از طریق افراد یا گروه‌هایی به دادگاه راه پیدا می‌کنند که با یک دیگر دارای اختلاف نظر یا مرافعه باشند. افرادی که در برابر یک دیگر مدعی هستند، طرفین دعوا خوانده می‌شوند و گاهی مسائل خود را در محکمه‌های کوچکتر مطرح می‌کنند، اما در میادین مهم تر قضایی تقریباً همیشه وکیلی به نمایندگی از آنان حاضر می‌شود. بعد از بررسی حرفه حقوق به طور کلی، در این فصل از نقش هر یک از طرفین دعوا و گروه‌های ذینفع در فرایند قضایی صحبت به میان می‌آید.

وکلا و حرفه حقوق

تربیت وکلای مدافع و عملکرد قانون در ایالات متحده، با گذشت زمان تحول زیادی یافته است. امروزه وکلای آمریکایی در شرایط و حوزه‌های متعددی کار و وکالت می‌کنند.

توسعه حرفه وکالت

در دوره استعمار آمریکا (۱۶۰۷-۱۷۷۶)، مؤسسات آموزش حقوق برای تربیت افرادی که به حرفه وکالت علاقه داشتند، وجود نداشت. بعضی جوانان برای تحصیل به انگلستان می‌رفتند و به اینز آف کورت وارد می‌شدند. این‌ها مؤسسات رسمی آموزش حقوق نبودند، اما بخشی از فرهنگ حقوقی انگلستان محسوب و دانشجویان در این مدارس با حقوق انگلستان آشنا می‌شدند. افرادی که در آن دوره مایل به آموختن

قابل ملاحظه‌ای یافت. در سال ۱۹۶۰، تعداد درخواست کنندگان برای تحصیل در مدارس حقوق چنان فزونی یافته بود که این مدارس سیاست گزینش را در پیش گرفتند. و در عین حال، در برابر فشارهای اجتماعی و تعداد کثیر دادخواهی‌ها، بسیاری از مدارس حقوق به پذیرش دانشجویان زن و دانشجویان اقلیت هم مبادرت کردند.

در دهه ۱۹۶۰، برنامه آموزشی گسترده تر و شامل موادی چون قانون حقوق مدنی و مسائل مربوط به حقوق فقر هم می‌شد. درس‌های حقوق بین الملل هم ارائه می‌شد.

یکی از گرایش‌های اخیر در مدارس حقوق، تکیه بر استفاده از کامپیوتر است، از ثبت نام برای کلاس‌های مختلف تا دسترسی به فرم‌های دادگاه و خدمات دانشجویی. شایان توجه است که مدارس حقوق هر چه بیشتر دروس و برنامه‌هایی درمورد قانون حق مالکیت معنوی ارائه می‌دهند، که در سال‌های اخیر به عنوان یکی از زمینه‌های تخصصی پیشرفت زیادی داشته است. و بالاخره این که، استفاده فزاینده از تبلیغات اثر عمیقی بر حرفه حقوق گذاشته است. حالا در کانال‌های تلویزیونی سراسر کشور می‌توان وکلایی را مشاهده کرد که برای جمع کردن مشتری تبلیغ می‌کنند. به علاوه، کلینیک‌های حقوقی نیز برای رسیدگی به تبلیغات مربوط به این حرفه و اداره آن، گسترش زیادی یافته اند.

میزان رشد و رده بندی

در طول نیم قرن گذشته تعداد وکلا در آمریکا به طور منظم رو به افزایش بوده و در حال حاضر ۹۵۰,۰۰۰ تن تخمین زده می‌شود. همه این وکلا در ایالات متحده کجا

هاروارد شرایط دشوار تری برای پذیرش دانشجویان قائل شد؛ دانشجویانی که دارای مدرک تحصیلات عالی نبودند، می‌بایست امتحان ورودی را بگذرانند. دوره مدرسه حقوق در سال ۱۸۷۱ به دو سال افزایش پیدا کرد و در سال ۱۸۷۶ تبدیل به یک دوره سه ساله شد. و این که، دانشجویان قبل از گرفتن دروس سال دوم، می‌بایست امتحانات نهایی سال اول را با موفقیت می‌گذرانند.

ماندگار ترین تغییر، به هر جهت، شیوه تدریس به صورت مورد شناسی بود. در این شیوه، کتاب‌های پرونده جایگزین جلسات درسی و کتاب‌های درسی گردید. کتاب‌های پرونده (مجموعه‌ای از گزارشات پرونده‌های حقوقی) طوری طراحی شده بود که اصول حقوقی، معنای آن اصول، و طرز تکوین آن آموزش داده می‌شد. سپس مدرسان با استفاده از شیوه سقراطی، دانشجویان را با مفاهیم حقوقی هریک از پرونده‌ها آشنا می‌کردند. بقیه مدارس حقوق نیز شیوه هاروارد را برگزیدند، و شیوه مورد شناسی هنوز هم در بسیاری از مدارس حقوق مورد استفاده قرار می‌گیرد. به نسبت افزایش تقاضا برای وکلا در اواخر قرن نوزدهم، به تعداد مدارس حقوق هم به سرعت اضافه می‌شد. تأسیس مدرسه حقوق چندان پر هزینه نبود، و تعدادی از مدارس شبانه با استفاده از وکلا و قضات به عنوان بخشی از هیئت علمی خود، هر چه بیشتر روی کار آمدند. استانداردها آسان گرفته و بر سابقه کار محلی تأکید بیشتری می‌شد. سهم این مدارس در ارائه آموزش و کارآموزی به اقشار فقیر تر، مهاجران، و دانشجویان طبقه کارگر بود.

در قرن بیستم، تعداد افرادی که مایل به تحصیل در رشته حقوق بودند افزایش

مشغول به کار می‌شوند؟

گوناگون به کار می‌پردازند. بعضی محیط‌ها دارای سوددهی بیشتر و برخی دارای وجهه بیشتر هستند. این امر منجر به پدید آمدن قشر بندی شده است.

یکی از عوامل عمده در تعیین سطح وجهه کار، نوع تخصص حقوقی و بالطبع نوع مشتریان است. وکلایی که دارای تخصص‌هایی هستند که در شرکت‌های عمده تجاری و نهادهای معظم کار می‌کنند، در بالای هرم قرار دارند؛ آنانی که نماینده منافع شخصی هستند، در ته هرم جای می‌گیرند.

در بالاترین پله نردبان شهرت، شرکت‌های حقوقی بزرگ جای دارند. وکلای این گونه شرکت‌ها معروف بودن خود را مدیون حضور در دادگاه نیستند، بلکه به دلیل مشاوره‌هایی که به مشتریان خود ارائه می‌دهند معروف می‌شوند. مشتری‌ها باید از عهده پرداخت هزینه این

شورای پذیرش مدارس حقوق در راهنمای رسمی مدارس حقوق آمریکا، چاپ ۲۰۰۱، به این سوال پاسخ داده است. بیش از سه چهارم (۷۲٫۹ درصد) از وکلای آمریکایی در بخش خصوصی، اعم از دفاتر کوچک تک کارمنده و شرکت‌های حقوقی بزرگ مشغول به کار هستند. حدود ۸٫۲ درصد از آنان برای سازمان‌های دولتی کار می‌کنند، ۹٫۵ درصد در شرکت‌های صنعتی خصوصی به عنوان وکیل بخش مدیریت، ۱٫۱ درصد برای شرکت‌های ارائه دهنده کمک‌های حقوقی یا به عنوان وکیل تسخیری، برای افرادی که توان پرداخت هزینه گرفتن وکیل را ندارند، و ۱ درصد در امور آموزشی مشغول هستند. تقریباً ۵ درصد از وکلای کشور بازنشسته و یا غیر فعال می‌باشند.

در آمریکا، وکلا در عرصه‌های



در دفاتر وکالت بزرگ ملی، وکلای همکار، دستیاران حقوقی و کتابداران به منظور کمک به شرکای دفتر در امور مختلف همچون تحقیق و پژوهش استخدام می‌شوند.

قبیل مشاوره‌های حقوقی بر بیابند و به همین علت غالب مشتریان را شرکت‌های بزرگ تشکیل می‌دهند و نه اشخاص حقیقی. با این حال، بسیاری از همین شرکت‌های بزرگ، برای پیش بردن حقوق مدنی، آزادی‌های مدنی، منافع مصرف‌کننده، و موارد مربوط به محیط زیست، خدمات حقوقی رایگان نیز ارائه می‌دهند.

شرکت‌های بزرگ حقوقی کشور متشکل از شرکای سهامدار و شرکای عادی هستند. شرکای سهامدار که صاحب شرکت می‌باشند در منافع شرکت سهیم هستند. به شرکای غیر سهامدار حقوق پرداخت می‌شود و در واقع برای سهامداران کار می‌کنند. این شرکت‌های بزرگ برای استخدام درخشان‌ترین فارغ التحصیلان مدارس حقوق با یک دیگر به رقابت می‌پردازند. معتبرترین شرکت‌های حقوقی دارای بیش از ۲۵۰ وکیل هستند و علاوه بر این، صدها تن دیگر را به عنوان مشاور حقوقی (افراد غیر وکیل که برای اداره ابعاد روزمره کار تربیت می‌شوند)، مباشر، کتابدار و منشی نیز استخدام می‌کنند.

یک پله پایین‌تر از افرادی که در شرکت‌های بزرگ حقوقی کار می‌کنند، افرادی هستند که به عنوان وکیل، به استخدام شرکت‌های بزرگ در می‌آیند. بسیاری از شرکت‌های بزرگ، از شرکت‌های حقوقی به عنوان مشاور خارجی استفاده می‌کنند. اما شرکت‌ها به طور فزاینده‌ای وکلایی برای خود استخدام و از آنها به عنوان مشاوران داخلی شرکت بهره می‌گیرند. کارمندان حقوقی بعضی شرکت‌های بزرگ گاهی از لحاظ تعداد با شرکت‌های صرفاً حقوقی رقابت می‌کنند. این شرکت‌ها در استخدام بهترین فارغ التحصیلان مدارس حقوق، با

شرکت‌های حقوقی به رقابت می‌پردازند. بخش حقوقی شرکت‌های بزرگ، عوض به عهده گرفتن وکالت شرکت در دادگاه (کاری که در مواقع لزوم به عهده مشاوران حقوقی خارجی شرکت است)، به تنظیم و اداره تعداد کثیری از مشکلات حقوقی شرکت می‌پردازد. برای مثال، بخش حقوقی شرکت بر عملکرد کارکنان شرکت نظارت دارد و کنترل می‌کند فرایند استخدام و اخراج کارمندان هماهنگ با قوانین و مقررات ایالتی و فدرال صورت بگیرد. وکلای شرکت‌های بزرگ پیشنهاداتی درباره توافقات قرار داده‌ها، ادغام با شرکت‌های دیگر، فروش سهام، و سایر امور مربوط به اقتصاد تجاری به هیئت مدیره شرکت ارائه و راه‌حلهایی جلوی پای آن قرار می‌دهند. وکلای شرکت ممکن است در آموزش قوانین کاری، به کارمندان دیگر شرکت هم کمک کرده و اطمینان حاصل کنند که کار آنها با هماهنگی با مقررات مربوط پیش می‌رود. بخش حقوقی یک شرکت بزرگ، به عنوان رابط آن با مشاوران خارجی هم عمل می‌کند.

اکثر وکلای کشور، از لحاظ وجهه کاری در نیمه پائینی حرفه حقوق مشغول هستند و از دستمزدهایی که در بزرگترین شرکت‌های حقوقی پرداخت می‌شود، بی بهره اند. اما دامنه فعالیت آنها بسیار گسترده است و هر روز در دادگاه‌های ایالات متحده حضور دارند. این‌ها وکلای مدافع هستند که وکالت مشتریان خصوصی را در پرونده‌های قضایی به عهده دارند، آنها افراد متهم به جرم را مورد پیگرد قرار داده و یا به دفاع از آنها می‌پردازند، آنها در امر طلاق، نماینده زن یا شوهر هستند، در قرار دادهای املاک به مردم راهنمایی‌های

می‌شوند. آنها برای یک دوره چهار ساله رسمی به انجام وظیفه می‌پردازند و سپس، یا مجدداً منصوب می‌شوند و یا به صلاحدید رئیس جمهوری برکنار می‌گردند. معاونان دادستان‌های آمریکا به طور رسمی از سوی دادستان کل منصوب می‌شوند، اما در عمل از طرف دادستان منطقه انتخاب می‌گردند، که انتخاب آنها را موکول به تأیید دادستان کل می‌کند. معاون دادستان توسط دادستان کل برکنار می‌شود.

وکلاي آمریکا، در نقش خود به منزله دادستان، از آزادی عمل وسیعی در انتخاب پرونده‌ها برخوردار هستند. آنها اختیار دارند تصمیم بگیرند کدام پرونده در خارج از دادگاه و کدام پرونده‌ها در دادگاه مورد رسیدگی قرار بگیرد. به همین جهت در موقعیتی هستند که امکان نفوذ زیادی در پرونده‌های دادگاه فدرال منطقه دارند. و همین طور، از آن جا که دادستان‌های آمریکا و کارمندان بیش از هر کس دیگری در جریان دادخواهی‌ها در دادگاه‌های منطقه‌ای حاضر هستند، در سیاستگذاری دادگاه‌های فدرال مشارکت فعال دارند.

دادستان‌ها در سطح ایالت. کسانی که افراد متهم به نقض قانون جزا ایالتی را تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهند، عموماً دادستان منطقه خوانده می‌شوند. در غالب ایالات، آنها به عنوان مقامات ناحیه انتخاب می‌شوند؛ اما در معدودی از ایالات هم به مقام خود منصوب می‌گردند. دفتر کار دادستان منطقه معمولاً دارای تعدادی دستیار است که بخش اعظم کار عملی دادگاه را به عهده دارند. بیشتر این دستیاران دادستان فارغ التحصیلان تازه مدارس حقوق هستند که در ضمن کار، تجربیات ارزشمندی

لازم را می‌کنند، و یا در تنظیم وصیت نامه به موکل خود کمک می‌کنند، این‌ها تنها معدودی از فعالیت‌های آنان است.

وکلايی که برای دولت کار می‌کنند، در پله‌های پایین تر قرار دارند. بعضی، مانند دادستان کل آمریکا و معاون دادستان کل ایالات متحده، مناصب بسیار معتبری دارند، اما خیلی از آنها در یک وضعیت شغلی حقیرانه زحمت زیادی می‌کشند و از دست‌مزد بالایی هم برخوردار نیستند. بعضی از این وکلا، به قضاوت در دادگاه‌های ایالتی یا فدرال روی می‌آورند.

تفاوت دیگر در زمینه تخصص‌های حرفه‌ای، میان وکلای شاکیان و وکلای مدافع متهمان است. دسته اول اقامه دعوی می‌کنند، حال آن که دسته دوم به دفاع از متهمان در پرونده‌های حقوقی و کیفری می‌پردازند.

وکلاي دولت در فرایند قضایی

وکلاي دادگستری در همه سطوح فرایندهای قضایی فعالیت دارند، از دادگاه‌های عادی گرفته، تا بالاترین دادگاه‌های استیناف ایالتی و فدرال.

دادستان‌های فدرال. هر منطقه قضایی فدرال دارای یک دادستان و یک یا بیشتر از یک معاون دادستان است. آنها مسئول تحت پیگرد قانونی قرار دادن متهمان پرونده‌های کیفری در دادگاه‌های فدرال منطقه و دفاع از ایالات متحده در صورت وجود شکایتی علیه آن در یک دادگاه فدرال، هستند.

دادستان‌های آمریکا را رئیس جمهوری منصوب، و مجلس سنا تأیید می‌کند. نامزدهای این مقام می‌بایست وکیل، و ساکن منطقه‌ای باشند که در آن منصوب

می‌اندوزند. تعداد زیادی از آنها متعاقباً، به و یا از تعداد اتهامات او می‌کاهد.

وکلائی مدافع عمومی. غالباً اتفاق می‌افتد

افرادی که متهم به نقض قوانین جزای ایالتی یا فدرال می‌شوند، قادر به پرداخت هزینه برخورداری از وکیل مدافع نیستند. در بعضی مناطق، یک مقام دولتی که تحت نام مدافع عمومی شناخته می‌شود، مسئولیت وکالت متهمان بی بضاعت را به عهده می‌گیرد. این وکیل مدافع هم‌تای دادستان است. بر خلاف دادستان منطقه، وکلای عمومی بیشتر اوقات منصوب می‌شوند تا این که انتخاب گردند.

در بعضی قسمت‌های کشور، سیستم‌های ایالتی برای وکلای مدافع عمومی وجود دارد؛ در بعضی جاها هم وکیل مدافع دولتی یکی از مقامات محلی است که معمولاً به دولت ناحیه مرتبط

عنوان وکیل مدافع، به وکالت خصوصی می‌پردازند. و سایرین نیز بعد از چند سال کسب تجربه کاری تلاش می‌کنند در مقام دادستانی منطقه یا قاضی به کار ادامه دهند. دفتر دادستان منطقه در مورد رسیدگی به پرونده‌های قضایی، از اختیارات وسیعی برخوردار است. با در نظر گرفتن بودجه لازم و کارکنان ضروری، زمان و توجه مساوی به همه پرونده‌ها مبذول نمی‌شود. به همین خاطر بعضی پرونده‌ها غیر قابل طرح اعلام و رد می‌شوند، بعضی تحت پیگرد قرار نمی‌گیرند و برخی قاطعانه در دادگاه مورد پیگرد قانونی واقع می‌شوند. در بسیاری از پرونده‌ها اقرار مصلحتی به جرم می‌شود. به این معنی که دفتر دادستان منطقه اقرار به جرم متهم را قبول و در مقابل آن، بعضی اتهامات او را نادیده گرفته



در بعضی مناطق، در شرایطی که فرد متهم به نقض قوانین کیفری ایالتی یا فدرال فاقد استطاعت مالی برای پرداخت هزینه خدمات وکیل مدافع باشد - مانند فرد متهم در تصویر فوق که در مقابل قاضی ایستاده است - وکیل تسخیری تحت استخدام دولت وکالت متهم را عهده دار می‌شود.

می‌گردد. وکلای مدافع عمومی نیز مانند دادستان‌های منطقه، دارای تعدادی دستیار و کارکنان مربوط به تحقیقات هستند.

سایر وکلای دولت. بعضی از وکلای دولتی، در سطوح ایالت و فدرال، بیشتر به خاطر فعالیت‌هایشان در دادگاه‌های استیناف شناخته شده هستند تا دادگاه‌های عادی. برای مثال، هر ایالت دارای یک دادستان کل است که سرپرستی تعدادی از دادستان‌ها را به عهده دارد، این دادستان‌ها مسئول رسیدگی به پرونده‌های حقوقی ایالت هستند. در سطح فدرال، وزارت دادگستری همین وظیفه را در قبال ایالات متحده دارد.

معاون دادستان کل آمریکا. معاون دادستان کل ایالات متحده، سومین مقام دولتی در وزارت دادگستری است که دارای پنج معاون و ۲۰ دستیار است. مهمترین کار معاون دادستان کل این است که از سوی ایالات متحده تصمیم بگیرد کدام پرونده‌ها قابل طرح شدن در برابر دیوان عالی بوده و نیاز به رسیدگی آن مرجع را دارند. هنگامی که یکی از ادارات یا سازمان‌های وابسته به قوه مجریه در یکی از پرونده‌های خود در دادگاه استیناف بازنده شود، و مایل باشد پرونده به دیوان عالی ارجاع داده شود، آن اداره یا سازمان از وزارت دادگستری می‌خواهد که پرونده مربوط را برای فرجام خواهی از دادگاه استیناف به دیوان عالی ارجاع دهد. معاون دادستان کل در مورد نیاز به فرجام خواهی بعد از رأی دادگاه بدوی، تعیین تکلیف می‌کند.

برای اتخاذ چنین تصمیمی عوامل متعددی باید در نظر گرفته شود. یکی از مهمترین عوامل محدودیت زمانی دیوان عالی در رسیدگی به تعدادی پرونده در مدت زمانی معین است. به این ترتیب، معاون دادستان کل تصمیم می‌گیرد پرونده‌ای شایستگی ملاحظات بیشتر از سوی دیوان عالی را دارد یا خیر. علاوه بر تصمیم در مورد ضرورت نظارت دیوان عالی، معاون دادستان کل، شخصاً دفاع از پرونده‌هایی که از سوی دیوان عالی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد را به عهده دارد.

وزارت دادگستری آمریکا. هر چند وزارت دادگستری یکی از ادارات متعلق به قوه مجریه است، دارای یک پیوند طبیعی با قوه قضاییه نیز می‌باشد. تعداد زیادی از پرونده‌هایی که در دادگاه‌های فدرال مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، به نحوی به دولت هم ارتباط پیدا می‌کند. در مواقعی از دولت شکایت می‌شود؛ در دیگر مواقع، دولت اقامه دعوی می‌کند. در هر دو صورت، وکیلی برای دفاع از دولت تعیین می‌گردد. بیشتر دادخواهی‌هایی که دولت فدرال در آن دخیل است توسط وزارت دادگستری رسیدگی می‌شود، با این که ادارات دیگر دولتی هم وکلایی در استخدام خود دارند.

دفتر معاون دادستان کل در وزارت دادگستری، در پرونده‌هایی که برابر دیوان عالی مطرح می‌گردد از اهمیت زیادی برخوردار است. این وزارت خانه دارای بخش‌های متعدد حقوقی است، که هر یک کارکنان متخصص خود به ریاست دستیار دادستان را دارد. بخش‌های حقوقی، بر

هزینه وکالت نیست، وجود دارد. متهمانی که از امکانات مالی کافی برای استخدام وکیل خصوصی برخوردارند، به این کار مبادرت می‌کنند.

در پرونده‌های حقوقی، شاکی و متهم، هیچ یک به لحاظ قانون اساسی، مستحق برخورداری از وکیل مدافع نیستند. در حالی که در قلمرو مدنی، موارد حقوقی اغلب آنقدر پیچیده است که نیاز به خدمات یک وکیل کاملاً ضروری است. طرق قانونی زیادی برای کمک به افرادی که در این رابطه به کمک نیاز دارند، موجود است.

وکیل مدافع تسخیری. هنگامی که برای دفاع از یک متهم بی بضاعت وکیل مدافع خصوصی باید تعیین گردد، قاضی این کار را بر حسب نیاز انجام می‌دهد. کانون‌های وکلا یا خود وکلا غالباً فهرستی از وکلایی که مایل به ارائه چنین خدماتی هستند را تسلیم دادگاه می‌کنند.

وکیل مدافع خصوصی. بعضی وکلا، دارای تخصص کیفری در وکالت‌های خصوصی هستند. با این که در فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی، زندگی وکلای مدافع کیفری بسیار مجلل و با شکوه به تصویر کشیده می‌شود، اما در واقعیت، متوسط این گونه وکلا باید ساعات درازی در روز کار کنند و در مقابل آن دستمزد قابل توجهی هم دریافت نمی‌کنند.

گروه کار حاضر در دادگاه

گروه وکلا و قضاتی که در یک دادگاه در کنار هم کار می‌کنند، بر خلاف گرد همایی اتفاقی گروهی از افراد غریبه که مناقشه‌ای را حل و فصل می‌کنند و هر کس به راهی می‌رود، تبدیل به یک گروه کاری می‌شوند.

دادستان‌های کل ایالات. هر ایالت دارای یک دادستان کل است که در موضع بالاترین مقام قضایی عمل می‌کند. در غالب ایالات این مقام بر مبنای رأی گیری حزبی در سراسر ایالت انتخاب می‌شود. دادستان کل سرپرست گروهی از وکلا است که قبل از هر کس دیگری به پرونده‌های حقوقی که ایالت در آنها دخیل است، رسیدگی می‌کنند. هر چند پیگرد قانونی متهمان پرونده‌های کیفری عموماً به عهده وکلای محلی منطقه است، غالباً دفتر دادستان کل نقش مهمی در تحقیقات فعالیت‌های تبهکارانه در کل ایالت ایفا می‌کند. به همین علت، دادستان کل و کارمندان او ممکن است در تهیه پرونده علیه متهم خاصی، با دادستان محلی منطقه همکاری نزدیک داشته باشند.

به علاوه، دادستان کل ایالت توصیه‌هایی نیز به ادارات ایالتی و محلی ارائه می‌دهد. اغلب، این توصیه‌ها و راهنمایی‌ها شامل تفسیر جنبه‌هایی از قوانین ایالتی که هنوز در دادگاه به آنها رأی داده نشده، نیز می‌شود. علی‌رغم این که احتمال دارد این توصیه‌ها متعاقب رسیدگی به پرونده در دادگاه ابطال شود، نظر دادستان کل در تعیین رفتار سازمان‌های ایالتی و محلی از اهمیت زیادی برخوردار است.

وکلاي خصوصی در فرایند قضایی

در پرونده‌های کیفری در ایالات متحده، متهم دارای حق برخورداری از وکیل مدافع است، و این حق در قانون اساسی به او داده شده است. در بعضی مناطق قضایی، دفاتر وکلای دولت، وکیل تسخیری نیز در اختیار متهمان قرار می‌دهند. در سایر جاها، روش‌هایی برای تعیین یک وکیل خصوصی برای متهمی که قادر به پرداخت

دادگاه است. معنای این در عمل، تلاش آنها برای اجتناب از محاکمات است. مخصوصاً آن دسته از محاکمات که در آنها هیئت منصفه حضور دارد، بلا تکلیفی و بی ثباتی‌هایی ایجاد می‌شود که نیاز به بذل زمان و تلاش زیاد دارد که آن هم متضمن رسیدن به نتیجه دلخواه نیست.

برای رسیدن به این اهداف مشترک، اعضای گروه کاری دادگاه روش‌های متعددی به کار می‌بندند. یکی از روش‌های معمول در دادگاه‌های کیفری، مذاکره است، هر چند که منجر به تصمیم‌گیری‌های یک طرفه و اقدامات خصمانه می‌شود. اعضا پیرامون مسائل متعددی مذاکره می‌کنند - تعویق (تأخیر در اقدامات دادگاه)، تاریخ جلسات رسیدگی به پرونده، و مثلاً مبادله اطلاعات. اقرار مصلحتی به گناه یکی از حساس‌ترین ابزار مذاکره به شمار می‌رود.

خدمات حقوقی جهت نیازمندان

با این که متهمان پرونده‌های کیفری به لحاظ قانون اساسی استحقاق برخورداری از وکیل مدافع را دارند، متهمان پرونده‌های غیر حقوقی از چنین حقی برخوردار نیستند. لذا کسانی که دارای منابع کافی مالی برای استخدام وکیل مدافع نیستند، ممکن است در گرفتن حق خود در برابر قانون با مشکل روبرو شوند.

برای حل کردن این مسئله، در خیلی از جاها خدمات حقوقی ارائه می‌شود. جمعیت‌های کمک‌های حقوقی از دهه ۱۸۸۰ در نیویورک و شیکاگو ایجاد شد، و در قرن بیستم بسیاری از شهرهای بزرگ این کار را دنبال کردند. با این که بعضی از این جمعیت‌ها از سوی کانون وکلا حمایت می‌شوند، اما بودجه غالب آنها از طریق

شاخص‌ترین اعضای یک گروه کاری در دادگاه - قضات، دادستان‌ها و وکلای مدافع - هر یک عملکرد خاصی دارند: دادستان‌ها سعی در محکوم نمودن افرادی دارند که متهم به ارتکاب اعمال تبه‌کارانه علیه دولت هستند، وکلای مدافع تلاش می‌کنند مشتریان خود را تبرئه کنند، و قضات داوران بی طرفی هستند که متضمن عادلانه بودن محاکمه می‌باشند. علی‌رغم دارا بودن نقش‌های متفاوت، اعضای گروه کاری دادگاه در حفظ ارزش‌ها و نیل به اهدافی با یک دیگر شریک هستند و آن چنان که بسیاری از مردم تصور می‌کنند، با یک دیگر تخاصم ندارند. همکاری میان قضات، دادستان‌ها و وکلای مدافع، امری عادی است.

مهمترین هدف یک گروه کاری در دادگاه، پیش بردن سریع پرونده‌ها است. قضات و دادستان‌ها در تعیین تکلیف سریع برای پرونده‌ها مصر هستند زیرا این امر نشانه مهارت و قابلیت کاری آنها است. و از آن جا که وکلای مدافع خصوصی برای منافع مادی خود نیاز به داشتن پرونده‌های هر چه بیشتر دارند، حل و فصل سریع پرونده‌ها به نفع آنان نیز هست. و وکلای مدافع عمومی نیز به دنبال خاتمه هر چه سریع‌تر پرونده هستند چون به سادگی فاقد منابع مناسب برای راه انداختن مشتریان خود می‌باشند.

دومین هدف مهم گروه کاری دادگاه، حفظ انسجام گروه است. وجود منازعه میان اعضا کار را دشوارتر می‌کند و مانع جلوگیری از راه اندازی سریع پرونده می‌گردد.

و بالاخره این که، کاستن از موارد بلا تکلیفی و کنترل آنها، به نفع گروه کاری

مشارکت‌های خصوصی تأمین می‌گردد. بعضی از دفاتر کمک‌های حقوقی نیز وابسته به سازمان‌های خیریه و مدارس حقوق هستند که در حین تأمین کمک‌های حقوق برای تنگدستان، دانشجویان حقوق هم از تجربیات ارزنده‌ای برخوردار می‌شوند. به علاوه، تعداد زیادی از وکلای خدمات حقوق رایگان در اختیار نیازمندان قرار می‌دهند و این کار را یکی از تعهدات حرفه‌ای خود تلقی می‌کنند.

طرفین دعوا

در بعضی از پرونده‌هایی که به دادگاه برده می‌شود، طرفین دعوا را اشخاص تشکیل می‌دهند، در حالی که در سایر موارد یک از طرفین دعوا یا بیشتر از یکی، ممکن است یک اداره دولتی، یک شرکت، یک اتحادیه، یک گروه ذینفع و یا یک دانشگاه باشد.

افراد یا گروه‌ها به چه انگیزه‌ای شکایت به دادگاه می‌برند؟ در پرونده‌های کیفری پاسخ به این سؤال نسبتاً آسان است. یکی از قوانین جزای ایالتی یا فدرال نقض گردیده، و دولت شخص متهم به نقض قانون را تحت پیگرد قرار می‌دهد. در پرونده‌های حقوقی، پاسخ به همین سادگی نیست. با این که بعضی افراد به سرعت شکایت خود را به دادگاه می‌کشانند، خیلی‌ها هم به دلیل صرف وقت و هزینه‌های بالا، از این کار اجتناب می‌کنند.

فیلیپ کوپر، متخصص در علوم سیاسی، خاطر نشان می‌کند که از قضات خواسته می‌شود به حل و فصل دو نوع اختلاف مبادرت کنند: پرونده‌های حقوقی خصوصی و مجادلات حقوقی دولتی. پرونده‌های حقوقی خصوصی پرونده‌هایی هستند که در آن، افراد حقیقی یا سازمان‌ها

از یک دیگر شکایت و بر علیه هم اقامه دعوا می‌کنند. در اختلافات و مجادلات حقوقی دولتی، افراد یا سازمان‌ها مدعی می‌شوند که یک سازمان دولتی یا یک مقام دولتی ناقض حقی بوده که در قانون اساسی یا قوانین دیگر تصریح شده. کوپر در گزینه‌های دشوار قضایی می‌نویسد "اقدامات قانونی، چه در نزاع‌های خصوصی و چه در نزاع‌های دولتی، یا جهت گیری سیاسی دارند و یا جبرانی هستند."

یک نمونه کلاسیک اختلافات خصوصی یا عادی جبرانی زمانی است که شخص متضرر در یک تصادف اتومبیل از راننده اتومبیل دیگر شکایت می‌کند تا جبران خسارات مالی و مخارج پزشکی را که متحمل شده، بگیرد. این یک شکایت شخصی است و هدف آن تغییر سیاست‌های دولتی یا تجاری نیست.

با این حال، بعضی از پرونده‌های حقوقی خصوصی یا ماهیتاً سیاسی هستند و یا جهت گیری سیاسی دارند. پرونده‌های مربوط به خسارات شخصی و یا پرونده‌های مربوط به ویژگی‌های بعضی محصولات ممکن است علی‌الظاهر پرونده‌های ادعای خسارت باشند، اما احتمال دارد جهت تغییر طرز ساخت یک محصول یا عملکرد یک شرکت تجاری هم استفاده شوند.

پرونده‌ای که در کارولینای شمالی مورد رسیدگی در دادگاه قرار گرفت، مثال مناسبی است. این پرونده در سال ۱۹۹۷ و زمانی تشکیل شده که یک دختر بچه پنج ساله، در مجرای فاضلاب یک استخر مخصوص بچه‌ها گیر کرد و آن هم به این علت که کودک دیگری سرپوش این مجرا را برداشته بود. چنان مکش شدیدی ایجاد شد که قبل از این که بتوان دختر بچه را

نجات داد، او در مجرا گیر کرده و قسمت اعظم روده‌های بزرگ و کوچک او به درون مجرا مکیده شده بود. از آن پس، این کودک مجبور بود تمام عمر خود برای دریافت مواد غذایی از طریق لوله در رگ‌هایش، روزی ۱۱ ساعت به یک دستگاه متصل باشد. در سال ۱۹۹۷، هیئت منصفه ۲۵ میلیون دلار برای جبران خسارت برای این خانواده در نظر گفت و قبل از رسیدن به تعیین مجازات برای شرکت سازنده این قبیل فاضلاب، خود شرکت به همراه دو متهم دیگر، با مبلغ ۳۰۹ میلیون دلار قضیه را حل و فصل کردند. وکیل شاکی اظهار داشت که اتفاقات مشابهی نیز در دیگر جاها افتاده بود و این واقعیت تلخ را مطرح نمود که چیزی در میان است که افراد خودی از آن با خبر و بقیه مردم بی خبر هستند. نه تنها این پرونده به نفع خانواده دختر بچه تمام شد، بلکه مجلس قانونگذاری کارولینای شمالی قانونی را تصویب کرد که به موجب آن برای تخلیه فاضلاب از چند مجرا استفاده شود تا این اتفاقات در آینده تکرار نگردد.

تعداد شکایات سیاسی یا شکایاتی که جنبه سیاسی دارند در دادگاه‌های استیناف بیشتر از دادگاه‌های عادی است و ارجاع آنها به دیوان عالی نیز امری معمول می‌باشد. شکایات مربوط به ادعای خسارت عموماً فرایند قضایی سریعی را طی می‌کنند، زیرا طرفین دعوا می‌دانند که هر چه زودتر حل و فصل شدن پرونده به نفع آنان است و معمولاً حکم دادگاه را بلافاصله می‌پذیرند. با این حال، در دادخواهی‌های سیاسی طرفین دعوا اصراری به نتیجه‌گیری در دادگاه‌های عادی نداشته و بیشتر تمایل دارند که پرونده آنها در مراجع قانونی بالا تر مورد رسیدگی قرار بگیرد. با این هدف، آنها از تبلیغات بیشتری هم که غالباً شامل حال پرونده‌های مطرح در دادگاه استیناف می‌شود، برخوردار می‌گردند. دنبال کردن پرونده در دادگاه استیناف مستلزم مخارج زیادی است، به همین خاطر، پرونده‌هایی که به این مرحله می‌رسد، به نحوی توسط گروه‌های دینفع حمایت می‌شود.

گروه‌های دینفع در فرایند قضایی

هر چند گروه‌های دینفع معمولاً تلاش می‌کنند در تصمیمات قوه مقننه و قوه مجریه تأثیر گذار باشند، اما اهداف سیاسی خود را در دادگاه‌ها نیز دنبال می‌کنند.

غالب پرونده‌های سیاسی یا پرونده‌هایی که جنبه سیاسی دارند، حاوی اختلافات دولتی هستند. به این معنی که در وهله اول شکایاتی علیه، آن طور که ادعا می‌شود، سیاست‌ها یا اعمال غیر قانونی از سوی دولت است. در این گونه پرونده‌ها هم ادعای خسارت می‌شود. پرونده‌ای که دیوان عالی در مورد آن حکم کرد، در این مورد مثال خوبی است. در دادگاه لوکاش مقابل شورای ساحلی کارولینای جنوبی، طبق مصوبه مدیریت کرانه‌های ساحلی کارولینای جنوبی، دیوید اچ. لوکاش از ساخت خانه‌های ویلایی در دو قطعه زمینی که در ساحل داشت، منع گردیده بود. دادگاه



از معروف ترین پرونده‌های منافع ویژه، "محاكمه میمون" سال ۱۹۲۵ بود که در آن اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا، کلارنس دارو، سمت چپ، را اعزام کرد که از جان تی اسکریس، معلم زیست شناسی، علیه قانون ممنوعیت آموزش نظریه تکامل دفاع کند. ویلیام جیننگز برابان، سمت راست، به عنوان کارشناس انجیل به نفع دادستان شهادت داد.



در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، وکلای گروه‌های منافع ویژه همچون تورگود مارشال، مشاور ارشد وقت انجمن ملی ترقی رنگین پوستان، دادگاه‌ها را متقاعد کرد که از جنبش حقوق مدنی آمریکایی‌های آفریقایی تبار حمایت کند. در این تصویر، مارشال با موکلی به نام آترین لوسی، اولین دانشجوی آمریکایی آفریقایی تبار در دانشگاه آلاباما، ظاهراً "به خاطر حفظ امنیت خود او" در واکنش به تهدیدها در ظرف چند روز اخراج شد.

بعضی گروه‌ها در یافته‌اند که قوه قضاییه احترام و اعتبار بیشتری نسبت به دو قوه دیگر برای اهداف و تلاش‌های آنها قائل است. آن دسته از گروه‌های ذینفع که از امکانات کافی مالی برای رایزنی در کنگره یا مجالس مقننه ایالتی برخوردار نیستند، استخدام وکیل و یافتن مبنای قانونی برای پرونده خود را آسان‌تر تلقی می‌کنند. به همین شکل، گروه‌های کوچک که اعضای معدودی دارند، برای تأثیر بر قانونگذاران و مقامات اجرایی دارای نفوذ کافی سیاسی نیستند. به هر حال، داشتن اعضای پر شمار و برخورداری از نفوذ سیاسی، پیش‌نیاز اقامه دعوا در دادگاه نیست.

دلیل دیگری که گروه‌های ذینفع به دادگاه‌ها روی می‌آورند این است که شاخه قضایی را دلسوز از دو قوه دیگر به اهداف خود می‌یابند. در طول دهه ۱۹۶۰، بخت با اهداف لیبرال گروه‌های ذینفع در دادگاه‌های فدرال یار بود. به علاوه، در همین دوره بود که مفهوم شرکت‌های حقوقی مردمی مطرح گردید. شرکت‌های حقوقی مردمی، مدافع منافع عموم هستند - مانند حقوق مصرف‌کننده، تبعیض میان کارمندان، امنیت شغلی، آزادی‌های مدنی، و مسائل زیست محیطی.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، گروه‌های ذینفع محافظه کار بیش از پیش به دادگاه‌های فدرال مراجعه می‌کردند. این تا اندازه‌ای مانند واکنش به اقدامات گروه‌های ذینفع لیبرال بود. و نیز به علت محیط مناسبی که دادگاه‌های فدرال برای دیدگاه‌های محافظه کارانه فراهم آورده بودند.

درگیری گروه‌های ذینفع در فرایند قضایی بسته به اهداف هر گروه خاص، به اشکال گوناگون صورت می‌گیرد. با این حال دو تاکتیک از همه برجسته تر است:

دعواهای نمونه

از آن‌جا که قوه قضاییه تنها با تصمیم‌گیری در موارد خاص، در سیاست‌گذاری‌ها دخالت می‌کند، یکی از شیوه‌های گروه‌های ذینفع حصول اطمینان از مناسب بودن پرونده جهت نیل به اهداف سیاست‌گذاری است. در برخی موارد این یعنی گروه ذینفع پرونده را مطرح، و با تأمین منابع ضروری، از آن حمایت می‌کند. بهترین نمونه برای توضیح این گونه حمایت‌ها، دادگاه براون مقابل هیئت آموزش و پرورش (۱۹۵۴) است.

در آن پرونده با این که اقامه دعوا از سوی والدین لیندا براون و علیه هیئت آموزش و پرورش توپکا، کانزاس صورت گرفته بود، انجمن ملی پیشرفت مردمان رنگین پوست (NAACP) با تأمین کمک‌های حقوقی و پول مورد نیاز، این پرونده را تا دیوان عالی دنبال نمود. ترگود مارشال که بعدها یکی از قضات دیوان عالی شد، از طرف شاکی و NAACP دفاع از این پرونده را به عهده گرفت. در نتیجه، NAACP، با حکم دیوان عالی مبنی بر این که تبعیض نژادی در مدارس دولتی موجب نقض چهاردهمین متمم قانون اساسی است، موفقیتی که باید را به دست آورد.

گروه‌های ذینفع تأمین‌کننده کمک‌هایی در پرونده‌هایی که سایر افراد تشکیل می‌دهند، نیز هستند، و این در صورتی است که پیروزی پرونده در دادگاه برای آنها نیز اهمیت داشته باشد. مثال خوب در این مورد، موضوع آزادی مذهب در حکم دادگاه ویسکانسین مقابل یودر بود. در این پرونده اقامه دعوا از سوی ایالت ویسکانسین

لیندا براون، سمت
چپ تصویر، خواهر
کوچک و والدین او، که
علیه سازمان آموزش
و پرورش اقامه دعوی
کردند و پرونده تاریخی
براون علیه سازمان
آموزش و پرورش
(۱۹۵۴) به رای دیوان
عالی انجامید که طبق
آن تفکیک نژادی در
مدارس دولتی ناقض بند
محافظت برابر اصل
۱۴ قانون اساسی شناخته
شد.



ایب یودر، جوان آمیش که پدر او، به همراه چند تن از هم کیشان خود، توسط ایالت ویسکانسین متهم به کوتاهی در فرستادن فرزندان خود به مدرسه تا ۱۶ سالگی شده که طبق قانون ایالتی الزامی است. در این پرونده آزادی مذهب، گروه‌های منافع ویژه به دفاع از این افراد برخاستند.

بود که توهانس یودر و دیگران را به دلیل نفرستادن کودکانشان به مدرسه، که در این ایالت تا سن شانزده سالگی اجباری است، متهم به نقض قانون نموده بود. یودر و دیگران که عضو جامعه آمیش بودند، اعتقاد داشتند که تحصیلات بعد از هشت سالگی موجب فروپاشی ارزش‌هایی می‌شود که از نظر آنها حرمت داشت و باعث "نفوذ ارزش‌های دنیوی در کودکان آنها" است. سازمانی موسوم به کمیته ملی آزادی مذهبی آمیش (NCARE) برای دفاع از یودر و دیگران ابراز آمادگی نمود. متعاقب رأی دادگاه در محکومیت آمیش‌ها، NCARE از دادگاه سیار ویسکانسین تقاضای فرجام خواهی کرد، که این دادگاه نیز حکم دادگاه قبل را تأیید نمود. سپس از دیوان عالی ویسکانسین فرجام خواهی شد که بر له آمیش‌ها رأی داد و چنین استدلال کرد که قانون تحصیلات اجباری، موجب نقض بند آزادی مذهب در اولین متمم قانون اساسی است. ایالت ویسکانسین از دیوان عالی آمریکا تقاضای فرجام کرد، و در ۱۵ مه سال ۱۹۷۲، اعتراضی را که NCARE علیه قانون تحصیل اجباری نموده بود وارد دانست.

همان طور که در این موارد نمونه نشان داده شده، دخالت گروه‌های ذینفع در دادخواهی‌ها، بر پرونده‌هایی تأکید دارد که مهمترین مسائل قانون اساسی را در دیوان عالی پیش می‌کشند. از آن جا که درصد بسیار کمی از پرونده‌ها در بالاترین مرجع قانونی مطرح می‌شود، قسمت اعظم وکلای گروه‌های ذینفع با مسائلی در ارتباط است که در سطوح پایین تر قضایی مطرح می‌گردد. در عوض تشکیل پرونده برای دادگاه‌های استیناف، از این وکلای مدافع

خواسته می‌شود به مشکلات قانونی مشتری گروه ذینفع رسیدگی کنند.

مثلاً، طی جنبش حقوق مدنی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، وکلای مدافع منافع همگانی نه تنها از مهمترین مسائل مربوط به حقوق مدنی دفاع کردند، بلکه از آمریکاییان آفریقایی تبار و فعالان حقوق مدنی که دچار مشکلاتی با مقامات صاحب نفوذ محلی بودند نیز حمایت به عمل آوردند. این وکلای مدافع گروه‌های ذینفع، بسیاری از اقدامات یک انجمن متخصص مدد رسانی قضایی را هم به عهده گرفتند: یعنی وکالت کسانی که در یک جنبش مهم برای ایجاد تغییرات اجتماعی فعالیت می‌کردند. به علاوه، آنها با اقدامات خود و مطرح نمودن پرونده‌ها در برابر دادگاه، موفق شدند توجه عموم را به مصایب آفریقایی آمریکاییان هم جلب کنند.

تشکیل پرونده حمایتی

تقاضای تشکیل پرونده حمایتی از آسان ترین راه‌هایی است که گروه‌های ذینفع از طریق آن می‌توانند درگیر پرونده‌های قضایی شوند. این روش، به گروه‌ها امکان می‌دهد پیام خود را در برابر دادگاه مطرح نمایند. به شرط کسب اجازه از طرفین دعوا یا دادگاه، گروه‌های ذینفع با تشکیل پرونده حمایتی می‌توانند کمبود دلایل و حجت طرفین را تکمیل کنند. تشکیل پرونده حمایتی تاکتیکی است که بیشتر در دادگاه استیناف در سطح ایالت و فدرال استفاده می‌شود تا دادگاه‌های عادی.

گاهی این پرونده‌ها برای تحکیم موضع یکی از طرفین دعوا تشکیل می‌شوند. هنگامی که پرونده ویسکانسین مقابل یودر در حضور دیوان عالی آمریکا مطرح

به تأیید یا رد حکم صادره از سوی دادگاه بدوی تشکیل می‌شود. در پژوهشی پیرامون دیوان عالی آمده است که وجود پرونده‌های حمایتی، امکان رسیدگی کامل دیوان عالی به پرونده را به طور چشمگیری افزایش می‌دهد.

بر خلاف گروه‌های ذینفع خصوصی، تمامی سطوح دولتی می‌توانند بدون کسب مجوز، به تشکیل پرونده‌های حمایتی بپردازند. معاون دادستان کل آمریکا نقش مهمی در این رابطه دارد، و در مواردی، دیوان عالی از او برای تشکیل پرونده حمایتی دعوت به عمل می‌آورد.

شد، موضوع آمیش‌ها از سوی پرونده‌های حمایتی که کنفرانس عمومی آدونتیست‌های هفتمین روز، مجمع ملی کلیساهای مسیح در ایالات متحده، شورای کنیسه‌های آمریکا، کنگره یهودیان آمریکا، کمیسیون ملی یهودیان در قانون و امور عمومی، و کمیته مرکزی منونیت‌ها، تشکیل داده بودند، مورد حمایت قرار گرفت.

بعضی اوقات پرونده‌های حمایتی برای استحکام دلایل و برهان‌های یکی از طرفین دعوا تشکیل نمی‌شود، بلکه برای اعلام نظر خود گروه در مورد روش فیصله دعوا در دادگاه عنوان می‌گردد. پرونده‌های حمایتی غالباً برای متقاعد نمودن دادگاه

فصل

۵

روال کار دادگاه‌های کیفری آمریکا

سخنگوی هیئت منصفه در حال قرائت
رای در دادگاه. اصل ششم قانون
اساسی حق شهروندان آمریکایی به
برخورداری از هیئت منصفه بی
طرف را تضمین می‌کند.





قصور در اعلام مالیات بردرآمد. دولت بعضی از جرایم را وخیم به شمار می‌آورد، مانند قتل و خیانت، و بازتاب این وخامت در مجازات‌های مربوطه مشهود است، مانند حبس ابد، یا مجازات مرگ. دولت جرایم دیگر را قابل مجازات‌های خفیف تر می‌داند، مانند دoble پارک کردن یا برهم زدن آرامش، و در نتیجه مجازات پرداخت جریمه‌های مختصر مالی یا گذراندن یک شب در زندان، بی شباهت به زدن پشت دستی نیستند.

بعضی جرایم، مانند بچه دزدی یا تجاوز به عفت، اعمالی هستند که از نظر کلیه شهروندان غیر اخلاقی تلقی می‌شوند، در حالی که در مورد جرایم دیگر ممکن است نظرها مختلف باشد. برای مثال، به موجب یکی از قوانین سال ۱۸۹۷ ایالت میشیگان، دشنام دادن در حضور کودکان جرم محسوب می‌شود، و در نبراسکا قانونی وجود دارد که به موجب آن، بازی بینگو در هنگام صرف شام در کلیسا ممنوع است. بعضی جرایم هم کاملاً ابلهانه هستند: در ویسکانسین، آواز خواندن در بار ممنوع است، و در لویزیانا حضور در یک محفل ادبی در حال مستی قذغن است.

جدی ترین جرم در ایالت متحده، جنایت است. در اکثر ایالات، ارتکاب قتل، جرمی تلقی می‌شود که مجازات اعدام دارد (در ایالاتی که این مجازات مجاز است) و یا حبس (زندان فدرال یا ایالتی)؛ سایر جرایم یا جنحه محسوب می‌شوند و یا نقض قانون. در سایر ایالات و طبق قانون فدرال، ارتکاب جرم قابل مجازات است، و آن اعدام یا حبس است که مدت آن از یک سال تا چندین سال متفاوت است. بنابراین، تشخیص انواع جنایات در برخی از ایالات بسته به نوع

فرایند محاکمه کیفری هنگام نقض قانون آغاز می‌شود و مراحل بعدی آن بازداشت، اعلام جرم، محاکمه و فرجام خواهی است. در ایالات متحده محاکمات واحد حقوق و کیفری وجود ندارد. بلکه، نظام فدرال دارای یک روال کار دادگاهی در سطح کشور است، و هر ایالت و منطقه دارای مجموعه قوانین خاص خود برای تنظیم فرایند قضایی است. ضوابط و تشابهاتی در میان این نهادهای دولتی موجود است، و بحث ما در ابتدا به همین موضوع می‌پردازد، اما هیچ دو ایالتی دارای نظام قضایی مشابه نبوده و نظام هیچ یک از ایالات همانند دولت ملی نیست.

ماهیت و اساس جرم

هر عملی که زیان آور یا غیر اخلاقی باشد، خود به خود جرم تلقی نمی‌شود. هنگامی یک عمل جرم واقعی محسوب می‌شود که قانون جزا یا قوانینی که از سوی کنگره، مجلس قانونگذاری ایالت یا از سوی مقامات دولتی وضع شده را نقض و یا آن طور که باید و شاید رعایت نکند. در این صورت، جرم، خلافی علیه دولت محسوب می‌شود و باید از طریق پرداخت جریمه، زندان یا مرگ، مجازات گردد. جرم به معنای نقض تعهد به کل جامعه است و فقط از سوی دولت قابل مجازات می‌باشد. احکام حبس یا مرگ از سوی یک دادگاه حقوقی صادر نمی‌شود (هر چند پرداخت جریمه می‌تواند هم یک مجازات کیفری و هم حقوقی، باشد). در ایالات متحده غالب جرم‌ها، جرایم ارتكابی هستند، مانند حمله مسلحانه یا سرقت؛ تعداد کمی هم جرایم قصور در خدمت می‌باشند، مانند خود داری از توقف و ارائه کمک بعد از وقوع تصادف یا

صاحب خانه مواجه گردد، احتمال دارد به او صدمه وارد کند و به این ترتیب، درگیر بیش از یک جرم تجاوز به مال یا سرقت می‌گردد.

کم تعداد ترین جرایم متداول، ارتکاب جرم علیه انسان‌هاست. این جرایم شامل ارتکاب به قتل، قتل غیر عمد، تجاوز به عفت عدوانی، و حمله با اسلحه است.

جرایم اقتصادی

جرایم اقتصادی بر چهار قسم هستند:

- جرایم شخصی شامل فعالیت‌های غیرقانونی و غیر خشنونت آمیز فردی علیه فردی دیگر با هدف سود مالی است. نمونه‌هایی از این قبیل جرایم، عمداً نوشتن یک چک قلابی، تقلب در اعلام مالیات بر درآمد، و کلاهبرداری در امور مربوط به تأمین اجتماعی، است.
- سوء استفاده از اعتماد زمانی رخ می‌دهد که کارمندان شرکت‌ها یا ادارات دولتی با سوء استفاده از اعتماد کارفرما یا مشتریان، درخواست رشوه کرده، از منابع مالی محل کار خود به طور غیر قانونی پول برداشت و یا در تهیه فهرست مخارج تقلب کنند.
- جرایم کاری جرایمی هستند که به عنوان جزئی از روند عادی کار محسوب نمی‌شوند، بلکه از اقدامات فرعی (یا برای پیشبرد کار) هستند. تبلیغات گمراه کننده، نقض قوانین ضد انحصاری، و ارائه ارقام جعلی برای کاهش مالیات‌های شرکتی، از انواع جرایم اقتصادی هستند.
- کلاهبرداری کارمندان اداری تحت پوشش اقتصاد تجاری.

کیفری است که برای آن تعیین می‌گردد؛ در بعضی ایالات و طبق قوانین دولت فدرال، طول مدت مجازات یکی از عوامل تعیین کننده می‌باشد. نمونه‌هایی از جنایات عبارتند از قتل، تجاوز به عفت عدوانی، و سرقت مسلحانه.

انواع جنحه، از جرایم کم اهمیت شمرده می‌شود و مجازات آن معمولاً تحت بازداشت بودن در شهر یا در زندان ناحیه برای مدت یک سال یا کمتر است. مستی در مجامع عمومی، قمارهای مختصر و ولگردی نمونه‌های جنحه هستند. در بعضی ایالات یک دسته سوم جرایم هم وجود دارد که به آنها نقض قانون گفته می‌شود. که شامل نقض قوانین راهنمایی و رانندگی، مانند عدم رعایت پارک ممنوع است، و مجازات آن معمولاً پرداخت یک جریمه مختصر می‌باشد. پرداخت جریمه‌های مالی ممکن است مجازات برخی جنحه‌ها و جنایات هم باشد.

رده بندی جرایم

امروز، جرایمی که در ایالات متحده واقع می‌شوند را می‌توان به پنج دسته کلی تقسیم کرد: جرایم متداول، جرایم اقتصادی، جرایم توأم، جرایم سیاسی، و جرایم توافقی.

جرایم متداول

با بیش از ۳۱,۳ میلیون مورد در سال، جرایم مربوط به تجاوز به مال، بزرگترین بخش جرایم را در آمریکا تشکیل می‌دهند. جرایم تجاوز به مال را دولت از جرایم خشنونت آمیز، متمایز می‌کند، هر چند که هر دو از یک جنس هستند. برای مثال، سارقی که برای دزدی وارد یک خانه می‌شود، در صورتی که با مقاومت پیش بینی نشده

جرایم توأم یا سازمان یافته

عناصر جرم

هر جرمی دارای عناصر مشخصی است، و مادامی که دولت موفق به نشان دادن وجود این عناصر در دادگاه نشود، نمی توان ادعا کرد که جرمی واقع شده و یا محکومیتی در میان است. هر چند فرایند قضایی در دادگاه ممکن است به طور مجزا به این عناصر نپردازد، وجود آنها در طول محاکمه امری قطعی و برای محکومیت فردی، آن طور که باید و شاید، به جرم، ضروری است.

جرایم سیاسی

جرایم سیاسی معمولاً علیه دولت صورت می گیرد: خیانت، شورش مسلحانه، قتل مقامات دولتی، و ایجاد اغتشاش. با این حال، در مورد جرایمی که دولت ها نیز بر علیه شهروندان خود، گروه های مخالف، یا دولت ها و کشورهای خارجی مرتکب می شوند، از همین اصطلاح استفاده می شود - به عنوان مثال، ضبط غیرقانونی مکالمات گروه های مخالف توسط دولت، یا نپذیرفتن تحقیقات در مورد اذیت و آزارهای جنسی از سوی ارتش.

جرایم توافقی

به این گونه جرایم، جرم های فاقد قربانی نیز گفته می شود، مانند فحشاء، قمار، استفاده غیر مجاز از مواد مخدر، و روابط جنسی نامشروع میان بزرگسالان؛ به آنها جرایم توافقی اطلاق می شود چون هر دو طرف مایل به انجام آن هستند.

قانونی که جرم و مجازات را تعریف می کند

در صورتی که عملی طبق قانون باید ممنوع شده یا قانون انجام آن را خواستار باشد، یکی از مراجع رسمی (معمولاً کنگره



تبهکاری سازمان یافته یکی از پنج گروه کلی تشکیل دهنده جرایم کیفری ردیف اول در ایالات متحده امروز است. در این نشست مطبوعاتی ۲۰ ژوئن ۲۰۰۲، جیمز کومی، دادستان کل ایالات متحده در ناحیه جنوبی نیویورک، سمت چپ، و کوین دانوان، سمت راست، دستیار رئیس اداره ناحیه نیویورک اف بی آی، صدور کیفرخواست علیه ۱۴ فرد متهم به عضویت در خانواده تبهکاری سازمان یافته گامینو در نیویورک را اعلام می کنند.

تمایز وجود دارد. به این ترتیب، در صورتی که فردی فرد دیگر را بکشد، دولت در هر صورت آن را قتل تلقی نمی‌کند. اگر این عمل به دنبال نقشه قبلی و با بد اندیشی از سوی یک فرد سالم صورت بگیرد، قتل درجه یک محسوب می‌شود. اما اگر در پی مرافعه‌ای که در بار اتفاق افتاده کسی کشته شود، به آن قتل درجه دوم گفته می‌شود. که مجازات خفیف تری دارد. رانندگی با بی مبالائی در بزرگراه ممکن است منجر به کشته شدن کسی گردد، که در این صورت قتل در پی اهمال کاری محسوب می‌شود - که البته کار خلافی است اما به لحاظ قانونی به وخامت سوء قصد قبلی نیست.

صدمه یا نتیجه

جرم از یک عمل خلاف یا صدمه‌ای که از طرف فردی به فرد دیگر وارد می‌شود، تشکیل شده است. این جرم ممکن است موجب وارد آمدن صدماتی به جامعه شود، مانند فروش اسرار نظامی به یک دولت خارجی، و یا ممکن است به یک فرد آسیب رساند، اما به دلیل ماهیت آن، به کل جامعه لطمه زده است. در این مورد هم مانند سوء قصد، ماهیت صدمه وارد شده، خود تعیین کننده ماهیت جرم است. برای مثال، دو راننده را تصور کنید که در حین رانندگی مرتب راه را بر یک دیگر می‌بندند. بالاخره هر دو اتومبیل‌هایشان را متوقف می‌کنند و برای گلاویز شدن با یک دیگر پیاده می‌شوند. فرض کنید یکی از آنها به قدری دیگری را محکم مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد که او کشته می‌شود. در این جا جرم، قتل محسوب می‌شود. اگر طرف مربوطه نمیرد و دچار صدمه جدی جسمی شود، به این جرم حمله با ضرب اطلاق می‌شود. اگر

یا مجلس قانونگذاری ایالتی) باید به شرح آن بپردازد، تا شهروندان از پیش بدانند چه چیزی ممنوع و یا چه کاری مقرر است. به علاوه، حقوقدانان باید مجازات افرادی را که در فعالیت‌های غیر مجاز هستند نیز اعلام نمایند.

این اصل کلی چندین اصل فرعی دارد. یکی این که، به اجرا درآوردن آن دسته از قوانین جزا که عطف به ما سبق می‌کنند، در قانون اساسی ایالات متحده ممنوع اعلام شده است. به همین شکل، دولت مجاز به تصویب لوایح سلب حقوق اجتماعی نیست، یعنی قوانینی که یک شخص یا گروه را مشخص کرده و اعلام می‌دارد امری برای آنان غیرقانونی محسوب می‌شود، اما برای دیگران این طور نیست. فرع دیگر آن، این است که قانونی که به تعریف یک جرم می‌پردازد باید دقیق باشد به طوری که هر فرد متوسطی قادر باشد تشخیص دهد چه چیزی منع گردیده و انجام چه کاری مقرر شده است.

کار خلاف (جرم)

اکتوس رئوس عبارت لاتین و به معنی کار خلاف است که فرد متهم مرتکب شده و پیگرد قانونی در پی دارد. کار خلاف عنصر مادی جرم به حساب می‌رود. این عنصر به معنای ارتکاب عملی ممنوع (مانند ضرب و جرح) است، و یا قصور در انجام عملی ضروری (مانند توقف و کمک به قربانی یک حادثه اتومبیل).

سوء قصد

این عنصر ذهنی جرم می‌باشد. در نظام قانونی آمریکا میان صدمات با قصد قبلی و صدمات از روی بی مبالائی و یا تصادف،

صدمه وارد شده جزئی باشد، اتهام فقط حمله است. از آن جا که ماهیت صدمه وارد شده تعیین کننده جرم است، غالباً گفته می شود که ماهیت صدمه عنصر کلیدی جرم در چارچوب قانون است.

بعضی اعمال، حتی در صورتی که صدمه ای نیز به دنبال نداشته باشند، باز جرم محسوب می شوند. اکثر جرایم مربوط به توطئه تبیه کارانه در این رده قرار می گیرند. من باب مثال، اگر افرادی قرار بود نقشه ای برای قتل قاضی، یا دادن رشوه به هیئت منصفه بکشند، و از این طریق از محکوم شدن فرد متهم ممانعت به عمل بیاورند، این جرم توطئه در ممانعت از اجرای قانون نام می گرفت. و این جرم در صورت کشته نشدن قاضی و نرسیدن هیچ پولی به دست هیئت منصفه هم کماکان یک توطئه و بالطبع جرم به شمار می آمد. شرایط لازم، کشیدن نقشه جرم و نیت انجام آن و اقداماتی آشکار و واضح توسط یکی از توطئه چینان برای پیش بردن نقشه است (مانند تهیه سلاح یا در اختیار داشتن نقشه راه هایی که قاضی برای رفتن از منزل به محل کارش و بالعکس از آن عبور می کند).

ارتباط پیش بینی نشده میان عمل انجام شده و صدمه وارد گردیده

قبل از این که متهمی به ارتکاب جنایت محکوم شود، دولت باید ثابت کند که او با دست زدن به یک رشته اقدامات، به فردی صدمه زده است. معمولاً اثبات ارتباط میان این دو امر کار دشواری نیست. اگر "بیل" با استفاده از یک کارد به "جان" صدمه ای وارد و زخمی سطحی به او بزند، شکی نیست که بیل متهم به حمله با یک آلت قتاله است. اما اگر به جان رسیدگی های پزشکی

نشده و زخم او مداوا نگردد، عفونت می کند و متعاقباً او را می کشد. آیا اکنون بیل متهم به آدم کشی و قتل است؟ اگر جان بعد از کارد خوردن در می غلتید و به یک شخص سوم صدمه وارد می کرد، چه؟ آیا بیل باید برای این هم مقصر دانسته شود؟

حل مسائلی از این دست، غالباً برای قضات و هیئت منصفه کار دشواری است. قانون مقرر ساخته است که همه شرایط در نظر گرفته شود. متهم زمانی محکوم می گردد که بتوان دست داشتن مستقیم و بلافصل او را در این اقدام اثبات نمود، و یا اقدام او به منزله علت اصلی صدمه دیدن قربانی باشد.

روال کار قبل از مرحله محاکمه

قبل از برپایی محاکمه، طبق قوانین فدرال و ایالت یک سلسله تشریفات باید اجرا و مراحل باید طی گردد. بعضی از این مراحل، در قانون اساسی و قوانین اساسی ایالات قید شده است، بعضی از آنها مقید به رأی دادگاه است، و بقیه هم طبق مقررات مجلس قانونگذاری ایالت صورت می گیرد. در مورد اقدامات دیگر، طبق رسم و سنت رفتار می شود. با این که ماهیت دقیق این تشریفات و مراحل از نوع فدرال آنها تا نوع ایالتی، متفاوت هستند - و از ایالت به ایالت هم فرق می کند - شباهت هایی میان آنها در سراسر کشور وجود دارد. این تشریفات، آن طور که ممکن است به نظر برسد، آن قدرها هم اتوماتیک نیستند و جریان عادی ندارند؛ بلکه تصمیم گیرندگان نظام قضایی، به نسبت ارزش ها و طرز تلقی و بینش خود نسبت به جهان، در تمامی مراحل کار از اختیاراتی برخوردار می باشند.

بازداشت

باشند. در زمینه‌های متعددی، نیروهای پلیس حداکثر آزادی عمل را دارند.

موارد جزئی قانون شکنی. در بسیاری از دفترچه‌های راهنمای پلیس، به نیروها توصیه می‌شود در موارد جزئی نقض قانون، دادن یک هشدار مناسب تر از بازداشت فرد خاطی است. نقض مقررات راهنمایی و رانندگی، خطاکاری جوانان، مستی، قمار و ولگردی، همه از جمله موارد قانون شکنی جزئی و مستلزم تذکر پلیس است.

قربانی مایل به تعقیب پرونده نیست. عدم اجرای قانون نیز قاعده‌ی مواردی است که قربانی یک جرم در پیگرد قانونی پرونده با پلیس همکاری نمی‌کند. مثلاً در موارد سرقت‌های جزئی، قربانی سرقت با پس گرفتن اموال خود رضایت می‌یابد و زمان لازم را برای حضور در دادگاه و شهادت، ندارد. مگر این که پلیس در تحقیقات در مورد سرقت اموال از منابع قابل ملاحظه‌ای استفاده کرده باشد، آنها معمولاً موظف به اطاعت از خواسته‌های قربانی هستند.

در مواقعی که قربانی یک جرم در ارتباط مداوم با مجرم است، پلیس بیشتر تمایل دارد مجرم را بازداشت نکند. نمونه این روابط، مناسبات میان صاحب خانه و مستأجر، دو همسایه با یک دیگر، و تا این اواخر، زن و شوهر بوده است. در این مورد آخر، افزایش خشونت‌های خانگی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر روال کار پلیس داشته است. تجاوز به عفت و سوء رفتار با کودکان هم از جرایمی است که در آن غالباً بازداشت صورت نمی‌گیرد، زیرا قربانیان این قبیل جرایم نمی‌توانند و گاهی نمی‌خواهند با پلیس

مرحله بازداشت، اولین تماس اساسی میان فرد متهم و ایالت است. در نظام حقوقی آمریکا دو نوع بازداشت وجود دارد - بازداشت با دستور کتبی و بازداشت بدون دستور کتبی. دستور کتبی برای بازداشت زمانی صادر می‌شود که شخصی برای شکایت از یک شخص دیگر پرونده‌ای تشکیل می‌دهد، هنگامی که رئیس دادگاه بخش این پرونده را ملاحظه و بررسی نمود، و در صورتی که او دلیلی برای بازداشت متهم یافت، حکم بازداشت صادر می‌شود. در موارد بازداشت بدون حکم، جرم در برابر پلیس واقع می‌شود و یا هنگامی که افسر پلیس دلایل کافی در اختیار دارد که به موجب آن متهم مرتکب جرم شده (و یا در شرف ارتکاب آن است). این ادعا باید بعداً طی اظهاریه یا شهادت افسر پلیس اثبات گردد. در ایالات متحده ۹۵ درصد از موارد بازداشت بدون حکم کتبی صورت می‌پذیرد.

تصمیم افسر پلیس مبنی بر بازداشت فرد مظنون به هیچ وجه ساده و اتوماتیک نیست و خود به خود هم انجام نمی‌گیرد. برای اطمینان، افسر پلیس که در وقوع قتل حضور داشته، در صورت امکان، شخص متهم را در محل بازداشت می‌کند. اما بسیاری از حوادثی که قانون را زیر پا می‌گذارند به همین سادگی هم نیستند، و پلیس در مورد بازداشت افراد از اختیار عمل وسیعی برخوردار است و آن را اعمال هم می‌کند. نیروهای پلیس از منابع کافی برای اقدام علیه کلیه فعالیت‌هایی که کنگره و مجالس قانونگذاری ممنوع کرده اند، برخوردار نیستند. در نتیجه برای استفاده از زمان و منابع موجود باید از آزادی عمل بهره مند

همکاری کنند. در غالب مواقع، قربانی خود به نحوی با مجرم آشنایی و نزدیکی دارد، و از بیم اقدامات تلافی جویانه، یا آبروی خود از اقامه دعوا یا شکایت خودداری می‌کند.

قربانی نیز در تخلف شرکت دارد. هنگامی که مأموران پلیس متوجه می‌شوند که قربانی نیز به نحوی در تخلف شرکت داشته و یا رفتاری سؤال برانگیز دارد، غالباً ترجیح می‌دهند بازداشت صورت نگیرد.

حضور در برابر دادگاه بخش

بعد از دستگیر شدن فرد مشکوک به جرم، مشخصات او در کلانتری به ثبت می‌رسد؛ یعنی شرح ما وقع در هنگام دستگیری ثبت می‌شود و اثر انگشت و عکس متهم گرفته می‌شود. سپس متهم در برابر یکی از مقامات پایین تر قضایی که ممکن است قاضی، قاضی بخش، یا کمیسر باشد، حضور پیدا می‌کند. این مرحله باید "بدون فوت وقت" انجام شود؛ در سال ۱۹۹۱، دیوان عالی آمریکا مقرر کرد که پلیس مجاز است فرد دستگیر شده بدون حکم کتبی را تا مدت ۴۸ ساعت بدون تشکیل جلسه غیر رسمی دادگاه برای توجیه دستگیری، در بازداشت نگه دارد.

حضور در دادگاه در این مرحله، موقعیتی برای وقوع رخداد های بسیار مهمی در روال کار قضایی بوده است. اول این که، متهم باید در جریان ریز اتهامات خود قرار گرفته و باید از حقوق مندرج خود در قانون اساسی اطلاع حاصل کند. این حقوق شامل رأی سال ۱۹۶۶ دیوان عالی، معروف به حکم میراندا مقابل آریزونا نیز هست. متهم قبل از هرگونه بازجویی، باید اطلاع یابد

که می‌تواند سکوت اختیار کند، که هر آن چه می‌گوید ممکن است در دادگاه علیه او استفاده شود، این که حق دارد از وکیل مدافع برخوردار باشد، و این که اگر بضاعت مالی ندارد، قبل از شروع بازپرسی وکیلی برای او تعیین می‌شود. (این هشداری است که از سوی افسر بازداشت کننده نیز باید به متهم داده شود، البته در صورتی که در هنگام بازداشت، افسر پلیس از او سؤالاتی درباره جرم بپرسد.) در بعضی از ایالات، متهم باید در جریان سایر حقوق خود که در منشور حقوق بشر آمده نیز قرار بگیرد، مانند حق برخورداری از محاکمه سریع و حق مواجه شدن با شاهدان متخاصم.

دوم این که، قاضی بخش تعیین می‌کند متهم می‌تواند با سپردن وثیقه آزاد گردد یا خیر و در صورت مثبت بودن تعیین مقدار وثیقه نیز با اوست. به لحاظ قانون اساسی، تنها شرط درخواست وثیقه این است که مبلغ آن نباید "بیش از حد" باشد. وثیقه، یک امتیاز محسوب می‌شود، نه یک حق، و در مواردی که مجازات مرگ در میان باشد و شواهدی بر مجرمیت متهم نیز موجود باشد، و یا زمانی که قاضی بخش معتقد است، صرف نظر از مبلغ وثیقه، متهم امکان دارد از پیگرد قانونی بگریزد، متهم از حق آزادی در برابر سپردن وثیقه محروم می‌گردد. راه دیگر در همین رابطه، و برای نگرفتن وثیقه، آزاد کردن متهم با ضمانت است، یعنی اساساً بر پایه تعهد متهم به بازگشت به دادگاه در روز مقرر برای محاکمه.

در موارد جزئی تر ممکن است از متهم درخواست شود به جرم اعتراف یا اظهار بی گناهی کند. در صورتی که متهم به جرم اعتراف کند، درجا حکمی برای او

صادر می‌شود. و در صورتی که اظهار بی گناهی کند، تاریخی برای محاکمه تعیین می‌گردد. به هر جهت، در موارد جدی (کیفری)، اولین وظیفه قاضی بخش، تشخیص نیاز متهم به یک دادرسی مقدماتی است. اگر چنین دادرسی لازم تشخیص داده شد، پرونده به وقتی دیگر موکول و مرحله بعدی روال کار قضایی پیگیری می‌شود.

روال کار هیئت منصفه تحقیق در دادرسی مقدماتی

کلیه افرادی که در سطح فدرال متهم به جرم هستند، می‌توانند طبق پنجمین متمم قانون اساسی، از رسیدگی به پرونده توسط

WARNING AS TO YOUR RIGHTS

You are under arrest. Before we ask you any questions, you must understand what your rights are.

You have the right to remain silent. You are not required to say anything to us at any time or to answer any questions. Anything you say can be used against you in court.

You have the right to talk to a lawyer for advice before we question you and to have him with you during questioning.

If you cannot afford a lawyer and want one, a lawyer will be provided for you.

If you want to answer questions now without a lawyer present you will still have the right to stop answering at any time. You also have the right to stop answering at any time until you talk to a lawyer.

P-4473

هشدار درباره حقوق شما

شما بازداشت هستید. قبل از اینکه از شما سؤالی کنیم، باید از حقوق خود آگاه باشید.

حق دارید سکوت کنید. هیچگاه ملزم نیستید که به ما چیزی بگویید یا به سؤال‌های ما پاسخ دهید. هر چه بگویید می‌تواند در دادگاه علیه شما استفاده شود.

حق دارید قبل از اینکه از شما بازپرسی کنیم، با وکیل مشورت کنید و در طی بازپرسی او را همراه خود داشته باشید.

اگر وکیل می‌خواهید ولی استطاعت مالی ندارید، وکیل برای شما فراهم می‌شود.

اگر می‌خواهید بدون حضور وکیل به سؤالی پاسخ دهید هنوز این حق را دارید که در هر زمان از پاسخ دادن خودداری کنید. همچنین حق دارید در هر زمان از پاسخ دادن خودداری کنید تا اینکه با وکیل صحبت کنید.

از سال ۱۹۶۶ به این سو، مأموران پلیس موظفند پیش از هرگونه بازجویی، مظنونان را در مورد حقوق خود آگاه کنند. آنها از متن موسوم به "هشدار میراندا" استفاده می‌کنند. ارنستو میراندا تجدید محاکمه شد چون در مورد حقوق خود آگاه نشده بود.

هیئت منصفه تحقیق برخوردار شوند. اما دیوان عالی، الزامی در رعایت این حق برای ایالات در نظر نگرفته است. امروزه تنها نیمی از ایالات از هیئت منصفه تحقیق استفاده می‌کنند؛ و در برخی از این ایالات فقط در مورد پرونده‌های خاص. در ایالاتی که از هیئت منصفه تحقیق استفاده نمی‌شود، یک دادرسی مقدماتی برگزار می‌گردد. (تنها در معدودی از ایالات هر دو روال کار مورد استفاده قرار می‌گیرد.) صرف نظر از این که کدام روش در پیش گرفته می‌شود، مقصود از این مرحله، تعیین این مطلب است که برگزار کردن یک محاکمه رسمی برای متهم مورد دارد یا خیر.

دادرسی مقدماتی. در اکثر ایالات که نظام هیئت منصفه تحقیق را ملغی نموده اند، برای تشخیص اعتبار پرونده جهت پیگیری آن در جریان محاکمه، از یک دادرسی مقدماتی استفاده می‌شود. در این دادرسی، دادستان قضیه را عنوان می‌کند، و متهم حق دارد با استنطاق شاهدان، به تأمین شواهد و مدارک مناسب بپردازد. معمولاً در این مرحله از روال کار پرونده‌های کیفری، وکیل مدافع مبارزه‌ای را آغاز نمی‌کند؛ در واقع، در اکثر پرونده‌ها، وکیل مدافع از دادرسی مقدماتی چشم‌پوشی می‌کند. اگر قاضی دادگاه تعیین کند که محاکمه‌ای جریان خواهد یافت و یا از دادرسی مقدماتی صرف نظر شود، دادستان می‌بایست اطلاعات مربوط به پرونده را در اختیار دادگاهی که محاکمه را بر عهده خواهد داشت، قرار دهد. این اقدام برای تعیین دقیق اتهامات در موقعیت قضایی جدید [دادگاه] است.

هیئت منصفه تحقیق. هیئت‌های منصفه تحقیق متشکل از ۱۶ تا ۲۳ شهروند هستند که معمولاً به طور تصادفی از میان رأی دهندگانی که ثبت نام کرده اند، انتخاب می‌گردند، و آنها حکم خود را برپایه اکثریت آرا صادر می‌کنند. مدت خدمت آنها از یک ماه تا یک سال است، و بعضی از آنان شاید در طول خدمت خود در جریان هزار پرونده حضور پیدا کنند. تنها دادستان است که شواهدی را به هیئت منصفه تحقیق ارائه می‌دهد. نه تنها متهم و وکیل مدافع او در این جلسات شرکت ندارند، بلکه آنها حتی نمی‌دانند کدام هیئت منصفه و در چه زمانی دادرسی پرونده را انجام داده است. در صورتی که اکثریت قبول داشته باشد که یک قضیه واقعی مطرح است، کیفرخواست تنظیم می‌شود، در غیر این صورت، دادخواستی در میان نخواهد بود.

به لحاظ تاریخی دونوع استدلال در مورد هیئت منصفه تحقیق وجود داشته است. یکی این که وجود هیئت منصفه

احضار به دادگاه

اگر متهم اعتراف به جرم کند، حکم او در جا، یا زمانی که قاضی مقرر کند، صادر می‌شود. قبل از این که دادگاه اعتراف به جرم متهم را بپذیرد، قاضی باید اطمینان حاصل نماید که این کار به طور اختیاری صورت گرفته و متهم از عواقب اعتراف به جرم خود آگاه باشد. اعتراف به جرم، از هر لحاظ معادل حکم مجرمیت است.

امکان اقرار مصلحتی به جرم

در سطح ایالتی و فدرال، حداقل ۹۰ درصد از پرونده‌های کیفری به مرحله محاکمه نمی‌رسند. علت این است که قبل از این مرحله، مذاکره‌ای میان دادستان و وکیل مدافع فرد متهم صورت می‌گیرد و این مذاکره درباره اتهامات رسمی و ماهیت حکمی است که ایالت به دادگاه توصیه می‌کند. در واقع، در برابر اعتراف به جرم، نوعی مدارا و نرمش در پیش گرفته می‌شود.

از آن جا که اقرار مصلحتی به جرم، قبل از محاکمه عملاً سرنوشت متهم را تعیین می‌کند، نقش قاضی فقط این است که مطمئن شود روال کار به صورت قانونی و با مشروعیت دنبال شده باشد. سه نوع اقرار مصلحتی به جرم وجود دارد (که با یک دیگر هم تناقضی ندارند).

تخفیف اتهامات. معمول ترین شکل توافقات میان دادستان و متهم پیرامون تخفیف اتهامات و تبدیل حکم کیفری به حکمی ملایم تر است. این امر موجب می‌شود مجرم در برابر طیفی از امکانات کیفری خفیف تر قرار گیرد. دلیل دیگری که متهم به موجب آن به اقرار مصلحتی به جرم روی می‌آورد، پرهیز از سابقه محکومیتی است که نشان از

احضار به دادگاه فرایندی است که طبق آن متهم در برابر قاضی در دادگاه حضور پیدا می‌کند، دادگاهی که او را برای جوابگویی به کیفرخواست هیئت منصفه تحقیق، محاکمه می‌نماید. معمولاً دادستان یا یکی از دستیاران او اتهامات فرد متهم را در صحن دادگاه قرائت می‌کنند. به متهم یادآوری می‌شود که حق دارد وکیل داشته باشد و در صورت لزوم، دادگاه یک وکیل تسخیری برای او معین خواهد نمود.

متهم در برابر اتهامات خود چند راه دارد. معمول ترین راه‌ها اعتراف به جرم یا اظهار بی گناهی است. اما متهم می‌تواند اعتراف به جرم را با شرط جنون، یا مخاطره محاکمه قبلی (اگر به دلیل واحدی قبلاً هم مورد محاکمه قرار گرفته باشد) یا نولو کونتندره نماید (از لاتین، بدون اعتراض). نولو کونتندره به این معناست که متهم منکر واقعیات موجود در پرونده نیست اما ادعا می‌کند که او مرتکب گناهی نگردیده است، یا به این معناست که متهم، تفهیم اتهام نشده است. از این مورد فقط با موافقت قاضی (و گاهی به علاوه دادستان) می‌توان استفاده کرد و دارای دو امتیاز است. متهم در برابر عموم آبروی خود را حفظ می‌کند زیرا متعاقباً می‌تواند ادعا کند که تبرئه شده است، ولو حکم کیفری هم گرفته و ملزم به پرداخت جریمه نقدی شده باشد. و هم این که، اعتراف به جرم ممکن است او را از شر کیفرهای مدنی که در پی گناهکار تشییص دادن او تعیین می‌گردد، نیز خلاص کند (مثلاً پرونده محکومیت به کلاهبرداری یا سرقت).

در صورتی که متهم اظهار بی گناهی نماید، قاضی تاریخ محاکمه را تعیین می‌کند.

ننگ اجتماعی دارد. و احتمال این که متهم مایل باشد از داشتن سابقه کیفری اجتناب نماید، و برای حصول آن، حاضر باشد زیر بار هر اتهامی، مگر اتهام جنایت، برود.

حذف اتهامات جنبی. نوع دیگر اقرار مصلحتی به گناه توافق وکیل منطقه در

حذف اتهاماتی علیه فرد است. و دئوع دارد. یکی توافق در عدم پیگرد "عمودی" است - یعنی عدم پیگرد اتهامات جدی تری که بر متهم وارد است. نوع دوم این توافقات حذف اتهامات "افقی" است؛ یعنی ندیده گرفتن سایر کیفرخواست‌هایی که برای یک جرم واحد و علیه متهم ارائه گردیده است. یکی دیگر از انواع این قبیل اقرارهای مصلحتی زمانی است که برای حذف بند جنایتکار باسابقه از کیفرخواست اقدام می‌شود. در سطح فدرال و نیز در بسیاری از ایالات، فرد مجرم بعد از سومین بار محکومیت به جنایت خشونت آمیز، در همه جای ایالات متحده جنایتکار بالفطره محسوب می‌شود. حکم لازم الاجرا درمورد جنایتکار باسابقه، حبس ابد است. در دادگاه‌های ایالتی معمولاً در برابر اقرار مصلحتی به جرم، اتهام جنایتکار باسابقه حذف می‌شود.

از دیگر انواع اقرار مصلحتی به جرم

زمانی است که در پی آن کیفرخواست‌های موجود در دادگاه‌های مختلف علیه متهم، در یک دیگر ادغام شده و احکام کیفری به طور همزمان صادر می‌گردد. به تدریج که احکام و آرای دادگاه در حوزه‌های قضایی مختلف صادر می‌شود، در خلاصه پرونده محاکم قضایی جای می‌گیرد. به این معنی که پرونده فرد متهم به چهار فقره جعل اسناد و یک فقره در اختیار داشتن وسایل جعل

اسناد، ممکن است در خلاصه پرونده‌های پنج دادگاه مختلف قرار بگیرد. در این گونه مواقع، عموماً کلیه احکام کیفری متهم به اولین دادگاه ارجاع داده می‌شود. این امر موجب می‌گردد که قاضی، همه احکام کیفری متهم را به طور همزمان جاری سازد.

مذاکره پیرامون محکومیت. نوع سوم مذاکره برای اقرار مصلحتی به جرم از سوی متهم، در مقابل موافقت دادستان برای درخواست حکمی خفیف تر است. مذاکره در مورد محکومیت، بر مبنای منابع محدود نظام قضایی صورت می‌گیرد. در سطح ایالت، دادستان می‌تواند تا حدی به متهم قول محکومیت معینی که قاضی با پذیرش سفارش او قبول می‌کند را بدهد. در صورتی که قاضی به سفارش دادستان تن در ندهد، اعتبار دادستان زیر سؤال برده می‌شود و بسیاری از متهمانی که قبلاً اقرار مصلحتی به جرم کرده بودند، دوباره به اظهار بی گناهی روی آورده و ترجیح می‌دهند شانس خود را در جریان محاکمه امتحان کنند. نتیجه، انباشت فزاینده پرونده‌ها در دادگاه می‌شود و نظام قضایی را با وقفه مواجه می‌کند. دادستان و قاضی، و همین طور وکلای مدافع با این واقعیت آشنا هستند.

محدودیت‌های قانونی و قانون اساسی پیرامون اقرار مصلحتی به جرم. در سطح ایالت و فدرال، اقرار مصلحتی به جرم مستلزم یک فرایند قانونی، یعنی اختیاری بودن آن و آگاهی داشتن متهم از اقدام خود است. به این معنی که دادگاه می‌بایست به متهم درمورد عواقب اقدام خود هشدار بدهد (برای مثال، متهم تمامی فرصت‌های

درمورد آن اجتناب نماید. و این که، بعضی از کیفر شناسان این گونه استدلال می‌کنند که اولین قدم در جهت توان بخشی به فرد تبهکار این است که او قبول تقصیر کرده و به شناسایی مشکل خود بپردازد.

اقرار مصلحتی به گناه، امتیازاتی هم برای ایالت و جامعه به صورت یک کل دارد. واضح ترین امتیاز آن قطعیت در محکومیت است، زیرا صرف نظر از محکم و معتبر بودن شواهد و مدارک علیه متهم، مادامی که محاکمه در جریان باشد، احتمال وجود حکم برائت می‌رود. و این که، برای دفتر وکیل مدافع منطقه‌ای و دفتر قضات، زمانی که بحث بی گناهی واقعاً جایی ندارد، صرف جویی بزرگی در وقت شده و آنها مجبور به آماده کردن پرونده و موارد بحث نیستند. و نیز، وقتی از مأموران پلیس خواسته نشود که برای شهادت در دادگاه حضور پیدا کنند، آنها وقت کافی برای رسیدگی به جرایم و حل آنها را خواهند داشت.

اقرار مصلحتی به گناه، جنبه‌های منفی نیز دارد. متداول ترین ایرادی که به این کار گرفته می‌شود این است که حکم محکومیت متهم ممکن است بر پایه اصول جرم شناسی صادر نگردد. با حجم زیاد پرونده‌هایی که به اقرار مصلحتی به گناه ختم می‌شوند، حکم صادره غالباً ارتباطی به اصل پرونده، نیازهای اصلاحی متهم، یا علاقه برحق جامعه به پیگرد جدی پرونده پیدا نمی‌کند. نقص دیگر آن این است که اگر اقرار مصلحتی به منزله قاعده‌ای در یک نظام خاص تعبیر شود، امکان دارد افرادی بی گناه هم تحت فشار قرار گرفته و به اجبار به اقرار مصلحتی به جرم تن بدهند. پژوهش‌ها حاکی هستند که در برخی حوزه‌های

خود را برای تجدید نظر درتاریخی جلوتر از دست می‌دهد)، متهم باید از سلامت ذهنی برخوردار باشد و همان طور که در یکی از ایالات عنوان می‌شود، "باید کاملاً پیدا باشد که متهم تحت هیچ شرایط ناشی از ترس یا تلقین، یا امید واهی به بخشودگی وادار به اقرار به جرم خود نشده است."

برای دو نوع اول اقرار مصلحتی - تخفیف اتهامات و حذف اتهامات جنبی - ضوابط خشک تری در دادگاه‌های فدرال وجود دارد. یکی این که قاضی احتمال دارد عملاً در فرایند اقرار مصلحتی به جرم شرکت نکند؛ در سطح ایالت، قضات معمولاً نقش فعالی در این روند دارند. به همین شکل، اگر میان وکیل مدافع آمریکا و متهمی قرار اقرار مصلحتی گذاشته شده، دولت در انجام این توافق خلف وعده نمی‌کند. در صورتی که دولت فدرال چنین کاری انجام دهد، قاضی فدرال منطقه می‌بایست اقرار مصلحتی را پس بگیرد. و بالاخره این که، طبق قوانین جزایی فدرال، قبل از این که یک اقرار مصلحتی به جرم پذیرفته شود، دادستان باید خلاصه‌ای از شواهد علیه متهم را ارائه دهد، و قاضی باید تأیید نماید که طبق شواهد موجود، جرم متهم محرز است.

استدلال بر له و علیه اقرار مصلحتی به جرم. برای متهم، امتیاز اقرار مصلحتی در این است که با او برخوردی نرم‌تر صورت می‌گیرد تا این که متهم شده و به اشد مجازات محکوم شود. و نیز این که، در نبود محاکمه، تبلیغ کمتری پیرامون پرونده می‌شود، و متهم به دلیل منافع شخصی یا فشارهای اجتماعی ممکن است مایل باشد از طولانی بودن جریان محاکمه و تبلیغات

قضایی، هر قدر امکان محکومیت متهم کمتر باشد، انجام فرایند اقرار مصلحتی مشکل تر می شود زیرا دادستان باید بالاخره هر قدر هم که شده متهم را وادار به اعتراف کند.

سومین نقص آن، امکان سوء استفاده است که به آن اتهامات اضافه اطلاق می شود - فرایندی که در خلال آن، دادستان

اتهاماتی را مطرح می کند، اما این اتهامات سنگین تر از آن چه طبق شواهد و مدارک اثبات شده، است، اما او با این امید این کار را می کند که دستش باز و نتیجه مثبت مذاکرات پرونده بعدی با وکیل مدافع را تضمین نموده باشد.

دیگر نقطه ضعف سیستم اقرار مصلحتی، قابلیت مختصر رویت آنها است. این قبیل مذاکرات میان دادستان و وکیل مدافع در دادگاه علنی و برابر هیئت منصفه بی طرف جریان نمی یابد. بلکه در هنگام نوشیدن یک فنجان قهوه در کافه تریای دادگاه که در زیر زمین هم واقع است، این مذاکرات مطرح می شود، هنگامی که رهنمون این دو نماینده قانون، فقط وجدان آنها است.

و سرانجام این که، نظام عملاً قادر است فرایند مهم قانون و مقررات مربوط

به ارائه شواهد را ندیده بگیرد. از آن جا که دادستان به هیچ وجه الزامی در ارائه مدرک یا شاهد عینی در دادگاه ندارد، و هر چند پرونده ممکن است از شرایط لازم برای طی نمودن شرایط محاکمه برخوردار باشد، یک بلوف می تواند منجر به محکومیت فرد متهم گردد. وکیل مدافع ممکن است در یک وضعیت نامطلوب قرار گیرد، زیرا مقررات مربوط به کشف شواهد (قوانینی که به موجب آن وکیل مدافع می تواند از

شواهد و مدارکی که دادستان ارائه خواهد داد باخبر گردد) در بعضی ایالات تنها بعد از انجام اقرار مصلحتی به گناه است که به مدافع اجازه می دهند به آماده کردن پرونده بپردازد. و به این صورت، اقرار مصلحتی ممکن است متهم را از اساسی ترین حقوق خود محروم نماید.

روال کار مدعی

روال کار مدعی بر این پایه استوار است که هر پرونده حقوقی دارای دو طرف است: در پرونده های کیفری دولت مدعی می شود که متهم گناهکار است، در صورتی که متهم ادعای بی گناهی می کند؛ در پرونده های حقوقی شاکی اصرار می ورزد شخصی که از او شکایت کرده موجب وارد آمدن خساراتی به او شده و مدعی علیه هر نوع مسئولیتی را انکار می کند. در دادگاه هر یک از طرفین، قضیه را آن طور که می بیند مطرح می نماید. نظریه (یا امیدواری) در این الگو، به این گونه است که در صورتی که به هر یک از طرفین فرصت کامل عرضه شواهد، حقایق و استدلالات خود در برابر یک قاضی (و هیئت منصفه) دقیق و منصف ارزانی شود، واقعیت روشن می گردد.

وکلائی که نماینده هر یک از طرفین در دادگاه هستند، بازیکنان اصلی در این نمایش محسوب می شوند. قاضی مانند یک داور منفعل و بی طرف است که نقش او قبل از هر چیز، حفظ طرفین دعوا در چارچوب مقررات فرایند قضایی و تشریفات دادگاه می باشد. متعاقباً قاضی، با تکیه به شواهد، تعیین می کند کدام یک از طرفین برنده دعوا شده است، اما این بعد از ارائه پرونده از سوی طرفین دعوا و مجال استدلال هر کدام

است.

روال کار محاکمات کیفری

پرونده مختومه تلقی می‌شود. در مجموعه قوانین غالب ایالات، با این که مدت زمان دقیق در حوزه‌های قضایی مختلف با یک دیگر تفاوت دارد، اما همین ضوابط به چشم می‌خورد. بنیانگذاران با عبارت "محاکمه علنی" می‌خواستند این معنی را برسانند که محاکمات نباید به صورت پنهان برگزار شود به طوری که متهم بدون آگاهی عموم محاکمه و سپس در بازداشتگاهی نامعلوم غیبش بزند.

در متمم ششم حق استفاده از هیئت منصفه بی طرف نیز برای مردم آمریکا تضمین گشته است. به این معنی که اعضای احتمالی هیئت منصفه نباید به هیچ نحوی قبل از محاکمه دچار پیش داوری باشند. برای مثال، یک عضو هیئت منصفه نباید با دادستان یا متهم، رفاقت یا خویشاوندی داشته باشد؛ و یا اگر فرد این برداشت را دارد که همه افراد متعلق به قوم و نژاد متهم "از جانیان" هستند، برای عضویت در هیئت منصفه مناسب تشخیص داده نمی‌شود. از دیگر شرایط اعضای هیئت منصفه این است که به صورت تصادفی از میان فهرست ثبت نام شدگان برای رأی گیری انتخاب می‌شوند - که در بعضی ایالات این فهرست به افرادی که اتومبیلی به نامشان ثبت است، دارندگان گواهینامه رانندگی، یا کسانی که نامشان در راهنمای تلفن ثبت شده، و غیره، بسط یافته است. هر چند این شیوه گزینش شامل همه اعضای جامعه نمی‌شود، زیرا مثلاً همه برای رأی گیری ثبت نام نمی‌کنند، با این حال، دیوان عالی این روش را مناسب تشخیص داده است. دیوان عالی مقرر کرده است که هیچ یک از اقلیت‌ها (آفریقایی تبارها یا زنان) نمی‌بایست از خدمت در هیئت منصفه محروم شوند.

با فرض این که اقرار مصلحتی به گناه صورت نگرفته و متهم اصرار به بی گناهی خود می‌ورزد، یک محاکمه رسمی برگزار می‌شود. این حق است که در متمم ششم قانون اساسی تصریح شده و برای همه مردم آمریکا که متهم به جرایم فدرال هستند تضمین گشته است، این حق از سوی قوانین اساسی ایالات - طبق متمم چهاردهم - برای افرادی که متهم به نقض قوانین ایالتی هستند نیز تضمین شده است. متهم در طول محاکمه، از بسیاری حقوق قانونی هم برخوردار است. در زیر، حقوق اولیه‌ای که رعایت آن در دادگاه‌های ایالتی و فدرال الزامی است، آورده شده است.

حقوق بنیادی تضمین شده

طی فرایند محاکمه

در متمم ششم این طور آمده است، "در کلیه پیگردهای قانونی، متهم از حق محاکمه سریع و علنی برخوردار است." بنیانگذاران بر واژه سریع تأکید ورزیده اند تا متهم، قبل از محاکمه، دورانی طولانی در زندان رنج نکشیده و قاطعیت خود در دفاع از سرنوشت خود را با گذشت مدتی طولانی، از دست ندهد. اما سریع، یعنی تا چه حد زود؟ با این که این کلمه توسط دیوان عالی به انحاء مختلف تعریف شده، کنگره با گذراندن مصوبه محاکمه سریع در سال ۱۹۷۴، معنایی تازه به آن بخشیده است. در این مصوبه محدودیت زمانی معادل ۱۰۰ روز در نظر گرفته شده است، طی این مدت، اتهامات کیفری به دادگاه ارائه شده و یا در غیر این صورت،

متهمان علاوه بر برخورداری از حق محاکمه در همان محلی که جرم واقع شده و اطلاع از اتهامات وارده، حق دارند با افرادی که علیه آنها شهادت می‌دهند نیز روبرو شوند. آنها حق دارند بدانند شاکیان چه کسانی هستند و چه اعلام جرمی علیه آنها صورت گرفته، تا بتوانند مدافعات مناسب را تأمین نمایند. فرصت استفاده از "کمک‌های مشورتی برای دفاع" نیز برای متهمان تضمین گشته است. تا قبل از دهه ۱۹۶۰، این حق (در سطح ایالت) فقط به افرادی تعلق می‌گرفت که با اتهامی جدی روبرو، و یا این که از امکانات مالی برای پرداخت هزینه وکیل برخوردار بودند. به هر جهت، در پی یک رشته تصمیمات دیوان عالی، طبق قانون کشور، افرادی که به هر جرمی با کیفر زندانی محاکمه می‌شوند، حق برخورداری از وکیل مدافع که برای افراد بی بضاعت دولت متحمل هزینه آن می‌شود، را دارند. این قانون در سطح ایالات و کشور، هر دو، لازم الاجر است.

طبق پنجمین متمم قانون اساسی، هیچ فردی "نباید به یک جرم واحد دوبار محاکمه شده و با خطر مرگ یا زندگی روبرو گردد." این بند موسوم به خطر مضاعف است و معنای آن این است که هیچ کس مجاز نیست به علت یک جرم واحد از سوی هیچ دولت ایالتی و یا دولت فدرال دو بار به محاکمه کشیده شود. و اما معنی این قانون این است که در صورتی که فرد با ارتکاب یک جرم واحد در دو حوزه متهم شود، دو بار محاکمه خواهد شد. برای مثال، فردی که در نیوجرسی به یک بانک فدرال دستبرد می‌زند، هم از سوی ایالت نیوجرسی محاکمه می‌شود، و هم از سوی دولت فدرال.

یکی دیگر از حقوقی که در سطح ایالت و فدرال به متهم تعلق می‌گیرد، این است که در هیچ پرونده کیفری، شخص ناچار به شهادت علیه خود نیست. تفسیر این حق به این گونه است که اگر شخص تصمیم به شهادت علیه خود را نداشته باشد، این امر از سوی قاضی یا هیئت منصفه نباید علیه او استفاده شود. این امر، مسئله تأمین شواهد لازم را که طبق نظام قضایی آمریکا به عهده ایالت است، مؤکد می‌کند؛ متهم تا زمانی که دولت عکس آن را اثبات نکرده باشد، بی گناه تلقی می‌شود.

در آخر این که، دیوان عالی روال مناسب کار قانون را به این صورت تفسیر کرده است که استفاده از مدارک و شواهدی که طی تجسس و ضبط غیر قانونی به دست آمده، علیه متهم مجاز نیست. منشأ این قانون به اصطلاح استثناء، چهارمین متمم قانون اساسی است؛ دیوان عالی این محدودیت‌ها را برای ایالات نیز منظور کرده است. مقصود دیوان عالی از میان بردن هرگونه انگیزه پلیس در تهیه شواهد علیه متهم، خارج از چارچوب قانون بوده است.

انتخاب اعضای هیئت منصفه

اگر متهم مایل به برگزاری دادگاه خصوصی نباشد - یعنی دادگاهی با حضور فقط قاضی - سرنوشت او را هیئت منصفه تعیین می‌کند. در سطح فدرال ۱۲ نفر باید به صورت متفق القول حکم را صادر کنند. در سطح ایالت، این ضوابط فقط جهت جرایم سنگین به مورد اجرا گذاشته می‌شود. در

یکی از اعضای هیئت منصفه بدون ارائه دلیل موجه در غالب ایالات، فرصت‌های بیشتری برای انتخاب به وکلای مدافع داده می‌شود تا دادستان. در سطح فدرال، و بر حسب ماهیت پرونده، معمولاً هر یک از طرفین مجاز به حذف یک تا سه نفر از اعضای هیئت منصفه هستند؛ در پرونده‌های سنگین این رقم به ۲۰ تن هم می‌رسد. استفاده از چالش‌های آمرانه در این خصوص، بیشتر یک هنر است تا یک علم و معمولاً بر مبنای حس ششم وکلا صورت می‌گیرد.

در گذشته، وکلا می‌توانستند به هر دلیلی چند عضو هیئت منصفه را رد کنند. به هر حال، در سال‌های اخیر، دیوان عالی با تفسیر متمم چهاردهم در مورد رفتار برابر، وکلا و دادستان را از حذف آمریکاییان آفریقایی تبار و زنان از خدمت در هیئت منصفه دادگاه‌های کیفری، موقوف کرده است.

فرایند سؤال کردن و ایراد گرفتن از اعضای احتمالی هیئت منصفه، تا زمان حذف افرادی که مورد ایراد واقع شده بودند، ادامه می‌یابد، و یک هیئت منصفه ۱۲ نفره (در برخی ایالات ۶ نفره) باقی می‌ماند. در بعضی ایالات هیئت منصفه ذخیره هم انتخاب می‌شود. آنها نیز در طول محاکمه حضور دارند، اما زمانی در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند که یکی از اعضای اصلی قادر به ادامه حضور در دادگاه نباشد. وقتی اعضای هیئت منصفه انتخاب گردید، آنها توسط قاضی یا منشی دادگاه مراسم سوگند خوردن را به جای می‌آورند.

بسیاری از ایالات هیئت منصفه ممکن است شامل ۱۲ تن یا کمتر باشد و حکم خود را به طور متفق القول اعلام ننماید.

گروهی از افرادی که احتمال می‌رود عضو هیئت منصفه باشند، به دادگاه فراخوانده می‌شوند. آنها در یک دادگاه علنی در مورد شرایط کلی خود جهت عضویت در هیئت منصفه، مورد پرسش قرار می‌گیرند، این جلسه موسوم به "ووار دیر" است (به زبان قدیم فرانسه به معنی "گفتن حقیقت"). دادستان و وکیل مدافع یک رشته سؤالات کلی از این افراد می‌کنند. آیا مقیم ایالت هستند؟ آیا زبان انگلیسی را می‌فهمند؟ آیا آنها یا فردی از خویشان آنها هرگز به دلیل ارتکاب جرم محاکمه شده‌اند؟ آیا در مورد پرونده مطرح اطلاعاتی دارند و یا نظری در باره آن دارند؟

طی این جلسه، ایالت و وکیل مدافع دو هدف را دنبال می‌کنند. اول این که آنها باید کلیه افرادی که در این گروه قادر به صدور رأی بی طرفانه نیستند، حذف نمایند. از نمونه‌های معمول در این رابطه مثلاً کسی است که طبق قانون مجاز به عضویت در هیئت منصفه نیست، یا فردی که دوست یا خویشاوند متهم است، یا کسی که در مورد متهم پرونده مربوط اظهار نظر سرزنش‌آمیز می‌کند. ایراد از هیئت منصفه را چالش‌های قضیه می‌نامند، و تعداد این چالش‌ها بدون محدودیت است. قاضی تعیین می‌کند این چالش‌ها وارد هستند یا خیر.

هدف دوم از طرح سؤالات، حذف افرادی است که وکلا و دادستان آنها را مخالف خود می‌یابند، هر چند به طور مستقیم از کسی جانبداری نکرده باشند. هر یک از طرفین مجاز به حذف آمرانه افرادی از این هیئت است، مانند درخواست حذف

بیانات نخستین

مدرک فیزیکی با خوردن یک برچسب از طرف یکی از کارمندان دادگاه تبدیل به یکی از مستندات پرونده می‌گردد.

بیشتر شواهد و مدارک در دادگاه‌های کیفری، به صورت شهادت شهود است. این شهادت در قالب پرسش و پاسخ و هدف از آن استخراج اطلاعات به ترتیب وقوع است. هدف اصلی کسب اطلاعات مربوط به پرونده است، نه اطلاعات بی ربطی که منجر به یک دادرسی بی نتیجه شود (مثلاً مستنداتی مبنی بر این که متهم قبلاً به جرم دیگری از این دست محکوم شده است).

بعد از شهادت هر یک از شهود، وکیل مدافع حق دارد سؤالاتی را مطرح کند. هدف مدافع از این کار، زیر سؤال بردن اظهارات شهودی است که دادستان به دادگاه احضار کرده است. وکیل مدافع ممکن است کوشش کند شاهد را عصبانی، دستپاچه و عصبی و آشفته نماید، تا او کنترل خود را از دست داده و در شهادت خود دچار تناقض گویی شود. متقابلاً دادستان نیز می‌تواند شهودی که از سوی مدافع احضار شده اند را سؤال پیچ کند. بعد از اتمام این بازجویی، دادستان مجدداً سؤالاتی را مطرح می‌کند تا نکات به هم ریخته بعد از استتطاق مدافع، بار دیگر مرتب و روشن گردد. بعد از این که دادستان شواهد و مدارک و شهادت افرادی را که تعیین کرده بود، ارائه داد، پرونده خاتمه پیدا می‌کند.

پرونده مورد دفاع

شیوه رسیدگی به پرونده مورد دفاع هم مانند رسیدگی به پرونده مورد شکایت است. در این پرونده کمترین شواهد فیزیکی و ملموس، و بیشتر از شواهد عینی استفاده می‌شود، شهادت‌هایی که داده می‌شود بیشتر

بعد از آغاز محاکمه رسمی، دادستان و وکیل مدافع بیانات نخستین خود را ایراد می‌کنند (هر چند در هیچ یک از ایالات، وکیل مدافع ملزم به این کار نیست). ایراد بیانات طولانی و پرتفصیل در محاکمات با حضور هیئت منصفه معمول تر است تا در محاکمات خصوصی با حضور تنها قاضی. هدف از ایراد این بیانات این است که هیئت منصفه را - که آشنایی کافی با قانون و روال کار تحقیقات کیفری ندارند - با خطوط کلی اهداف عمده هر یک از طرفین، مستندات پرونده، و آن چه هر یک از طرفین قصد اثبات دارد، آشنا سازند. اگر بیانات نخستین به وجه مناسبی ارائه شود، هیئت منصفه معنا و مفهوم مستندات و شاهدان و مدارک را بهتر متوجه می‌شود. روال معمول کار این است که دادستان بیانات آغاز جلسه را ایراد می‌کند و سپس وکیل مدافع در مورد این که چرا و چگونه این ادعا را رد می‌کند، به صحبت می‌پردازد.

پرونده مورد شکایت

دادستان بعد از بیانات افتتاحیه خود به ارائه شواهدی می‌پردازد که علیه متهم جمع آوری کرده است. شواهد عموماً بر دو قسم هستند - شواهد فیزیکی و شهادت شاهدان عینی. شواهد فیزیکی ممکن است شامل گلوله، آزمایش سلاح، اثر انگشت، نمونه دستخط، نمونه‌های خون و ادرار یا دیگر مدارک و اسنادی باشد که به روشن شدن قضیه کمک می‌کند. مدافع می‌تواند به عرضه هر یک از این شواهد اعتراض کند و در صورتی که اعتراض او وارد باشد، مدرک مذکور از شواهد حذف می‌گردد. در صورتی که چالش‌های مدافع کاری نباشد،

احساسات برانگیز است که گاهی از محدوده ارزش‌های پرونده مطرح هم فراتر می‌رود. دادستان می‌تواند از مشکل جرایم به طور کلی صحبت به میان آورد، و نیاز جامعه به نظم و قانون، و این که همدردی با متهم نباید موجب فراموش کردن قربانی و احساس یگانگی با او شود. وکیل مدافع هم از سوی دیگر به هیئت منصفه یاد آوری می‌کند که "ما همگی در زندگی خود اشتباهاتی می‌کنیم" و یا این طور استدلال می‌کند که در یک جامعه آزاد و دموکراتیک، آنها هر تردیدی که دارند باید به نفع متهم برطرف شود. دادستان از احساسات گرایی بیش از حد اجتناب می‌کند، چون در بسیاری از موارد بوده که تصمیم هیئت منصفه بعد از شنیدن بیانات مغرضانه دادستان تغییر پیدا کرده است.

نقش قاضی در طول محاکمه

نقش قاضی در طول محاکمه در عین اهمیت، نقشی به نسبت غیر فعال است. او وظیفه ارائه شواهد و شرکت فعال در بازجویی از شاهدان را ندارد. از قاضی خواسته می‌شود مقررات مربوط به اقدامات دادستان و وکیل مدافع در زمینه ارائه نوع شواهد، و انواع سئوالاتی که از شاهدان می‌کنند را متذکر گردد. در بعضی حوزه‌های قضایی، قاضی مجاز است به نوبه خود شاهدان را مورد استنطاق قرار دهد و همین طور پیشنهاداتی در مورد اعتبار شواهد و ادله موجود، به هیئت منصفه ارائه دهد؛ در سایر ایالات قاضی مجاز به این گونه فعالیت‌ها نیست. با این حال، سنت قضایی در آمریکا طوری است که جا برای انواع و اقسام امکانات می‌گذارد و شرکت فعال قاضی در فرایند محاکمه می‌تواند به شخصیت، نوع آموزش

برای تکذیب و ابطال استدلالات دادستان است. شاهدان به گونه‌ای که دادستان از شاهدان خود سؤال کرد، از سوی وکیل مدافع مورد پرسش قرار می‌گیرند. دادستان نیز حق دارد هر یک از شاهدان وکیل مدافع را استنطاق کند، و بعد باز با سئوالات مجدد مدافع ترتیب اطلاعات داده شده نیز مجدداً برقرار می‌گردد.

در واقع تفاوت میان ارائه پرونده از سوی دادستان و وکیل مدافع، در تعهدات آنان نسبت به قانون است. وکیل مدافع به لحاظ قانونی موظف به فراهم آوردن شواهد و یا شهادت شاهدان پرونده نیست، کاری که او معمولاً انجام می‌دهد به چالش گرفتن صحت و اعتبار شواهد و مدارک و شهادت‌هایی است که دادستان ارائه می‌کند. مدافع الزامی به اثبات بی‌گناهی متهم ندارد؛ او باید فقط اثبات کند که می‌توان در ادله دادستان و پرونده او شک کرد. متهم لازم نیست حتی به جایگاه شهود احضار شود. (با این حال، در صورتی که خودش تصمیم به این کار بگیرد، احتمال دارد مانند هر شاهد دیگری، مورد استنطاق واقع شود.)

بعد از این که مدافع هم به کار پرونده خود خاتمه داد، دادستان می‌تواند گواه نقض خود را ارائه دهد. در مقابل، دافع نیز همین کار را انجام می‌دهد. بعد، هر یک از آنها با سخنرانی نهایی خود، استدلال خود را به پایان می‌برند. غالباً این یکی از دراماتیک ترین لحظات دادگاه است زیرا هر یک از طرفین تلاش می‌کند اقداماتی که صورت گرفته را جمع بندی کند، و برای تحت تأثیر قرار دادن هیئت منصفه، بهترین نطق خود را ایراد می‌کند. در این مرحله هیچ یک از طرفین مجاز به ارائه شواهد تازه نیست، و سخنرانی و استدلال هر دو طرف چنان



مسئولان دادستانی و مأموران پلیس محموله ضبط شده هروئین و کوکائین به ارزش ۴۵ میلیون دلار را نمایش می‌دهند. تجارت غیر قانونی مواد مخدر در یکی از دو گروه جرایم می‌گنجد: جرایم سازمان یافته یا جرایم بدون صدمه جانی، که با عنوان جرایم بدون قربانی هم شناخته می‌شود، زیرا هر دو طرف طالب فعالیت ممنوع هستند.



در اغلب محاکمات، شهود و شواهد فیزیکی عناصر اصلی پرونده دادستان را تشکیل می‌دهند. چپ: مأموران تحقیق اداره پلیس تامپا در تلاش برای ردیابی یک تروریست متهم از آثار انگشت نمونه برداری می‌کنند. بالا: کارشناس در جایگاه شاهد به نقشه محوطه پارکینگی اشاره می‌کند که جرم مورد ادعا در آن واقع شده است.

و خرد فردی شخص او برگردد. اولین و مهمترین نکته این است که انتظار می‌رود قاضی نقشی بی طرفانه داشته باشد و این که اولین وظیفه او کنترل طرفین پرونده در دادگاه است که اقدامات هر دو در چارچوب قانون و با بهره مندی از کلیه حقوق خود باشد. اگر قضات بی طرفی و عدالت خود را طی محاکمه حفظ نکنند، یعنی خلاف اعتقادات قضایی آمریکا رفتار کرده و احتمال می‌رود تصمیم آنها از طریق دادگاه استیناف ابطال گردد.

هر چند قضات بیشتر دارای چنین نقشی هستند، اما پیشینه و ارزش‌هایی که به آن معتقد هستند هم تأثیر زیادی در نوع تصمیم‌گیری آنها دارد - زمانی که باید روی پرونده‌ای تصمیم‌گیری کنند که هر دو طرف محق به نظر رسیده و استدلال هر دو منطقی بوده است، و یا تصمیم‌گیری در مورد یک نکته قانونی که می‌توان تفاسیر مختلفی از آن به دست داد.

نقش هیئت منصفه در طول محاکمه
نقش هیئت منصفه در طول محاکمه نقشی غیر فعال است. کار اعضای هیئت منصفه این است که به دقت به پرونده و استدلال‌ات دادستان و وکیل مدافع گوش فرا دهند و بعد بر اساس تنها شواهد ارائه شده، تصمیم خود را اخذ کنند. آنها معمولاً مجاز به طرح سؤال از شاهدان و یا قاضی، یا یادداشت برداری از جریان محاکمه نیستند. و این به دلیل ممنوعیت از سوی قوانین یا قانون اساسی نیست، بلکه این امر روال معمول در دادگاه‌های آمریکا می‌باشد.

در سال‌های اخیر، بسیاری از قضات اجازه می‌دهند هیئت منصفه بیشتر درگیر جریان محاکمه گردد. قاضی جان اف. گریدی، رئیس دادگاه منطقه‌ای شیکاگو، بیش از ده سال است که به اعضای هیئت منصفه در جریان دادرسی‌های خود، اجازه یادداشت برداری می‌دهد. حداقل در چهار دادگاه استیناف، به طور تلویحی به اعضای هیئت منصفه اجازه داده شده در سؤال کردن از شاهدان شرکت داشته باشند، البته مادامی‌که در میان محاکمه اطلاعاتی را نادانسته افشا نکرده و دادستان حق داشته باشد قبل از مطرح شدن سؤالات، اعتراضات مربوط را عنوان کند. در بعضی ایالات، قضات معدودی اجازه شرکت فعال هیئت منصفه در جریان دادرسی را صادر کرده اند. اما با این حال، کم‌اکان در سطح ایالتی و فدرال، نقش هیئت منصفه اساساً غیر فعال است.

توصیه‌هایی جهت هیئت منصفه
با این که وظیفه هیئت منصفه بررسی و ارزیابی حقایق مطرح شده است، قاضی باید در مورد معنای قانون و طرز به کار گیری هر قانون، توضیحاتی در اختیار آنان قرار دهد. از آن جا که بسیاری از پرونده‌ها به دلیل اشتباهات هیئت منصفه ابطال و به دادگاه‌های استیناف ارجاع می‌شود، قضات برای دقت و درستی نحوه بیان و ساخت عبارت به لحاظ فنی و قانونی، اهمیت زیادی قائل هستند.

توصیه‌هایی که به هیئت منصفه می‌شود باید دارای یک سلسله عناصر پایه باشد. یکی توضیح جرمی است که فرد مورد محاکمه به آن متهم شده. در این توضیح، به آنها گفته می‌شود در مورد صدور حکم چه گزینه‌هایی در اختیار دارند. برای مثال، اگر کسی جان فرد دیگری را گرفته، ممکن است به اتهام قتل درجه اول محاکمه شود. یا این حال، قاضی موظف است هیئت منصفه

را با مفاهیم قتل درجه دوم و قتل غیر عمد نیز آشنا کند تا آنها متوجه شوند که اگر متهم مرتکب قتل شده اما با قصد قبلی و با عمد نبوده، موقعیت چگونه است.

قاضی باید به هیئت منصفه یاد آوری نماید که زحمت جمع آوری ادله برای ثابت کردن اتهام، با دادستان است و اولین فرض بر این است که متهم بی گناه است. در صورتی که بعد از لحاظ کردن شواهد و مدارک دادگاه، هیئت منصفه هنوز در مورد اتهام فرد مشکوک باشد، باید حکم بی گناهی به او بدهد.

در آخر، قاضی هیئت منصفه را با روال مختلف جریان محاکمه آشنا می‌کند: چگونگی تماس با قاضی در صورت داشتن سؤال، برای این که اگر اتهامات بیش از یکی باشد، آنها باید همه را در نظر بگیرند، و این که چه کسی باید سند حاوی حکم آنها را امضا نماید. بعد از این که راهنمایی‌های لازم به آنها صورت گرفت، (و به دادستان و مدافع فرصت مطرح کردن اعتراض‌هایشان داده شد)، هیئت منصفه برای دادن رأی و تعیین سرنوشت متهم، به اتفاق تصمیم‌گیری منتقل می‌شود.

تصمیم هیئت منصفه

تصمیم‌گیری هیئت منصفه به طور کاملاً خصوصی انجام می‌شود؛ هیچ فرد خارجی در مباحث آنها شرکت ندارد. هیئت منصفه، طی تصمیم‌گیری ممکن است درخواست توضیحاتی در مورد مسائل حقوقی از قاضی بکند، اعضای هیئت منصفه احتمال دارد شواهد و مدارک را از نظر گذرانده و بخش‌هایی از نسخه کتبی صورت جلسه دادگاه را مطالعه کند، اما به غیر از این موارد، تقاضای دیگری نمی‌تواند داشته باشد

– از قبیل فرهنگ‌های حقوقی، نوشته‌های حقوقی، و آرای کارشناسی. زمانی که هیئت منصفه توسط رأی اعضا به حکم نهایی دست یافت، به سالن اصلی دادگاه باز می‌گردد تا حکم را اعلام نماید. در صورتی که تا شب هنگام به نتیجه نرسیده باشد، اعضای هیئت منصفه با رعایت محدودیت در مطرح نمودن پرونده با اشخاص دیگر و خواندن مقاله‌ای در روزنامه درباره پرونده مربوط، به خانه می‌روند. در زمان محاکمات مهم و پر سر و صدا، هیئت منصفه توسط قاضی توقیف می‌شود، به این معنی که آنها باید شب را در یک هتل محلی و دور از انظار عمومی به سر ببرند.

در صورت که هیئت منصفه قادر به تصمیم‌گیری واحدی نباشد، این امر به قاضی گزارش می‌شود. در چنین مواقعی قاضی ممکن است اصرار ورزد که هیئت منصفه برای رسیدن به نتیجه تلاش کند. زمانی که قاضی متقاعد گردد که هیئت منصفه به بن بست رسیده است، او آن هیئت را برکنار و محاکمه جدیدی را مجدداً تشکیل می‌دهد.

در مطالعات پژوهشی نشان داده شده که غالباً در پرونده‌های کیفری، هیئت منصفه به سرعت به نتیجه می‌رسد. تقریباً همه هیئت‌های منصفه به محض ترک دادگاه، یک رأی‌گیری ترتیب می‌دهند تا اتفاق نظر یا اختلاف نظر موجود را ارزیابی نمایند. در ۳۰ درصد از موارد، تنها با یک رأی به اتفاق نظر دست می‌یابند. در ۹۰ درصد از بقیه موارد، اکثریت در دور اول رأی‌گیری، نظر خود را از پیش می‌برد. در مواردی که هیئت منصفه نمی‌تواند به نتیجه برسد، گویا در دور اول رأی‌گیری تعداد افرادی که در اقلیت هستند، به نسبت کل



متهمان در تصاویر راست
و فوق در انتظار رای
هیئت منصفه و در حال
شنیدن حکم قاضی. پس از
صدور رای، قاضی چند
هفته مهلت دارد که مجازات
را بر اساس اصل تناسب
جرم و جزا تعیین کند. پایین
راست، زندانی به سلول خود
راهنمایی می‌شود.



آنها زیاد است. کارشناسان مشاهده کرده اند که غالباً قاضی، در صورتی که لازم باشد به تنهایی حکم صادر کند، و هیئت منصفه به یک نتیجه واحد می‌رسند. در یکی از پژوهش‌های مفصل در این مورد، از قضات خواسته شده بود در پرونده‌هایی که هیئت منصفه به آن رأی داده بود، آنها نیز حکم خود را صادر کنند. در پرونده‌های کیفری، قاضی و هیئت منصفه در ۸۱ درصد از موارد رأی مشابه داده بودند (در پرونده‌های حقوقی نیز میزان به همین شکل بود). در ۱۹ درصد از پرونده‌های کیفری میان قاضی و هیئت منصفه اختلاف نظر وجود داشت، و این اختلاف به این صورت بود که در مواردی که قاضی حکم به گناهکار بودن متهم می‌داد، هیئت منصفه حکم به بی گناهی داده بود.

روال کار در خاتمه یک محاکمه کیفری

در پایان محاکمه کیفری، عموماً متهم در صورتی که گناهکار تشخیص داده شده باشد، باید از دو مرحله دیگر نیز بگذرد: محکومیت و فرجام خواهی.

محکومیت

محکومیت یعنی اعلام رسمی قضاوت در مورد متهم که مجازات یا کیفر او اعلام می‌شود.

در سطح فدرال و در غالب ایالات، فقط قاضی است که محکومیت را مشخص می‌کند. با این حال، در بسیاری از ایالات نیز متهم انتخاب می‌کند که محکومیت از سوی قاضی یا هیئت منصفه تعیین شود، و در موارد مجازات اعدام، عموماً این حکم به شرطی در ایالات تعیین می‌گردد که متعاقب تصمیم ۱۲ تن از هیئت منصفه به صورت متفق القول باشد. در بعضی از ایالات، هنگامی که هیئت منصفه متهم را گناهکار بیابد، بار دیگر برای تعیین مجازات او تشکیل جلسه می‌دهد. در تعدادی از ایالات نیز صرفاً برای مرحله محکومیت، یک هیئت منصفه دیگر وارد پرونده می‌شود. در این مواقع، مقررات مربوط به شواهد

هنگامی که اعضای هیئت منصفه به یک رأی واحد دست می‌یابند، به سالن اصلی دادگاه بازگشته و رأی خود را توسط سخنگوی گروه، اعلام می‌کنند در این هنگام، غالباً دادستان یا مدافع درخواست می‌کنند که یک رأی گیری ترتیب یابد - به این معنی که هر یک از اعضای هیئت منصفه به طور جداگانه رأی خود را اعلام نمایند تا معلوم شود حکم کلی منعکس کننده نظر او هست یا خیر. هدف از این کار بررسی این است که آیا هر یک از اعضای هیئت منصفه مدافع رأی گروه است یا در برابر فشار گروه تسلیم شده است. در صورتی که در فرایند رأی گیری مشخص شود که همه اعضا متفق القول نیستند، آنها به اتاق خود برمی‌گردند و مجدداً اقدام به تصمیم گیری می‌کنند؛ در بعضی حوزه‌های قضایی، دادرسی بی نتیجه اعلام می‌شود.

مجرم شرایط را رعایت نماید، ملزم به زندانی شدن نیست. این شرایط ممکن است شامل دوری از تبهکاران و مجرمان، عدم ارتکاب جرایم دیگر، و یا ارائه خدمات رایگان به جامعه باشد که این مورد آخر افزایش فزاینده‌ای دارد. اگر مجرمی دوران مجازات تعلیقی خود را بدون حادثه سپری کند، سوء پیشینه او پاک شده و در نظر قانون چنان است که گویی هرگز مرتکب جرمی نشده است.

در صورتی که قاضی مجازات تعلیقی را کافی ندانسته و تشخیص دهد که مجرم باید زندانی شود، موظف است محلی را برای زندانی تعیین نماید که طول آن را قانون معین می‌کند. علت این است که قانون معتقد است همه جرایم و کلیه مجرم‌ها یکسان نیستند و در اصل، کیفر با جرم باید تناسب داشته باشد.

برای اجتناب از بروز نا برابری در تعیین مجازات، دولت فدرال و بسیاری از ایالات به تعیین رهنمون‌هایی مبادرت کرده اند که میان حکم قضات تناسب برقرار باشد. این تلاش با مصوبه رفورم تعیین مجازات سال ۱۹۸۷، جهت تعیین رهنمود برای فرایند تعیین مجازات در سطح کشور به واقعیت پیوست.

کنگره مقرر نموده است که قضات فقط زمانی می‌توانند بدون لحاظ کردن این رهنمون‌ها تعیین مجازات کنند، که موردی در آنها پیش بینی نشده باشد. هر چند رهنمون‌های کنگره مشخص نمی‌کنند که در کدام موارد قاضی برای تعیین مجازات از اختیار عمل برخوردار است، اما حکماً مواردی چون نژاد، جنسیت، ملیت اصلی، عقیده، مذهب، وضعیت اقتصادی- اجتماعی، اعتیاد به مواد مخدر یا الکل را

و مدارک از سختگیری کمتری برخوردار هستند (مثلاً هیئت منصفه می‌تواند اطلاعاتی درباره سابقه کیفری متهم کسب نماید).

بعد از این که قاضی حکم را اعلام کرد، معمولاً چند هفته از زمان تشخیص گناه کار بودن متهم تا زمان اجرای حکم سپری می‌شود. در این فاصله زمانی قاضی می‌تواند به اقدامات پس از محاکمه وکیل مدافع رسیدگی کند (مانند درخواست یک محاکمه مجدد) و یا مأمور مجازات‌های تعلیقی، تحقیقات قبل از محکومیت را آغاز نماید. مأمور مجازات‌های تعلیقی دارای سوابق کارشناسی در حوزه‌های جرم شناسی، روان شناسی یا مددکاری اجتماعی است و در مورد طول مدت محکومیت، اطلاعاتی در اختیار قاضی قرار می‌دهد. این فرد معمولاً به تحقیق در مورد عواملی از قبیل پیشینه مجرم، وخامت جنایتی که مرتکب شده، و احتمال ادامه فعالیت‌های غیر قانونی مجرم را مورد بررسی قرار می‌دهد. قضات ملزم به رعایت توصیه‌های مأموران مجازات تعلیقی نیستند، اما عامل مهمی در محاسبه قاضی برای در نظر گرفتن مجازات مناسب است. راه حل‌های مختلف و محکومیت‌های گوناگونی برای مجازات متهم به قاضی ارائه می‌گردد. بسیاری از این راه حل‌ها شامل توان بخشی و تأمین کمک‌های حرفه‌ای در زمینه‌های جرم شناسی و علوم اجتماعی است.

سبک‌ترین مجازاتی که قاضی در نظر می‌گیرد، مجازات تعلیقی است. این مجازات در مواقعی برای متهم در نظر گرفته می‌شود که جرم جزئی بوده و اعتقاد بر این باشد که احتمال روی آوردن مجدد به فعالیت‌های غیر قانونی برای متهم وجود ندارد. در صورت تعیین مجازات تعلیقی، مادامی‌که

در بر نمی‌گیرد.

است که طی فرایند محاکمه، یک خطای قانونی رخ داده باشد. و این خطا بر خلاف خطایی که ایجاد خسارت نمی‌کند، باید خطایی جدی باشد. خطا زمانی بی ضرر شمرده می‌شود که تأثیری در نتیجه محاکمه نداشته باشد، حال آن که خطای جدی، یعنی خطای وخیمی که احتمال دارد بر حکم صادره از سوی قاضی یا هیئت منصفه تأثیر سوء گذاشته باشد. برای مثال، فرجام خواهی می‌تواند در مورد این باشد که سند یا مدرکی اشتباهاً در محاکمه ارائه شده، یا این که توصیه‌های قاضی به هیئت منصفه با کاستی‌هایی همراه بوده، و یا این که اقرار مصلحتی به گناه به صورت اختیاری انجام نگرفته است. به هر جهت، فرجام خواهی باید بر اساس مسائل مربوط به روال کار و نوع تفاسیر قانونی استوار باشد و نه بر مسائلی از قبیل مجرمیت یا بی گناهی متهم. به علاوه، تحت غالب شرایط، نمی‌توان در ایالات متحده برای مدت محکومیت فرجام خواهی کرد (مادامی که مدت آن از سوی قانون تعیین شده باشد).

متهمان پرونده‌های کیفری تا حدی در فرجام خواهی توفیق می‌یابند، حدود ۲۰ درصد از مواقع، اما نه بدان معنی که متهم آزاد شود. عملکرد معمول دادگاه استیناف، عودت دادن پرونده به دادگاه پایین تر برای محاکمه مجدد است. در این هنگام، دادستان تعیین می‌کند که عودت یافتن پرونده به مرجع قانونی پایین تر باعث برطرف شدن خطا می‌گردد یا خیر و این که به لحاظ اتلاف وقت و دوباره کاری، این اقدام ارزش دارد یا خیر. در این مورد، محاکمه دوم روبرو نمودن متهم با مخاطره مضاعف نیست، زیرا متهم مایل به فرجام خواهی درمورد محکومیت اولیه است.

ایالات نیز برنامه‌های متنوعی برای جلوگیری از عدم برابری در احکام کیفری قضات دارند. در سال ۱۹۹۵، در ۲۲ ایالت کمیسیون‌هایی تشکیل شده بود که برای قضات رهنمون‌هایی در این رابطه تهیه گردد، و تا سال ۱۹۹۷، این رهنمون‌ها در ۱۷ ایالت به مورد اجرا گذاشته شده بود. به همین شکل، در حال حاضر در ایالات قانونی به اجرا در می‌آید که به موجب آن تعیین مجازات برای برخی جرایم به صورت اتوماتیک صورت می‌گیرد - این روش به ویژه در مورد جنایات خشونت آمیز، جنایات با استفاده از سلاح، و یا جنایات جانین با سابقه، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

علی رغم تأثیر زیادی که قضات بر صدور حکم کیفری دارند، اما حرف آخر با آنها نیست. هنگامی که مدت زندان از سوی قاضی تعیین می‌شود، هنوز قوانین مربوط به آزادی به قید التزام دولت فدرال و ایالات، ممکن است بر آن تأثیر گذار باشد. به این ترتیب، هیئت‌هایی که در مورد آزادی به قید التزام تصمیم می‌گیرند (و گاهی اوقات رئیس جمهوری و فرمانداران که اختیار عفو و تعویض احکام کیفری را دارند) کسانی هستند که در نهایت تعیین می‌کنند زندانی باید چه مدت در حبس بماند.

فرجام خواهی

هم در سطح ایالت و هم در سطح فدرال، افراد حق دارند در صورت محکومیت به ارتکاب جنایت، لا اقل یک بار به دادگاه استیناف مراجعه کنند، اما در واقعیت تعداد معدودی از مجرمان از این امتیاز بهره برده اند. پژوهش خواهی براین نظر استوار

فرجام خواهی را از آنها سلب می‌نماید. از باقی مانده این افراد، دو سوم در محاکمه مجرم شناخته می‌شوند، و تنها درصد بسیار پایینی از این افراد تقاضای فرجام می‌کنند. تنها ۲۰ درصد از افرادی که تقاضای فرجام می‌کنند تا اندازه‌ای به موفقیت دست می‌یابند. از کسانی که محکومیتشان پس گرفته شده، بسیاری در محاکمه مجدد، مجرم تشخیص داده می‌شوند. بنابراین، تعداد افرادی که متهم به ارتکاب جرم هستند و بعدها به دلیل خطای دادگاه و در پی فرجام خواهی آزاد می‌شوند، تنها ۱ درصد است.

رسانه‌ها و آنانی که با قانون سرو کار دارند، غالباً به این بحث می‌پردازند که دادگاه‌های استیناف مجرمان گناهکار را آزاد می‌کنند و محکومیت مجرمان به دلایل فنی معکوس می‌شود. البته چنین اتفاق‌هایی نیز رخ می‌دهد، و می‌توان این گونه استدلال کرد که در یک کشور دموکرات که نظام قضایی آن بر پایه عدالت و فرض بر بی‌گناهی متهم استوار است، این قبیل رویدادها اجتناب پذیر نیست. به هر جهت، تقریباً ۹۰ درصد از متهمان اقرار مصلحتی به گناه می‌کنند، و این اقرار مصلحتی عملاً امکان

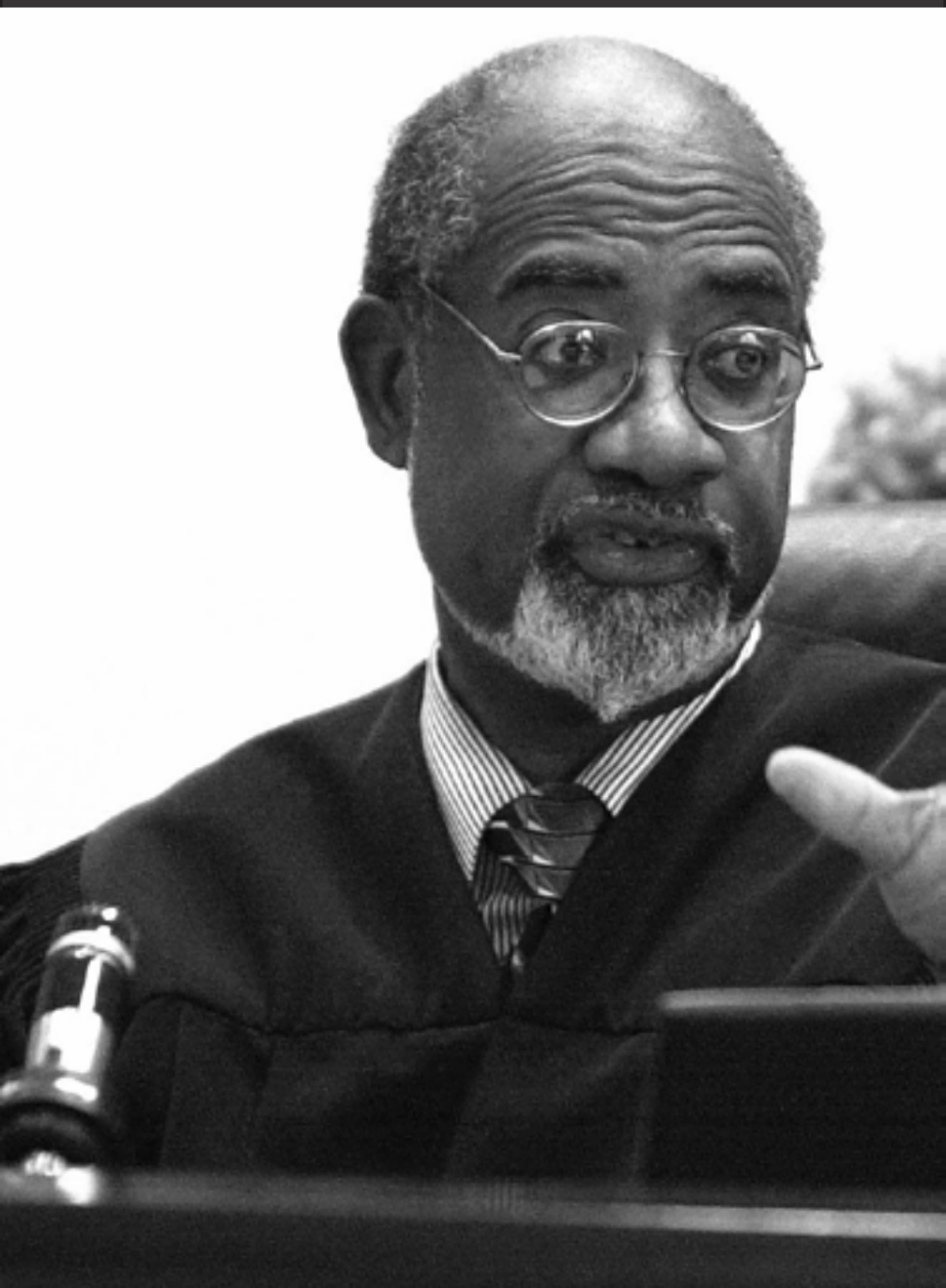


فصل

۶

نظام حقوقی ایالات متحده

روزولت رابینسون، قاضی دادگاه منطقه‌ای بخش مالتنوما (اورگان)، در پرونده حقوقی مربوط به قانون آسیب و خسارت، به طور مشخص، شکایت از شرکتی به خاطر محصولات معیوب، نظر هیئت منصفه را جویا می‌شود.



کنید "جو" و "پت" دو تن از دانشمندان علوم سیاسی هستند که قرار است در کنوانسیون در آتلانتا شرکت کنند. این دو نفر مشترکاً از یک تاکسی که آنها را از فرودگاه به هتلی در جنوب شهر می‌برد استفاده می‌کنند. در طول راه آنها درگیر بحث سیاسی داغی می‌شوند و هنگامی که تاکسی مقابل هتل توقف می‌کند، بحث آنها آنچنان اوج گرفته است که به درگیری فیزیکی تبدیل می‌شود. اگر پت به هنگام خروج از تاکسی با کیف دستی خود به دنده‌های جو بکوبد، پت ممکن است به ضرب و شتم کیفری محکوم شود. به علاوه، جو ممکن است همچنین در دادگاه مدنی علیه پت اقامه دعوی کند تا از این راه بتواند خسارت مالی دریافت کرده و مخارج مداوای پزشکی خود را بپردازد.

تعداد دعاوی مدنی هم در دادگاه‌های فدرال و هم دادگاه‌های ایالتی به مراتب بیشتر از پرونده‌های کیفری است گرچه این دعاوی در مقایسه با محاکمات کیفری کمتر توجه مطبوعات را به خود جلب می‌کنند، با این وجود، این نوع دعاوی اغلب سوال‌های مهمی را در زمینه سیاست بر می‌انگیزند و طیف وسیعی از نا رضایتی را در جامعه پدید می‌آورند. هربرت ژاکوب دانشمند علوم قضائی، گستردگی حوزه حقوق مدنی را در کتابی تحت عنوان "عدالت در آمریکا" این گونه خلاصه می‌کند: "هر نوع نقض توافق، هر فروشی که موجب نا رضایتی خریدار شود، هر گونه بدهی پرداخت نشده، هر نوع منازعه با یک مؤسسه دولتی، هر گونه هتک حرمت و افترا، هر نوع آسیب رساندن اتفاقی، هر گونه ترک زندگی زناشویی و هر نوع مرگ می‌تواند منجر به دادخواهی مدنی شود."

بدین ترتیب، عملاً هر گونه منازعه

دعاوی حقوقی از آیین دادرسی کیفری جدا و متمایز می‌باشند. این فصل به دادگاه‌های مدنی می‌پردازد: چگونه حقوق مدنی از حقوق کیفری متمایز می‌شوند، مهمترین مقوله‌های حقوق مدنی، راه‌های دیگر به جای محاکمه، و بررسی قدم به قدم مراحل دادرسی در دادگاه‌های مدنی.

ماهیت و محتوای حقوق مدنی

نظام حقوقی آمریکا چندین تفاوت حائز اهمیت را میان حقوق مدنی و حقوق کیفری در نظر می‌گیرد. حقوق کیفری با رفتاری ارتباط دارد که برای جامعه به طور کلی نا خوشایند است. حقوق مدنی عمدتاً به وظایفی اطلاق می‌شود که هر یک از شهروندان در قبال یکدیگر دارند. معمولاً در دعاوی مدنی اختلاف میان افراد عادی است گرچه گاهی از اوقات ممکن است دولت نیز یک طرف ماجرا در یک دعوی مدنی باشد. در پرونده‌های کیفری همیشه یک فرد برای خطائی که بر علیه جامعه مرتکب شده است تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد.

در یک پرونده مدنی دادگاه تلاش می‌کند تا اختلاف مشخصی را میان طرفین در گیر با تعیین حقوق قانونی آنها حل و فصل نماید. دادگاه سپس در مورد تعیین خسارت مناسب از قبیل پرداخت زیان‌های مالی به طرف متضرر یا صدور حکمی که یک طرف دعوا را موظف به انجام عملی خاص می‌کند یا او را از آن بر حذر می‌دارد تصمیم‌گیری می‌کند. یک متهم مجرم ممکن است با پرداخت جریمه نقدی، تحمل حبس و یا هر دو مورد مجازات شود.

در پاره‌ای از موارد ممکن است ارتکاب به یک جرم هم شامل اقامه دعوی کیفری و هم دادخواهی مدنی شود. فرض

داد را نقض کرده و کولدر می‌تواند وی را به خاطر ضرر و زیان وارده تحت تعقیب قرار دهد.

گرچه بسیاری از قراردادهای نسبتاً ساده و صریح هستند، برخی موارد پیچیده نیز در مورد قانون قرارداد و یا ایده قرارداد شکل می‌گیرند. یکی از این موارد قانون تجارت است که عمدتاً بر فروش از طریق استفاده از اعتبار یا برنامه اقساطی متمرکز است. قانون تجارت همچنین با چک، سفته و سایر اسناد مالی قابل معامله در ارتباط است.

یکی دیگر از زمینه‌های بسیار مرتبط، حقوق ورشکستگی و طلبکاری است. افراد و یا مشاغل ورشکسته می‌توانند در حقیقت مسیری را طی کنند که در آن فرایند آنچه گذشته پاک شده و به شخص این امکان داده می‌شود که اعلام ورشکستگی کرده و مجدداً فعالیتات خود را از سر بگیرد. روند اعلام ورشکستگی به شکلی طراحی شده است که عدالت را در مورد طلبکاران تضمین می‌کند. برای سال‌های متمادی، حقوق ورشکستگی یکی از مشغله‌های

میان دو نفر می‌تواند زمینه ساز یک دعوی مدنی باشد. تعداد دعاوی از این نوع بسیار زیاد است اما اکثر این موارد مربوط به یکی از پنج حوزه اصلی می‌شود.

حوزه‌های اصلی حقوق مدنی

پنج حوزه اصلی حقوق مدنی عبارتند از حقوق قرارداد، حقوق ضرر و زیان، حقوق مالکیت، حقوق جانشینی و بالأخره حقوق خانواده.

حقوق قرارداد

حقوق قرارداد عمدتاً توافق‌های داوطلبانه میان دو یا چند تن را در بر می‌گیرد. برخی از مثال‌های رایج آن عبارتند از موافقت برای انجام نوع به خصوصی از کار، خرید و فروش کالا و ساخت یا تعمیر خانه یا مغازه. لازمه این گونه توافق‌ها تعهدی است از سوی یک طرف و تعهدی متقابل از سوی طرف دیگر و معمولاً قولی است که یک طرف قرارداد برای پرداخت پول به طرف دیگر برای انجام خدمات یا خرید

کالا می‌دهد. به عنوان

مثال، فرض کنید "آقای

برنز" و "خانم کولدر"

به توافق می‌رسند که بر

اساس آن کولدر موافقت

می‌کند مبلغ ۱۲۵ دلار

را در ازاء خرد کردن

یک دسته هیزم چوب

بلوط و تحویل آن به در

منزل وی در تاریخ ۱۰

دسامبر بپردازد. در

صورتی که برنز این

چوب‌ها را در تاریخ

مقرر تحویل ندهد قرار



ورشکستگی و حقوق طلبکار زمینه‌های مهمی از قانون قرارداد هستند. در تصویر فوق، هواپیمای جت متعلق به شرکت آمریکن ایرلاینز، که در سال ۲۰۰۳ نزدیک بود اعلام ورشکستگی کند.

فکری عمده قانونگذار بوده و هم اکنون تعداد کثیری از قضات ویژه رسیدگی، به دادگاه‌های منطقه‌ای آمریکا ملحق شده‌اند. آخرین حوزه، قرارداد بیمه است که به دلیل کار برد آن در مورد افراد بسیار از اهمیت خاصی برخوردار است. صنعت بیمه از سوی سازمان‌های دولتی تنظیم شده است و تابع مقررات منطقه‌ای است که خود در آن واقع شده است.

حقوق ضرر و زیان

حقوق ضرر و زیان را می‌توان به طور کلی حقوق جرایم مدنی توصیف کرد. این حقوق رفتارهایی را شامل می‌شود که موجب آسیب رساندن شده و با معیارهایی که از سوی جامعه وضع شده است، انطباق ندارد.

دعای حقوقی در مورد آسیب‌های شخصی یا ادعای خسارت در مورد صدمات جسمی در مرکز این قانون قرار دارد و تصادفات رانندگی از دیر باز مسئول بسیاری از این دعای بوده است. یکی از انشعابات فرعی در حوزه حقوق ضرر و زیان که به سرعت در حال رشد است مسئولیت کالا است. این مقوله به طرز چشمگیری در پاسخگوئی شرکت‌ها در قبالات صدماتی که از طریق غذای ناسالم، اسباب بازی، وسائل منزل، اتومبیل، دارو و سایر محصولات آلوده عارض می‌شود مؤثر بوده است.

شاید یکی از دلایل افزایش شمار موارد مسئولیت کالا تغییر در معیار اثبات است. از دیر باز، غفلت (که معمولاً بی احتیاطی یا قصور در بکارگیری اقدامات احتیاطی در شرایطی خاص که در دعوی حقوقی آشکار می‌شود تعریف می‌شود)

باید قبل از آنکه فردی بتواند خسارات را به جهت صدمات وارده توسط فردی دیگر دریافت کند، ثابت شود. گرچه، برخی چنین اظهار نظر کرده‌اند که برای سالیان متمادی اعتماد به مفهوم غفلت رو به افول بوده است به ویژه در موارد مربوط به مسئولیت کالا. به نوبه خود، دادگاه‌ها اغلب ضابطه‌ای سخت و خشک را اعمال می‌کنند باین معنی که یک قربانی می‌تواند حتی اگر غفلتی وجود نداشته باشد و حتی اگر تولید کننده احتیاط کرده باشد خسارت خود را دریافت کند.

دلیل دیگری که اغلب برای افزایش شمار موارد مسئولیت کالا ذکر می‌شود میزان رأی هیأت منصفه در زمانی است که این تصمیم به نفع شاکی است، رأی صادره از سوی هیأت منصفه برای تعیین میزان خسارت ممکن است دو نوع باشد: جبرانی و کیفری. خسارات جبرانی زیان وارد شده به شاکی را پوشش می‌دهند مانند مخارج تعمیر، حق ویزیت پزشک و مخارج بیمارستان. در عوض، خسارات کیفری (یا عبرت بر انگیز) جهت تنبیه متهم و یا به عنوان هشدار علیه چنین رفتاری در آینده طراحی شده‌اند.

در نتیجه ابراز نگرانی پیرامون رأی هیأت منصفه و به دلیل افزایش شمار موارد باصطلاح سطحی و بی اهمیت، مقامات دولتی، مدیران شرکت‌ها، گروه‌های ذینفع و اعضاء جامعه حقوقی خواستار مصوبه‌ای در خصوص حقوق ضرر و زیان شده‌اند. در طول دهه ۱۹۹۰ چندین ایالت اصلاحیه‌هایی را در این زمینه به تصویب رساندند. انجمن اصلاح حقوق ضرر و زیان آمریکا که طرفدار این گونه اصلاحات است در گزارشی اعلام کرده است که

و بیمارستان‌ها دیده می‌شود. توقع بیماران امروزه بسیار بالاست و بی تفاوتی پزشکان در این زمینه سبب برانگیختن خشم بیماران و اقامه دعوی در خصوص رفتار غیر حرفه‌ای آنان می‌شود.

دادگاه‌ها در حل و فصل پرونده‌های مربوط به شکایات پزشکی اغلب از معیارهای سنتی در مورد غفلت کاری استفاده می‌کنند تا از روش‌های خشک قضائی که به مسئولیت‌های پزشکی مربوط می‌شود. این بدان معنی است که قانون در صدد آن نیست که پزشکان را مجبور سازد تا معالجات موفقیت آمیز را تضمین کنند بلکه در عوض در تلاش است تا پزشکان را وادار سازد هنگامی که مریضی بتواند ثابت کند که پزشک در انجام وظایف خود که باید مطابق با روش‌های پذیرفته شده رفتار پزشکی

ایالات میزان خسارات را برای آسیب‌های غیر اقتصادی محدود کرده اند، قوانین مربوط به خسارات کیفری را تعدیل کرده اند و مقرراتی را برای مجازات آندسته از شاکیانی که پرونده‌های بی ارزش تشکیل می‌دهند وضع کرده اند.

یکی دیگر از زمینه‌های فرعی حقوق ضرر و زیان که به سرعت در حال رشد است تجویزهای نادرست پزشکی است. شمار شکایاتی که به دلیل تجویزهای اشتباه پزشکی گزارش می‌شود با وجود پیشرفت‌های شایان توجهی که در زمینه پزشکی به دست آمده است همچنان در حال افزایش است. دو مشکل عمده در پزشکی معاصر عبارتند از خطرات فزاینده‌ای که راه‌های نوین معالجه به وجود می‌آورند و رفتار سرد و خشکی که از سوی متخصصین



مسئولیت محصول یکی از بخش‌های قانون آسیب و خسارت است و تولیدکنندگان بسیاری به طور روزافزون مسئول قرار می‌گیرند حتی در شرایطی که با دقت عمل کرده اند. در تصویر فوق، رلف جی پاتینو، وکیل مسئولیت محصول، یک حلقه تایر را نمایش می‌دهد که بنا به ادعای موکل او، از غلاف جدا و باعث یک تصادف جدی شد - یکی از شکایت‌های متعددی که در سال ۲۰۰۰ باعث فراخوانی میلیون‌ها حلقه تایر توسط شرکت فایر استون شد.

فردی اختصاص نیافته است. در عوض، مالکیت فردی معمولاً در توضیحاتی که در حقوق قرارداد، حقوق تجارت و حقوق ورشکستگی آورده شده مطرح شده است.

حقوق مالکیت همواره در ایالات متحده حائز اهمیت بوده است اما امروزه حقوق مالکیت پیچیده تر از صرفاً مالکیت و در اختیار داشتن چیزی است. ایده مالکیت اکنون علاوه بر سایر موارد شامل حق استفاده از آن دارایی است.

یکی از شاخه‌های مهم حقوق مالکیت امروزه به نظارت‌های استفاده از زمین مربوط می‌شود. رایج ترین نوع مقررات استفاده از زمین منطقه بندی آن است که بر طبق آن قوانین محلی شهرداری‌ها را به مناطقی برای انجام امور مختلف تقسیم می‌کنند. به عنوان مثال، یک منطقه ممکن است مسکونی، دیگری تجاری و منطقه‌ای دیگر صنعتی به حساب آید.

به قوانین اولیه در مورد منطقه بندی این گونه ایراد گرفته شد که مقررات استفاده از زمین منجر به تصرف زمین در شهرها می‌شود که با قانون اساسی مغایرت دارد،

باشد قصور کرده است، این مسئولیت را بپذیرد. نظرات در مورد رفتارهای پزشکی قابل قبول از ایالتی به ایالت دیگر فرق می‌کند و چنین مواردی باید توسط دادگاه‌ها و به صورت مورد به مورد حل و فصل شود. به هر حال، معمولاً این پیش فرض وجود دارد که رفتار انسان‌های حرفه‌ای، از جمله پزشکان، در اصل منطقی است. این بدان معنی است که به منظور پیروز شدن در دادگاه بر علیه پزشکی که از وی شکایت شده است، بیمار صدمه دیده حداقل به شهادت یک یا دو کارشناس نیاز دارد تا ثابت کند رفتار پزشک مورد بحث منطقی نبوده است.

حقوق مالکیت

به طور سنتی، قانون در این مورد تمایزی بین مالکیت ملکی و مالکیت فردی قائل شده است. مورد نخست اشاره به املاکی نظیر زمین، خانه، مستغلات و حتی محصول در حال کشت دارد. به جز این موارد بقیه مالکیت‌ها فردی محسوب می‌شود که شامل پول، جواهرات، ماشین، مبلمان و سپرده‌های بانکی می‌شود.

طبق اظهار نظر لارنس ام. فریدمن در کتاب 'قوانین آمریکا': 'تا آنجا که به قانون مربوط می‌شود، واژه مالکیت عمدتاً به مالکیت ملکی اطلاق می‌شود و مالکیت فردی از اهمیت کمتری بر خوردار است.'

هیچ زمینه خاصی از قانون به مالکیت



قانون مالکیت - حق کاربری و حق تحصیل مال - مسئله اصلی گزارش سال ۲۰۰۳ کمیسیون فدرال ارتباطات و تسهیل مقررات مالکیت رسانه برای شرکت‌ها.

قانون، دارایی‌های وصیت نشده به وارثین شخص فوت شده می‌رسد -- به عبارت دیگر، به اقوام نزدیک وی. غالباً شخصی که بدون وصیت فوت می‌کند قوم و خویشی ندارد. تحت چنین شرایطی دارایی‌ها ضبط شده یا به ایالتی تحویل داده می‌شود که فرد متوفی در آن سکونت داشته است. قوانین ایالتی غالباً اقوام دور مانند اقوام پدری و مادری (درجه دوم و سوم) را برای ارث بردن واجد شرایط نمی‌دانند.

از این رو، آمریکایی‌ها بیش از پیش امروزه به تنظیم وصیت نامه می‌پردازند تا اطمینان حاصل نمایند که دارایی‌های شان آن گونه که مایلند و آگذار شود نه بر اساس مقرراتی که ایالت‌ها وضع می‌کنند. وصیت نامه یک سند رسمی است. به این دلیل باید با دقت کافی تنظیم شود و در اکثر ایالت‌ها باید در حضور حد اقل دو شاهد به امضا رسد.

حقوق خانواده

حقوق خانواده شامل مواردی چون ازدواج، طلاق، حضانت فرزندان و حقوق آنان می‌شود. این حقوق سالانه زندگی گروه کثیری از آمریکایی‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شرایط لازم برای عقد ازدواج توسط قوانین ایالتی تصریح شده است. این قوانین عمدتاً حداقل سن ازدواج، انجام آزمایش خون و سایر آزمایشات جسمی، شرایط روانی طرفین، اجازه ازدواج، نیازهای رایگان و زمان انتظار را متذکر می‌شود.

پایان دادن به ازدواج زمانی بسیار نادر بود. در اوایل قرن نوزدهم برخی از ایالات اجازه طلاق را فقط با تصویب قوانین ویژه از سوی هیأت مقننه صادر می‌کردند و در یک ایالت یعنی کارولینای جنوبی اصلاً

که می‌گوید: "از اموال شخصی نباید بدون پرداخت خسارت برای مصارف عمومی استفاده کرد." در حقیقت، قوانین منطقه بندی زمین، مالکین را از حق استفاده از اموال خود برای مصارفی که مناسب می‌بینند محروم می‌سازد. با این وجود، رأی دادگاه‌ها به طور کلی در این مورد آن است که قوانین مربوط به منطقه بندی تصرف زمین که مغایر با قانون اساسی است به حساب نمی‌آید. امروزه منطقه بندی در سر تا سر آمریکایی از اصول زندگی شهرها و شهرک‌ها با هر اندازه و بزرگی است. برنامه ریزان شهری و سایر مسئولین شهرها به این نکته پی برده اند که احکام مربوط به منطقه بندی برای رشد برنامه ریزی شده و نظم مناطق شهری امری ضروری است.

حقوق واگذاری دارایی‌ها

حقوق واگذاری دارایی‌ها با نحوه انتقال دارایی‌ها از یک نسل به نسل دیگر در ارتباط است. نظام حقوقی آمریکا حقوق فرد را برای واگذاری دارایی‌هایی خود آن گونه که مایل است به رسمیت می‌شناسد. یکی از راه‌های رایج برای انجام چنین کاری تنظیم یک وصیتنامه است. اگر شخص بعد از خود وصیت نامه معتبری به جا گذارد، دادگاه‌ها آن را به مورد اجرا می‌گذارند. گرچه، اگر شخص وصیت نامه نداشته باشد (یا آن را به گونه‌ای نامناسب تنظیم کرده باشد) و از این رو وصیت نکرده فوت کرده باشد ایالت مربوطه باید نسبت به واگذاری دارایی‌های وی اقدام کند.

واگذاری دارایی‌ها از سوی ایالات بر طبق مصوباتی انجام خواهد گرفت که در اساسنامه آن ایالت ذکر شده است. بر طبق

روش 'طلاق بدون عیب جویی' باین معنی است که طرفین صرفاً به این نکته اشاره می‌کنند که اختلافاتی میان آنها وجود دارد که غیر قابل سازش بوده و از این رو ازدواج آنان دیگر دوامی نخواهد داشت. این نوع طلاق به ماهیت خصمانه طلاق خاتمه داده است.

مسایلی که به آسانی قابل حل و فصل نیست ممکن است بخشی از مشکلاتی را تشکیل دهند که در نتیجه پایان دادن به یک ازدواج به وجود آمده است. کشمکش و درگیری برای حضانت فرزندان، مشاجره در مورد حق نگهداری از فرزندان و اختلافات در مورد حق ملاقات آنان اینک به طور روزمره راه خود را در دادگاه‌ها پیدا کرد است. ظاهراً امروزه کشمکش پیرامون حق حضانت رایج تر و بحث انگیز تر از زمان قبل از اعمال طلاق بدون

اجازه طلاق صادر نمی‌شد - در سایر ایالات اجازه طلاق تنها زمانی صادر می‌شد که طرف درخواست کننده دلایلی را برای تقاضای طلاق ارائه می‌داد. به عبارت دیگر، طلاق صرفاً شامل یکی از زوجینی می‌شد که مورد ظلم واقع شده و همسر وی محکوم به ارتکاب مواردی چون زنای محصنه، ترک نفقه یا آزار و اذیت شده بود. قرن بیستم شاهد تغییرات بسیار گسترده‌ای در قانون طلاق بود. این تغییرات به دور از قوانین دست و پا گیر بوده و بر طلاق "بدون عیب جویی" متمرکز بود. دو دلیل سبب پدید آمدن چنین روندی شد. نخست آنکه برای سال‌های متمادی، تقاضا برای طلاق به شکل فزاینده‌ای افزایش یافته بود و دوم آنکه از لکه ننگی که زمانی به افرادی که طلاق می‌گرفتند زده می‌شد دیگر خبری نبود.



دو کودک در انتظار نتیجه رای حق سرپرستی در دادگاه خانواده مان‌هاتان. دعاوی بر سر حق سرپرستی به عنوان پیامد طلاق بدون تقصیر بیش از پیش عادی شده و دادگاه‌ها باید حکم کنند سرپرستی به کدام یک از والدین

راه‌های دیگر برای حل و فصل اختلافات

در عمل تعداد اندکی از افراد از روند کامل قضایی استفاده می‌کنند. در عوض، بسیاری از پرونده‌ها بدون توسل به محاکمه‌ای تمام عیار حل و فصل می‌شوند. در پرونده‌های مدنی محاکمه ممکن است به کندی صورت گرفته یا پر هزینه باشد. در بسیاری از مناطق، تراکم پرونده‌ها به حدی است که یک پرونده ممکن است بعد از سه تا پنج سال به جریان بیافتد. به علاوه، محاکمه حقوقی ممکن است بیش از حد پیچیده باشد. اغلب هزینه یک محاکمه آنقدر بالاست

که شاکیان از ادامه راه باز می‌مانند. به علاوه، امکان باختن در یک پرونده همیشه وجود دارد. قبل از آنکه قضاوت قانع کننده به نظر برسد - به عبارت دیگر اگر کاملاً قانع کننده باشد - و حتی در صورتی که شاکی برنده شود، امکان معطلی وجود دارد. به بیانی دیگر، یک محاکمه می‌تواند به سادگی یک سری مشکلات دیگر را برای طرفین درگیر ایجاد کند. به سبب تمامی این دلایل، بحث‌های فراوان در مورد به کارگیری روش‌های دیگر حل اختلاف شنیده می‌شود.

از شرکت‌های بزرگ گرفته تا وکلای مدافع و افراد عادی، همه حمایت خود را از جایگزینی برای حل و فصل اختلافات (ADR) افزایش داده اند. 'جامعه اقتصادی/حقوقی آمریکا' مایل است از کشمکش‌های طولانی و پر هزینه دادگاهی به عنوان تنها راه حل اختلافات تجاری اجتناب ورزد. به علاوه، وکلای مدافع اغلب زمانی که در پرونده‌ای نیاز به حل و فصل سریع تر اختلاف و یا محرمانه نگهداشتن پاره‌ای از موضوعات را احساس می‌کنند راه‌های دیگر نظیر میانجی‌گری و حکمیت را مورد

عیب جویی است. تأمین نیازهای کودک در اولویت قرار دارد و دادگاه‌ها دیگر به خودی خود فرض را بر آن نمی‌گذارد که این امر به معنای اعطای حق حضانت به مادر است. اعطای حق حضانت به پدران نیز در حال افزایش است. در حال حاضر همچنین اعطای حق حضانت مشترک از سوی دادگاه‌ها به والدینی که از یکدیگر جدا شده اند امری متداول است.

دادگاه‌ها و سایر نهادهای ذی ربط در حقوق مدنی

اختلافات در زندگی روزمره آمریکایی‌ها امری عادی است. اغلب این اختلافات می‌تواند خارج از نظام حقوقی حل و فصل شود. به هر حال، گاهی این اختلافات آنقدر جدی می‌شود که یک طرف آن راهی جز اقامه دعوی بر علیه دیگری نمی‌بیند.

تصمیم‌گیری در مورد مراجعه به دادگاه

سالانه هزاران مورد پرونده حقوقی بدون آنکه به دادگاه ارجاع شود حل و فصل می‌شود و دلیل آن این است که طرفین احتمالی دعوی یا مشکلات خود را از راهی دیگر حل می‌کنند یا شاکی احتمالی تصمیم می‌گیرد که از شکایت خود صرف نظر کند. هنگامی که مردم به این نتیجه می‌رسند که باید به دادگاه مراجعه کنند، خودشان راهی برای حل و فصل اختلافات می‌یابند و یا به سادگی موضوع را فراموش می‌کنند، آن وقت است که به یک تجزیه و تحلیل مقرون به صرفه می‌رسند. به عبارت دیگر، آنها هزینه‌هایی را که محاکمه در بر دارد با منفععی که در صورت پیروز شدن به دست می‌آورند با هم مقایسه می‌کنند.

بررسی قرار می‌دهند. و شهروندان عادی نیز برای حل و فصل اختلافات خانوادگی، جر و بحث میان همسایگان و شکایات از سوی مشتریان به گونه‌ای فزاینده از خدمات محلی برای میانجیگری در این موارد استفاده می‌کنند.

روش‌های حل اختلاف گوناگونی تحت عناوین و شکل‌های مختلف در حال اجراست. سوزان ال. کیتا در 'راهنمای اداره و مدیریت دادگاه' می‌نویسد: "این اشکال معمولاً تحت عناوین 'خصوصی، ارجاع به دادگاه و ضمیمه دادگاه' طبقه بندی می‌شوند که دو مورد آخر را اغلب 'در ارتباط با دادگاه' می‌نامند." به عبارت دیگر، پاره‌ای از خدمات خصوصی ADR به صورت مستقل و جدا از دادگاه ارائه می‌شود. مورد 'ارجاع به دادگاه' در روش ADR موردی است که در خارج از دادگاه عمل می‌کند اما همچنان ارتباط با دادگاه را حفظ می‌کند. در مورد برنامه 'ضمیمه دادگاه' دادگاه خود مراحل ADR را اداره می‌کند. طبق اظهارات کیتا، "بسته به نوع و شکل موضوع، روش‌های ADR می‌توانند داوطلبانه و یا اجباری باشند؛ این روش‌ها می‌تواند لازم الاجرا بوده و یا در مورد تصمیمات اتخاذ شده اجازه استیناف دهد؛ و می‌تواند توافقی یا حکمیتی بوده و یا تلفیقی از هر دو باشد." برخی از روش‌های ADR که رایج تر اند عبارتند از میانجیگری، حکمیت، تحقیقات بی طرفانه، محاکمات کوچک، محاکمات کوتاه در حضور هیأت منصفه و قضاوت خصوصی.

حکمیت. روش کار در مورد حکمیت مانند رفتن به دادگاه است. پس از استماع گزارش طرفین دعوی، فردی بی طرف که داور یا حکم نامیده می‌شود پیرامون این موضوع که مورد اختلاف چگونه باید حل و فصل شود تصمیم می‌گیرد. قاضی یا هیأت منصفه‌ای حضور ندارد. در عوض، شخص داور که از سوی هر دو طرف انتخاب شده است تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند. داوران از تمامی گروه‌های شغلی می‌باشند و اغلب به صورت داوطلبانه بخشی از وقت خود را برای حل و فصل این گونه مسائل می‌گذارند. طرفین دعوی حکمیت را انتخاب می‌کنند چون در وقت و هزینه صرفه جویی می‌شود و از جلسات دادرسی غیر رسمی‌تر است. اکثر حکمیت‌ها در طول چهار ماه یا کمتر کامل می‌شود در حالیکه صدور رأی

میانجیگری. میانجیگری روشی غیر رسمی و محرمانه است که از طریق آن فردی بی طرف به طرفین درگیر کمک می‌کند موارد

میانجیگری. میانجیگری روشی غیر رسمی و محرمانه است که از طریق آن فردی بی طرف به طرفین درگیر کمک می‌کند موارد

ممکن است به یک شخص سوم بی طرف متوسل شود با این امید که به راه حلی برسد که مورد احترام کلیه کارکنان باشد.

محاکمه کوچک.

در یک محاکمه در مقیاس کوچک، هر یک از طرفین به شیوه یک محاکمه رسمی دیدگاه‌های خود را در مقابل هیأتی از داوران که شامل نمایندگان منتخب طرفین و یک شخص سوم بی طرف است بیان می‌کنند. هر هیأتی متشکل از یک مشاور بی طرف است. محاکمه در مقیاس کوچک به گونه‌ای طراحی شده است که به تشریح

مسائل کمک می‌کند و زمینه را برای مذاکرات حل و فصل‌کننده واقعی فراهم می‌سازد. نمایندگان طرفین برداشتی کلی از دیدگاه‌ها و استدلال‌های خود را به هیأت داوران ارائه می‌دهند. در نتیجه هر یک از طرفین از دیدگاه طرف دیگر آگاه می‌شود. بعد از استماع گزارش هر یک از طرفین، هیأت داوران که شامل یک مشاور نیز می‌شود، به منظور یافتن راه حلی سازشکارانه با یکدیگر ملاقات می‌کنند. مشاور بی طرف نیز دیدگاه مشورتی خود را در مورد خصوصیات پرونده ارائه

می‌دهد. این نظر مشاوره‌ای لازم الاجرا نمی‌باشد مگر آنکه طرفین قبلاً به صورت کتبی موافقت خود را با لازم الاجرا بودن آن اعلام کرده باشند.

امتیاز عمده محاکمه کوچک آن است که طرفین در گیر فرصت می‌یابند تا به یافتن راه حلی برای اختلاف خود بپردازند. این روش همچنین بدین معناست که هر یک از طرفین دارای نماینده‌ای بوده و به اطلاعات مشروح دسترسی دارند.

از جانب دادگاه معمولاً شش ماه تا چندین سال به طول می‌انجامد.

از حکمیت به صورت غیر رسمی و برای حل و فصل شکایات گوناگون مصرف کنندگان استفاده می‌شود. از جمله این موارد می‌توان از اختلاف در مورد تعمیر ناقص ماشین، مشکلات ناشی از مرجوع کردن کالای معیوب و پرداخت هزینه اضافی برای این گونه خدمات نام برد. از حکمیت همچنین در موارد ارجاع به دادگاه و ضمیمه دادگاه برای حل و فصل انواع اختلافات از جمله اختلافات اداری، تجاری و استخدامی استفاده می‌شود.

تحقیقات بی طرفانه.

روش غیر رسمی است که از طریق آن از فرد بی طرفی که مورد موافقت طرفین قرار گرفته باشد خواسته می‌شود تا به تحقیق در مورد یک اختلاف بپردازد. معمولاً، اختلافات شامل مسائل پیچیده و یا تکنیکی می‌شوند. شخص سوم بی طرف نکات راجع به مورد اختلاف را تجزیه و تحلیل کرده و یافته‌های خود را در گزارش یا پیشنهادی که لازم الاجرا نیست منعکس می‌سازد.

این روش می‌تواند به خصوص در پرداختن به اتهاماتی در خصوص تبعیض نژادی یا جنسیتی در شرکت‌ها باشد زیرا چنین مواردی اغلب سبب برانگیختن احساسات و ناراضیاتی‌های درون سازمانی می‌شود. اگر طرفین دعوی هر دو کارمندان یک شرکت باشند، می‌توان از توانایی یک رئیس یا مدیر برای انجام تحقیقاتی بی طرفانه در مورد تبعیضات ادعا شده بهره جست و مانع تضاد منافع شد. به منظور اجتناب از پیدایش بی عدالتی، یک شرکت

محاکمه کوتاه در حضور هیأت منصفه. قضاوت خصوصی. در این روش از این نوع محاکمه شامل روندی است که از سوی دادگاه ترتیب داده شده و پس از اقامه دعوا و قبل از آنکه به مرحله محاکمه برسد انجام می‌شود. در چنین محاکمه‌ای هر یک از طرفین استدلال‌های خود را به یک هیأت منصفه (که معمولاً ۶ نفر هستند) ارائه می‌دهد. برداشتی کلی از استدلال‌های هر یک از طرفین به اضافه خلاصه‌ای از مطالب مقدمه و پایانی ارائه می‌شود. معمولاً به وکلای مدافع نیز مدت زمان کوتاهی فرصت داده می‌شود (یک ساعت یا کمتر) تا مطالب خود را ارائه دهند. مطالب آنها به ارائه اطلاعاتی که در زمان محاکمه قابل قبول باشد محدود می‌شود. از شاهدان قسم خورده شهادتی گرفته نمی‌شود و جریان محاکمه معمولاً ضبط نمی‌شود. از آنجا که جریان محاکمه لازم الاجرا نیست، قوانین و مقررات دادرسی و شهادت دادن انعطاف پذیرتر از محاکمه معمولی است.

هیأت داوران تصمیم‌شورتی غیر الزام‌آوری را بر اساس استدلال‌های اعلام شده ارائه می‌دهد. در یک چنین فضایی، رأی نهایی برای آگاه ساختن وکلای مدافع و موکلین آنها از موقعیت خود طراحی می‌شود. این رأی همچنین می‌تواند زمینه‌ای را برای حل اختلافات توصیه کند. اگر اختلافی در خلال دادگاه یا پس از آن حل نشود، نشستی قبل از محاکمه و پیش از آنکه دادگاه به بحث در باره حل این اختلاف بپردازد برگزار خواهد شد.

یکی از مزایای عمده این نوع دادگاه زمان بری آن است. این دادگاه معمولاً در کمتر از یک روز خاتمه می‌یابد در حالیکه محاکمات تمام عیار چندین روز یا هفته به طول می‌انجامد.

محاکمه کوتاه در حضور هیأت منصفه. قضاوت خصوصی. در این روش از حل اختلاف از قضاوت باز نشسته‌ای که در مقابل دریافت مبلغی، خدمت خود را عرضه می‌کنند استفاده می‌شود. طرفداران این روش عقیده دارند که این نوع قضاوت امتیازات بسیاری دارد. اول اینکه طرفین می‌توانند فردی را با قابلیت‌ها و تجارب مناسب برای پیگیری موضوع خود انتخاب کنند. دوم اینکه طرفین مطمئن خواهند بود که به موضوع همان بار اول رسیدگی شده و ادامه پیدا نخواهد کرد چون برنامه دادگاه‌ها بسیار فشرده و پرکار است. و بالاخره اینکه هزینه این روش از هزینه یک دادخواهی کامل به مراتب کمتر خواهد بود. با این وجود، منتقدان روش قضاوت خصوصی نگران دستمزدهای بسیار بالای برخی از قضاوت باز نشسته در این زمینه می‌باشند. به عنوان مثال، دادگاه پژوهشی در کالیفرنیا خاطر نشان ساخته است که برخی از قضاوت فعلی مسند قضاوت را ترک می‌کنند تا بعدها به عنوان قضاوت خصوصی پول بیشتری به دست آورند.

دادگاه‌های تخصصی

نظام دادگاهی ایالتی اغلب دارای دادگاه‌های تخصصی است که به منظور رسیدگی به موارد خاصی از پرونده‌های حقوقی تشکیل می‌شوند. دادگاه‌های خانواده برای رسیدگی به اموری نظیر طلاق، حضانت فرزندان و حمایت مالی از آنان تشکیل می‌شود. در بسیاری از حوزه‌های قضایی دادگاه‌های مربوط به گواهی انحصار وراثت به امری نظیر حل و فصل دارایی‌ها و مجادله بر سر وصیت نامه‌ها می‌پردازند.

شاید شناخته‌ترین نوع دادگاه‌های تخصصی مربوط به شکایات کوچک

روند رسیدگی به دعاوی در دادگاه‌های مدنی

شماری از اختلافات از طریق گونه‌ای از راه‌های حل اختلاف، توسط دادگاه‌های خاص و یا هیأت‌های اجرایی حل و فصل می‌شوند. به هر حال، موارد بسیار دیگری سالانه به دادگاه‌های مدنی ختم می‌شوند.

به طور کلی، روش خصمانه‌ای که در دادگاه‌های کیفری به کار گرفته می‌شود در دادگاه‌های مدنی نیز با اندکی اختلاف مورد استفاده است. ابتدا موضع طرفین دعوی باید مشخص شود. در غیر این صورت، اختلاف میان طرفین مشخص نبوده و از اینرو پرونده‌ای قابل بررسی برای دادگاه وجود نخواهد داشت.

اختلاف عمده دوم آن است که معیار برای شهادتی که در پرونده‌های حقوقی به کار می‌رود کثرت شواهد است و نه معیار قاطع و 'عاری از هر گونه تردید' بودن که در پرونده‌های کیفری بکار می‌رود. کثرت شواهد معمولاً بدین معناست که آنقدر شواهد فراوان است که جایی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند. مفهوم آشکار این است که نیاز به شواهد در دعاوی حقوقی کمتر از پرونده‌های کیفری است.

اختلاف عمده سوم این است که بسیاری از ضمانت‌هایی که یک متهم در یک دادگاه کیفری شدیداً بدان نیاز مند است در جریان رسیدگی به پرونده حقوقی مورد نیاز نیست. به عنوان مثال، هیچ یک از طرفین دعوی طبق قانون اساسی ملزم به داشتن وکیل نیست. اصلاحیه هفتم حق استفاده از هیأت منصفه را در آن دسته از دعاوی که "مبلغ مورد اختلاف از ۲۰ دلار بالاتر است تضمین می‌کند. گرچه این اصلاحیه در ایالات به مورد اجرا گذاشته

باشد. این دادگاه‌ها توانایی قضایی رسیدگی به پرونده‌هایی را دارند که مبلغ مورد اعتراض در آن از مقدار معینی بالا تر نباشد. این مبلغ در حوزه‌های قضایی مختلف متفاوت است اما حد اکثر معمولاً بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار است. دادگاه‌های مخصوص شکایات کوچک اجازه می‌دهند مواردیکه از پیچیدگی کمتری برخوردارند با تشریفات کمتری نسبت به سایر دادگاه‌ها حل و فصل شوند.

دستگاه‌های اجرایی

برخی از سازمان‌های دولتی برای رسیدگی به موارد خاصی از دعاوی دستگاه‌های اجرایی تشکیل داده اند که دارای اختیارات شبه قضایی است. به عنوان مثال، در سطح فدرال، سازمان‌هایی نظیر کمیسیون بازرگانی فدرال و کمیسیون ارتباطات فدرال به مواردی که در محدوده اختیارات ذکر شده آنان است رسیدگی می‌کنند. استیناف در مورد حکم هر یک از این سازمان‌ها به دادگاه پژوهش فدرال ارجاع می‌شود.

در سطح ایالتی، یک نمونه رایج از چنین دستگاه اجرایی که به حل و فصل شکایات حقوقی کمک می‌کند، هیأت جبران خسارت کارکنان است. این هیأت تعیین می‌کند که آیا آسیب وارده به کارکنان در ارتباط با کار آنها بوده است و به این دلیل آیا جبران خسارت به آنها تعلق می‌گیرد؟ بسیاری از ادارات وسایل نقلیه موتوری ایالتی دارای هیأت‌های رسیدگی برای تصمیم‌گیری در باره ابطال گواهی رانندگی متخلفان هستند. نوعی دیگر از هیأت‌های اجرایی که در سطح ایالتی تشکیل می‌شوند به مواردی از حقوق مدنی و پرونده‌هایی در ارتباط با مسئله تبعیض رسیدگی می‌کنند.

نشده است، با این وجود اکثر ایالات از یک چنین ضمانت‌هایی بر خوردارند.

از جایی است که این اختیارات باید اعمال شود.

صلاحیت قضایی زمانی قابل قبول
خواهد بود که دادگاه هم در مورد موضوع پرونده و هم در مورد شخص متهم اختیارات قضایی لازم را دارا باشد. این بدان معنی است که دادگاه‌های رسیدگی می‌توانند در مورد یک موضوع خاص دارای صلاحیت قضایی باشند. به عنوان مثال، فرض کنید که یکی از ساکنان دیتون در اوهایو در یک تصادف رانندگی در تنسی بشدت زخمی شده و ماشینی که یکی از ساکنان کینگ اسپورت تنسی در آن مشغول رانندگی بوده است از عقب به ماشینی که وی در آن در حال رانندگی بوده تصادف کرده است. میزان خسارت وارده به ماشین راننده اوهایو حدود ۸۰,۰۰۰ دلار بر آورد شده است. یک دادگاه ایالتی در اوهایو صلاحیت رسیدگی به این پرونده را دارد و به احتمال زیاد می‌تواند صلاحیت قضایی را در مورد متهم

اقامه دعوی حقوقی

به فردی که پرونده‌ای حقوقی را تشکیل می‌دهد شاکی و فردی که مورد پیگرد قرار می‌گیرد متهم یا خوانده اطلاق می‌شود. یک دعوی حقوقی با نام شاکی و متهم شناخته می‌شود مانند 'جونز علیه میلر'. نام شاکی در ابتدا ذکر می‌شود. در شرایطی معمولی، وکیل شاکی با پرداخت مبلغی شکایت خود را نزد منشی دادگاه مورد نظر ثبت می‌کند. در این شکایت دلایل اقامه دعوی، خسارت وارده و قضاوت یا مساعدتی که انتظار می‌رود بیان می‌شود.

تصمیم در این مورد که پرونده در کدام دادگاه باید استماع شود بستگی به صلاحیت قضایی و محل برگزاری دارد: صلاحیت با اختیارات دادگاه برای اعمال قدرت قضایی در ارتباط است و محل برگزاری عبارت



پوشش سنگین رسانه‌ای اغلب سبب می‌شود وکلای مدافع برای تغییر محل دادگاه تقاضا کنند تا از پیشداوری در پرونده موکل، برای مثال، در تصادفات رانندگی در حال مستی.

دادگاه تعیین شده و شکایت مطرح شود، منشی دادگاه یک نسخه از شکایت را به احضاریه‌ای که خطاب به خوانده صادر می‌شود الصاق می‌کند. احضاریه ممکن است از سوی کارکنان دفتر کلانتر، رئیس پلیس ایالتی و یا یک مؤسسه خدماتی خصوصی ابلاغ شود.

در احضاریه از خوانده خواسته می‌شود پاسخ خود را که دفاعیه نامیده می‌شود در مدت زمانی معین (معمولاً ۳۰ روز) تحویل دهد. اگر خوانده در مدت یاد شده دفاعیه را تنظیم و تحویل ننماید، در آن صورت دادگاه در مورد وی غیابی قضاوت خواهد کرد.

با این اقدامات سباده از سوی شاکی، منشی دادگاه و یک مأمور دادگاه، پرونده حقوقی به جریان می‌افتد. سپس یک سری جریانات که پیش از محاکمه اصلی به موقع می‌پیوندند رخ داده و ممکن است ماه‌ها به طول بیا نجامد. تقریباً ۷۵ درصد از دعاوی قبل از رسیدن به زمان محاکمه اصلی حل و فصل می‌شوند.

اقدامات قبل از محاکمه پیشنهادات

پیشنهادات. پس از آنکه احضاریه به متهم ابلاغ می‌شود، وکیل مدافع می‌تواند پیشنهاداتی را مطرح سازد. پیشنهاد برای رد در خواست از دادگاه جهت ابطال احضاریه به دلیل آنکه احضاریه بدرستی ابلاغ نشده است. به عنوان مثال، یک متهم ممکن است ادعا کند که وی هرگز احضاریه را آن طور که در قوانین ایالتی تصریح شده است شخصاً دریافت نکرده است.

دو نوع پیشنهاد برای روشن ساختن یا اعتراض به دادخواست شاکی وجود دارد.

نیز به دست آورد. به علاوه، دادگاه‌های تنسی نیز احتمالاً چنین صلاحیتی را دارا هستند. دادگاه‌های ناحیه‌ای فدرال در اوهایو و تنسی نیز به دلیل سکونت شهر وندان مختلف و اینکه مبلغ این دعوی حقوقی بالا تر از ۷۵,۰۰۰ دلار است، دارای چنین صلاحیتی می‌باشند. با این فرض که صلاحیت قضایی تنها موضوع مورد نیاز است، شاکی می‌تواند پرونده خود را در این دادگاه‌ها دنبال کند.

اعلام مکان مناسب بر اساس مقررات بوده و به منظور اجتناب از جانبداری‌های احتمالی تعیین خواهد شد و یا در تعیین آن صرفاً سهولت کار در نظر گرفته می‌شود. بر اساس قوانین فدرال، یک محل مناسب ناحیه‌ای است که شاکی و یا متهم در آن ساکن باشند و یا ناحیه‌ای که آسیب دیدگی در آن به وقوع پیوسته باشد. مقررات ایالتی برای تعیین مکان مناسب به گونه‌ای با یکدیگر متفاوت اند اما معمولاً مکان مورد نظر را تعیین می‌کنند و محل مناسب منطقه‌ای است که آن مکان در آن واقع شده است. در بسیار از موارد دیگر، محل مناسب منطقه‌ای است که متهم در آن ساکن است.

نگرانی در مورد محل مناسب ممکن است ناشی از احساس یا هراسی باشد که در مورد جانبداری قاضی یا هیأت منصفه به وجود می‌آید. وکلای مدافع اغلب به این دلیل که دادگاه در یک منطقه خاص تشکیل شود مخالفت می‌ورزند و برای تغییر محل برگزاری دادگاه دست به اقداماتی می‌زنند. گرچه این نوع مخالفت‌ها شاید در مورد دادگاه‌های کیفری که بسیار در مورد آنها گفته شده رایج تر باشد، اما در مورد دادگاه‌های مدنی نیز به چشم می‌خورد. پس از آن که محل مناسب بر گزاری

پیشنهاد برای روشن شدن درخواست‌ها مبنی بر اینکه دادگاه بخش‌هایی از دادخواست را حذف کرده و یا روشن سازد چون آن قسمت‌ها جانبدارانه، نامناسب و یا بی‌ربط است. پیشنهادی دیگر برای اطمینان بیشتر از دادگاه می‌خواهد که از شاکی بخواهد در مورد شکایات خود دقیق‌تر باشد.

پیشنهاد چهارمی که اغلب در پرونده‌های حقوقی مطرح می‌شود پیشنهاد رد شکایت است. در این پیشنهاد عنوان می‌شود که دادگاه فاقد صلاحیت قضایی است و یا ممکن است بر این نکته پافشاری شود که مواردی که از سوی شاکی علیه متهم ارائه شده است حتی در صورت درستی اتهامات، بی‌عیب و نقص نیست. جوابیه در صورتی که شکایت پس از اعلام نظر قاضی در مورد پیشنهادات به قوت خود باقی بماند، در آن صورت متهم جوابیه‌ای را در مورد شکایت تسلیم دادگاه می‌کند. جوابیه ممکن است شامل تأییدیه یا رد مطالب، دفاع و یا ادعای متقابل باشد. هنگامی که جوابیه در بر گیرنده تأییدیه باشد، در خلال محاکمه نیازی به اثبات آن نیست. به هر ترتیب، رد مطالب مسئله‌ای اساسی است که باید در خلال محاکمه اثبات شود. در دفاع نیز به نکات خاصی اشاره می‌شود که ممکن است شاکی را از دریافت خسارت وارده باز دارد.

متهم پرونده ممکن است اقدام جداگانه‌ای به عمل آورد که ادعای متقابل نام دارد. اگر متهم یقین دارد که از بخشی از وقایع در مسیر رویدادهای پرونده می‌تواند بر علیه شاکی استفاده کند، باید در جوابیه خود خطاب به دادگاه چنین ادعایی را علیه شکایت شاکی مطرح سازد. شاکی ممکن است پاسخی در جواب متهم ارائه کند. در

این پاسخ شاکی می‌تواند این ادعاها را قبول کرده یارد نماید و یا از نکات مطرح شده در ادعایی متقابل دفاع کند.

کشف حقایق. مراحل کشف حقایق در نظام حقوقی آمریکا تصریح شده است؛ به عبارت دیگر، هر یک از طرفین مجازند از اطلاعاتی که در اختیار طرف دیگر قرار دارد آگاهی یابند. راه‌های مختلفی برای کشف حقایق وجود دارد:-

- شهادت که گواهی شاهی است که در خارج از دادگاه و با ادای سوگند تنظیم می‌شود. همان شیوه پرسش و پاسخی است که در جلسات دادگاه از آن استفاده می‌شود. به تمامی طرفین دیگر در مورد شهادت باید اطلاع داده شود تا وکلای مدافع برای بازجویی از شاهد حضور داشته باشند.

- پرسشنامه‌ها که حاوی سئوالات مکتوبی است که باید پس از ادای سوگند به آنها پاسخ داده شود. پرسشنامه‌ها را می‌توان تنها به طرفین دعوی تحویل داد و نه به شهود. از این پرسشنامه‌ها برای توصیف مدارک و شواهدی که در اختیار طرفین درگیر در پرونده است استفاده می‌شود.
- در صورتی که هر یک از طرفین مایل به مشاهده اسناد، نوشته‌ها، نقاشی‌ها، طرح‌های گرافیکی، جدول‌ها، نقشه‌ها، عکس‌ها و یا سایر مدارکی که در اختیار طرف دیگر است باشند، از این مدارک نسخه‌ای برای این منظور تهیه خواهد شد.
- در صورت مطرح شدن مطالبی مبنی بر شرایط جسمی یا روانی هر یک از طرفین، دادگاه می‌تواند انجام آزمایشات پزشکی را در مورد طرف مذکور توسط یکی از پزشکان دستور دهد.

دادگاه مدنی

انتخاب هیأت منصفه. حق بر خورداری از محاکمه در حضور هیأت منصفه در یک دعوی حقوقی که در یک دادگاه فدرال به آن رسیدگی می‌شود در اصلحیه هفتم قانون اساسی آمریکا تضمین شده است. قوانین اساسی ایالتی نیز به همین ترتیب چنین حقی را تصریح می‌کنند. محاکمه در حضور هیأت منصفه ممکن است به دنبال تصمیم قاضی لغو شود. گر چه هیأت منصفه معمولاً متشکل از ۱۲ نفر است، امروزه این تعداد متغیر است. اکثر دادگاه‌های منطقه‌ای فدرال در حال حاضر از هیأت منصفه‌ای با اعضای کمتر استفاده می‌کنند. اکثر ایالت‌ها نیز دربرخی و یا در تمامی محاکمات حقوقی از هیأت‌های منصفه کوچکتری استفاده می‌کنند.

همانند محاکمات کیفری، اعضای هیأت منصفه باید به طور اتفاقی و به گونه‌ای منصفانه از میان طبقات نمونه جامعه انتخاب شوند. گروه کثیری از هیأت دوران

نشست قبل از تشکیل دادگاه. قبل از تشکیل دادگاه، قاضی ممکن است خواستار تشکیل یک نشست غیر رسمی با حضور وکلای مدافع طرفین دعوی برای بحث پیرامون مسائل مطرح شده در پرونده شود. در این روش رایج تنها قاضی و وکلای مدافع اجازه شرکت در نشست را دارند که معمولاً در دفتر قاضی تشکیل می‌شود.

در این نشست، قاضی و وکلای مدافع بر سر مسائل بلا منازع موجود که به تصریحات معروف است به توافق می‌رسند. هدف از این تصریحات کار آمد تر ساختن دادگاه از طریق کاهش موضوعاتی است که باید در دادگاه به بحث گذاشته شود. وکلای مدافع نیز فهرست مشترکی از شهود و اسنادی را که بخشی از یک پرونده به حساب می‌آیند مرور می‌کنند. وکلا و قضات ممکن است از نشست پیش از دادگاه برای حل و فصل مورد اختلاف استفاده کنند. برخی از قضات فعالانه تلاش می‌کنند تا قبل از آنکه پرونده‌ای به دادگاه ارجاع می‌شود حل و فصل شود.



اصل هفتم قانون اساسی و قوانین اساسی ایالتی حق محاکمه در حضور هیئت منصفه در پرونده‌های حقوقی را تضمین می‌کنند. در نتیجه، شهروندان بسیاری همچون این زنان ساکن بخش ماکوم، در ایالت میشیگان، برای خدمت به عنوان عضو هیئت منصفه احضار می‌شوند.

بماند، وی می‌تواند تمامی ادله را از نطق مقدماتی گرفته تا به آخر بدون وقفه ارائه کند. نطق‌های مقدماتی مفید و کار آمدند زیرا پرونده را تشریح کرده و درک شواهد و مدارکی را که مطرح خواهد شد برای هیأت منصفه سرعت می‌بخشد.

طرح پرونده از سوی شاکی. در یک دعوی حقوقی، ابتدا شاکی به طرح شکایت می‌پردازد و سعی می‌کند آن را برای هیأت منصفه به اثبات برساند و در پایان نطق نهایی را ارائه می‌دهد. در طرح شکایت، وکیل شاکی معمولاً شهود را برای دادن شهادت به جایگاه فرا می‌خواند و مدارک و سایر شواهد را ارائه می‌دهد.

هنگامی که شاهدی به جایگاه فرا خوانده می‌شود، از سوی وکیل مدافع شاکی به طور مستقیم مورد بازپرسی قرار می‌گیرد. سپس وکیل مدافع متهم فرصت می‌یابد که سئوالاتی را از شاهد بپرسد یا او را سؤال پیچ کند. دیوان عالی آریزونا اخیراً اقداماتی را جهت کمک به اعضای هیأت منصفه در هر چه بهتر انجام دادن وظایف محوله در تصمیم‌گیری و در دعوی حقوقی را به عمل آورده است. در میان موارد دیگر، این دادگاه عالی ایالتی طی مصوبه‌ای اعضای هیأت منصفه را مجاز ساخته است تا سئوالات خود را به صورت مکتوب از طریق قاضی به دست شاهدان برسانند. سایر ایالات در حال بررسی اعمال چنین روشی هستند. بعد از باز پرسى از یک شاهد، وکیل مدافع شاکی می‌تواند به بازپرسی خود ادامه دهد که در همین حال ممکن است با سؤال پیچ کردن دوباره شاهد از سوی وکیل مدافع متهم همراه باشد.

به طور کلی، شهود تنها در مورد

به دادگاه فرا خوانده می‌شوند و هنگامی که پرونده‌ای برای رسیدگی به دادگاه ارجاع می‌شود، گروه کوچکتري از داوران به آن جلسه دادگاه اعزام می‌شوند.

پس از انجام بررسی مقدماتی که ممکن است چالش‌هایی را از سوی وکلا با داوران در بر داشته باشد، یک هیأت منصفه برای شرکت در دادگاهی معین انتخاب می‌شود. وکلا می‌توانند یک عضو احتمالی هیأت منصفه را در یک مورد به چالش بکشند که در آن صورت قاضی باید میزان بی‌طرفی آن داور را بسنجد. هر یک از طرفین می‌توانند به دفعات چالش‌های لازم را به کارگیرند - و عذر آن عضو هیأت منصفه را بدون ذکر دلیل بخواهند. گرچه، طبق حکمی از سوی دیوان عالی آمریکا، تضمین برای حمایت یکسان که در اصلحیه چهاردهم تصریح شده است از بکارگیری چنین چالش‌هایی برای سلب شایستگی داوران از شرکت در دادگاه‌های مدنی به دلیل تبعیضات نژادی یا جنسیتی مطابق قانون ممنوع است. تعداد دفعات چالش‌های واجب از سوی قوانین و مقررات دادگاهی تثبیت شده است و معمولاً بین دو تا شش متغیر است.

نطق مقدماتی. پس از انتخاب هیأت منصفه، وکلای مدافع نطق‌های مقدماتی خود را ایراد می‌کنند. ابتدا وکیل شاکی نطق خود را ایراد می‌کند. وی برای هیأت منصفه توضیح می‌دهد که موضوع پرونده چیست و طرف شاکی قصد اثبات چه مطلبی را دارد. معمولاً وکیل مدافع متهم می‌تواند یا نطق مقدماتی را بلافاصله بعد از اتمام نطق وکیل شاکی ایراد کند یا منتظر بماند تا مدارک و شواهد به طور کامل ارائه شود. در صورتی که وکیل مدافع متهم منتظر

مشابه پیشنهاد رد شکایت در اقدامات قبل از محاکمه است.

ارائه مدارک از سوی متهم. در صورتی که پیشنهاد ارائه شده برای تغییر جهت دادن رأی نهایی مردود شناخته شود، متهم باید مدارک و شواهدی ارائه دهد. مدارک متهم به همان شیوه‌ای ارائه می‌شود که مدارک شاکی ارائه شده است، به عبارت دیگر، بازپرسی مستقیم از شهود و ارائه مدارک و سایر ادله قابل ارائه. شاکی مجاز است که از شهود سؤال کند، سئوالات غیر مستقیم و متضاد یکی پس از دیگری پرسیده خواهد شد.

رد ادله از سوی شاکی. به دنبال ارائه مدارک از سوی متهم، شاکی می‌تواند شواهدی ارائه دهد که هدف از آن رد مدارک ارائه شده از سوی متهم است.

پاسخ به رد ادله از سوی شاکی. وکیل مدافع متهم می‌تواند برای مقابله با شواهد رد ادله از سوی شاکی مدارکی ارائه کند. این مرحله که به رد ادله و پاسخ به آن اختصاص دارد آنقدر ادامه می‌یابد تا مدارک و شواهد پایان یابد.

نطق پایانی. پس از آن که تمامی شواهد ارائه می‌شود، وکلا نطق پایانی یا جمع بندی خود را برای هیأت منصفه ایراد می‌کنند. وکیل مدافع شاکی در ابتدا و انتها سخنرانی می‌کند. به عبارت دیگر، وی هم بحث را شروع می‌کند و هم به پایان می‌برد و وکیل مدافع متهم در میان صحبت‌های وی مطلبی بیان می‌کند. در این مرحله از دادرسی هر یک از وکلای مدافع شهادت‌های طرف

مطالبی که در اصل مشاهده کرده اند شهادت خواهند داد و اظهار نظر شخصی نخواهند کرد. گرچه، استثنای مهم در این قانون کلی آن است که از شهود کارشناس به ویژه دعوت به عمل می‌آید تا در حوزه تخصصی خود به اظهار نظر در خصوص موارد ذکر شده بپردازند.

برای اینکه فردی بتواند به عنوان یک شاهد کارشناس صلاحیت لازم را پیدا کند، باید از دانش کافی راجع به یک زمینه خاص بر خوردار باشد. به علاوه، این دانش باید معمولاً در یک دادگاه علنی به اثبات رسیده باشد. طرفین اغلب کارشناسانی را معرفی می‌کنند که نظرات آنها با یکدیگر در تضاد است. هنگامی که چنین شرایطی پیش می‌آید، هیأت منصفه باید در مورد صحت این اظهار نظرها تصمیم‌گیری کند.

هنگامی که طرف شاکی تمامی شواهد و مدارک خود را ارائه می‌دهد، وکیل مدافع ختم پرونده را اعلام می‌کند

پیشنهاد برای تغییر مسیر رأی نهایی. پس از اعلام ختم پرونده از سوی وکیل مدافع، اغلب متهم پیشنهادی برای تغییر مسیر رأی نهایی مطرح می‌سازد. با ارائه این پیشنهاد، متهم چنین اظهار نظر می‌کند که شاکی ادعای خود را اثبات نکرده و در نتیجه باید به عنوان بازنده در نظر گرفته شود. سپس قاضی باید تصمیم بگیرد که آیا شاکی در این مرحله و در صورت خاتمه مراحل دادرسی می‌تواند برنده باشد. اگر قاضی تعیین کند که شاکی به اندازه کافی مدارک قانع‌کننده ارائه نکرده است، وی پیشنهاد را مطرح کرده و رأی را به نفع متهم تغییر جهت می‌دهد. در نتیجه شاکی بازنده پرونده خواهد بود. پیشنهاد برای تغییر مسیر در رأی نهایی

رأی نهایی برسند. در نتیجه، رأی نهایی بیانگر توافق اعضاء هیأت منصفه بعد از مذاکرات طولانی و تجزیه و تحلیل مدارک ارائه شده خواهد بود. پاره‌ای از اوقات اعضاء هیأت منصفه در کمال حسن نیت مذاکرات خود را انجام می‌دهند ولی به رأی نهایی نمی‌رسند. هنگامی که چنین وضعی پیش می‌آید، قاضی اعلام می‌کند که محاکمه فاقد اعتبار است. این موضوع بدین معنی است که محاکمه‌ای جدید باید از سر گرفته شود.

پس از موافقت بر سر رأی نهایی و پیش از صدور آن، اعضاء هیأت منصفه به داخل دادگاه علنی هدایت می‌شوند و در آنجا هیأت، رأی خود را به اطلاع قاضی می‌رساند. طرفین دعوی نیز در جریان رأی صادره قرار می‌گیرند. مرسوم است که در این مرحله از اعضاء هیأت منصفه نظر سنجی شود -- قاضی از هر یک از اعضاء در مورد موافقت آنها با رأی نهایی سؤال می‌کند.

پیشنهادهای بعد از دادگاه. پس از صدور رأی نهایی، طرف ناراضی می‌تواند روش‌های گوناگونی را به کار گیرد. طرف بازنده می‌تواند پیشنهادی را برای قضاوت در مورد پرونده بدون در نظر گرفتن رأی نهایی مطرح نماید. این نوع پیشنهاد زمانی مطرح می‌شود که قاضی اعلام می‌کند افراد با منطق هرگز به رأی نمی‌رسیدند که هیأت منصفه رسیده است.

طرف بازنده نیز می‌تواند پیشنهادی در مورد تشکیل دادگاهی جدید ارائه دهد. پایه و اساس معمولاً برای یک چنین پیشنهادی آن است که رأی نهایی در جهت خلاف شواهد ارائه شده حرکت کند. قاضی با ارایه پیشنهاد

مقابل را به دلیل موثق نبودن مورد انتقاد قرار می‌دهند و ممکن است در جهت بی اعتبار کردن شهادت برخی از شهود از سوی طرف مقابل دست به تلاش‌هایی نیز بزنند. در چنین شرایطی، وکلا اغلب از بیانی فصیح و ایراد منطقی احساساتی از هیأت منصفه تقاضای دآوری می‌کنند. به هر حال، مباحث باید بر اساس دلایلی باشد که با مدارک و شواهدی که در طول دادگاه ارائه شده تقویت شوند.

دستور العمل برای هیأت منصفه. با این فرض که تشکیل دادگاه در حضور هیأت منصفه لغو نشود، دستور العمل برای هیأت منصفه پس از خاتمه دادگاه و بعد از نطق پایانی داده می‌شود. قاضی به اعضاء هیأت منصفه متذکر می‌شود که رأی نهایی باید بر اساس شواهدی که در زمان محاکمه ارائه شده است استوار باشد. دستور العمل‌های قاضی همچنین نکاتی را به اعضاء هیأت منصفه در خصوص قوانین، اصول و معیارهای خاص حقوقی مربوط به پرونده گوشزد می‌کند. در پرونده حقوقی، رأیی که به نفع شاکی باشد بر اساس کثرت و فراوانی شواهد ارائه شده استوار خواهد بود. این بدین معنی است که اعضاء هیأت منصفه باید مدارکی را که در طول دادگاه ارائه شده به درستی سنجیده و در ذهن خود برتری مدارک ارائه شده از سوی شاکی، چه از حیث مزیت و چه از لحاظ ارزش، را به نفع وی تأیید کنند.

رأی نهایی. در پایان، هیأت منصفه به اطاق دآوری می‌رود تا در خلوت مذاکرات خود را بانجام برساند. اعضاء هیأت منصفه باید بدون داشتن کوچکترین تماس با خارج به

حراج به منظور اجرای قضاوت به فروش برساند. راه حل دیگر آن است که دستوری برای حبس مال بدهکار صادر کند که این حق قانونی است برای توقیف دارایی‌هایی که می‌شود از آن برای پرداخت خسارت تعیین شده استفاده کرد.

استیناف. اگر یکی از طرفین دعوی احساس کند که اشتباهی قانونی در خلال دادگاه روی داده است، و اگر قاضی از قبول پیشنهاد بعد از دادگاه در خصوص تجدید دادگاه مخالفت ورزد، در این صورت طرف ناراضی می‌تواند به دادگاه‌های عالی تر تقاضای استیناف دهد. احتمالاً رایج ترین دلایل برای درخواست استیناف عبارتند از: قاضی آن طور که گفته می‌شود شواهدی را نپذیرفته که باید می‌پذیرفت و مدارکی را پذیرفته که نباید می‌پذیرفت. و یا اینکه قاضی در دادن دستور العمل‌های مناسب به هیئت منصفه قصور ورزیده است.

وکیل مدافع با اعتراض به اشتباهات پیش آمده در خلال محاکمه زمینه را برای درخواست استیناف فراهم می‌کند. این اعتراض به عنوان بخشی از مطالب مکتوب که ممکن است توسط دادگاه استیناف مورد بررسی قرار گیرد در پرونده این محاکمه ضبط می‌شود که ممکن است توسط دادگاه استیناف مورد بررسی قرار گیرد. دادگاه استیناف ممکن است از دادگاه بدوی بخواهد که رأی صادره خود را به مورد اجرا گذاشته و یا محاکمه مجددی بر گزار کند.

مطرح شده در این مورد به شرطی موافقت می‌کند که بپذیرد شواهد ارائه شده با رأیی که هیأت منصفه صادر کرده است همخوانی ندارد. تجدید محاکمه همچنین ممکن است بنا به دلایل دیگری صورت پذیرد که آسیب‌های پیش از اندازه، آسیب‌های فوق العاده ناچیز، یافتن شواهد جدید و اشتباه در تهیه مدارک تنها نمونه‌هایی از آنها است. در پاره‌ای از موارد طرف بازنده پیشنهادی مبنی بر رهایی از قضاوت مطرح می‌کند. این نوع پیشنهاد معمولاً زمانی مطرح می‌شود که قاضی در نحوه قضاوت متوجه اشتباه از سوی منشی دادگاه شده باشد، شواهد جدیدی به دست آورده باشد یا به این نتیجه رسیده باشد که قضاوت با فریب کاری و تقلب هدایت شده است.

قضاوت و اجرا. رأی نهایی دادگاه به نفع متهم به محاکمه خاتمه خواهد داد اما رأی به نفع شاکی به مرحله دیگری از دادرسی نیاز دارد. در پرونده‌های حقوقی محکومیت وجود ندارد بلکه جبرانی برای خسارت وارده تعیین خواهد شد. به این تعیین خسارت قضاوت می‌گویند.

در شرایطی که قضاوت در مورد خسارات مالی صورت گیرد و متهم از پرداخت داوطلبانه مبلغ مقرر سر باز زند، شاکی می‌تواند از منشی دادگاه بخواهد تا دستوری برای اجرای حکم قضاوت صادر کند. حکم اجرا خطاب به کلانتر صادر می‌شود و به او دستور داده می‌شود تا دارایی‌های متهم را ضبط کرده و آنرا در



فصل



قضات

فدرال

جنبش وارد کردن اقلیت‌ها و زنان
به قوه قضاییه در دوران ریاست
جمهوری جیمی کارتر شدت گرفت.
پرزیدنت رونالد ریگان سد جنسیت
را در دیوان عالی با انتصاب ساندرا
دی اوکانر، راست‌تصویر، در سال
۱۹۸۱ به مقام قاضی دیوان قاضی
وارن برگر، رئیس دیوان عالی، چپ
تصویر، مراسم سوگند را اجرا می‌کند
و همسر او، جان جی اوکانر، وسط،
دو جلد انجیل خانواده را به دست دارد.



بازیگران اصلی در نظام فدرال مردان و زنانی هستند که در کسوت قاضی دادگاه یا قضات دیوان عالی خدمت می‌کنند. این افراد چه ویژگی‌هایی دارند که آنها را از سایر شهروندان متمایز می‌کند؟ شرایط لازم - رسمی و غیر رسمی - برای انتصاب به این مقام و جای گرفتن در مسند قضات چیست؟ قضات چگونه انتخاب می‌شوند و چه کسانی در انتخاب آنها شرکت دارند؟ قضات چگونه قاضی بودن را فرامی‌گیرند؟ قضات چگونه تربیت می‌شوند و چه زمانی باید مسند قضاوت را ترک کنند؟

ویژگی سوابق قضات فدرال

آمریکایی‌ها بر این باورند که افرادی که در ساده‌ترین شرایط به دنیا می‌آیند (مانند آبراهام لینکلن) می‌توانند روزی به ریاست جمهوری ایالات متحده، یا لاقلاً مقام قضاوت در آمریکا برسند. مانند همه افسانه‌ها، این گفته نیز رنگی از حقیقت دارد. در عمل، هر کسی می‌تواند به مقام برجسته دولتی برسد، و می‌توان افرادی را به عنوان شاهد مثال زد که با داشتن سوابق نه چندان امیدبخش، به اوج قدرت دست یافته‌اند. به هر جهت، قضات فدرال آمریکا، مانند سایر مقامات دولتی و رهبران صنعت و تجارت، نوعاً به اقبال متوسط و متوسط بالایی جامعه تعلق دارند.

قضات منطقه

اطلاعاتی در مورد پیشینه قضات فدرال منطقه هیچگاه در ۲۱۰ سال گذشته جمع‌آوری نشده، اما درباره قضاتی که در چندین ساله گذشته خدمت کرده‌اند، دانستنی‌های زیادی وجود دارد.

قبل از تصدی مسند قضاوت فدرال،

تعداد زیادی از قضات در سطح ایالتی یا محلی به انجام وظیفه مشغول بوده‌اند. تعداد کثیری هم یا در زمینه‌های سیاسی فعالیت داشته‌اند و یا در شرکت‌های حقوقی متوسط و بزرگ به کار اشتغال داشته‌اند. آن دسته از قضاتی که در شرکت‌های کوچک حقوقی و یا در هیئت‌های علمی به استادی مشغول بوده‌اند، کم جمعیت‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند.

پیشینه تحصیلی قضات، نشان دهنده ماهیت استعداد درونی آنها است. آنها همه فارغ التحصیل دانشگاه هستند؛ تقریباً نیمی از آنها برای دریافت کارشناسی ارشد و یا مدرک حقوق خود در رشته حقوق، یا به گران‌ترین و برترین دانشگاه‌های آیوی لیگ یا به سایر دانشگاه‌های خصوصی رفته‌اند. قضات به لحاظ "توارث شغلی" هم با سایر افراد جامعه تفاوت دارند - یعنی قضات به خانواده‌هایی تعلق دارند که دارای سنت قضایی و خدمات دولتی هستند.

هر چند ۵۱ درصد از جمعیت آمریکا را زنان تشکیل می‌دهند، قضات منحصراً مرد بوده‌اند. تازمان ریاست جمهوری جیمی کارتر (۸۱-۱۹۷۷)، کمتر از دو درصد از قضات منطقه‌ای زن بودند، و با آگاهی کامل برای تغییر این پدیده، تنها ۱۴٫۴ درصد از قضاتی که کارتر منصوب کرد را زنان تشکیل می‌دادند. در مسند قضاوت، اقلیت‌های نژادی هم حضور کم‌تری داشته‌اند، نه تنها در مورد تعداد کل قضات، بلکه در ارتباط با کل جمعیت. تا زمان حال، تنها جیمی کارتر بود که تعداد قابل ملاحظه‌ای از غیر آمریکایی اصل‌ها را به مسند قضات فدرال گسیل داشت - بیش از ۲۱ درصد. طی دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳) تغییر فاحشی

منصوب شدند، بیش از هر رئیس جمهوری دیگری، از سوی کلینتون بود. پرزیدنت جورج دبلیو. بوش نیز تعهد خود را نسبت به چندگونگی جنسیتی و نژادی نشان داده است. تقریباً یک سوم از افراد منصوب در دادگاه‌های منطقه‌ای از سوی وی، "غیر سنتی" - زن و اقلیت - بوده‌اند.

قضات دیوان عالی

از سال ۱۷۸۹، ۱۰۶ مرد و دو زن بر مسند قضاوت بالاترین مرجع قانونی آمریکا نشسته‌اند. با این که شاید ۱۰ درصد از قضات دیوان عالی از خانواده‌های معمولی بوده‌اند، اکثر آنها به خانواده‌های فعال در سیاست تعلق داشته‌اند، و یک سوم هم با حقوق دانان و خانواده‌هایی که خدمت قضایی جزئی از سنت خانواده بوده، خویشاوندی داشته‌اند.

تا دهه ۱۹۶۰، دیوان عالی منحصرأ از مردان سفید پوست تشکیل می‌شد، اما در سال ۱۹۶۷، پرزیدنت لیندون جانسون، ترگود مارشال را به عنوان اولین قاضی آفریقایی آمریکایی تبار دیوان عالی منصوب نمود. در زمان بازنشستگی مارشال در سال ۱۹۹۱ بازنشسته شد، پرزیدنت جورج اچ. دبلیو. بوش، پدر پرزیدنت جورج دبلیو. بوش، جای او را به کلرنس توماس، یک آفریقایی آمریکایی تبار دیگر سپرد. در سال ۱۹۸۱، هنگامی که پرزیدنت رونالد ریگان، ساندرادی اوکانر را به عنوان یکی از قضات دیوان عالی منصوب کرد، مانع جنسیت نیز برطرف گردید، و ۱۳ سال بعد، روت بیدر گینزبورگ نیز به او پیوست.

در مورد اشتغالات غیر سیاسی قضات دیوان عالی این که، هر ۱۰۸ تن

صورت گرفت. در شش سال اول ریاست جمهوری او، ۴۹ درصد از قضاتی که او به کارمنصوب نمود، یا زن و یا از اقلیت‌ها بودند.

حدود ۹ تن از ۱۰ قاضی منطقه‌ای به همان حزبی تعلق داشته‌اند که رئیس جمهوری به آن متعلق بوده، و تقریباً ۶۰ درصد از آنان دارای سابقه فعالیت‌های حزبی هستند.

قضات به طور نمونه در زمان انتصاب ۴۹ ساله هستند. تغییر متوسط سنی در دوران کار رئیس جمهورهای مختلف، چندان نبوده و در این سال‌ها با روی کار آمدن دولت‌های مختلف گرایش قابل ملاحظه‌ای صورت نگرفته است.

قضات دادگاه‌های استیناف

قضات دادگاه‌های استیناف بیش از همتایان خود در مسند قضاوت محاکمات، دارای تجربه در زمینه قضایی هستند، و آنها هم از دانشگاه‌های خصوصی یا دانشگاه‌های برتر آیوی لیگ فارغ التحصیل شده‌اند.

در چارچوب وابستگی‌های سیاسی حزبی، تفاوت اندکی میان انتصاب قضات در دادگاه‌های عادی و دادگاه‌های استیناف وجود دارد. اما قضات دادگاه‌های استیناف گویا در احزاب مربوطه خود فعالیت بیشتری نسبت به قضات دادگاه‌های بدوی دارند.

ابتکار کلینتون در ترکیب دقیق تر مسند قضاوت، نشان می‌دهد که موضوع جنسیت و نژاد در صف قضات دادگاه‌های استیناف هم مطرح بوده است. یک سوم از قضاتی که او منصوب کرد، زن بودند، و بیشترین تعداد قضات آفریقایی آمریکایی، هیسپانیک، و آسیایی که به مسند قضاوت

آنان تحصیلات حقوقی داشته و در زندگی کاری خود، به نحوی با حقوق و کاربرد آن در ارتباط بوده اند. با این که نیمی از آنها قبل از آغاز کار خود در دیوان عالی در مسند قضاوت خدمت کرده بودند، تنها ۲۲ درصد درست قبل از انتصاب خود، دارای تجارب قضایی فدرال یا ایالتی، بوده اند. آنها نیز مانند همکاران خود در دادگاه‌های بدوی فدرال، از متوسط آمریکایی‌ها بیشتر در فعالیت‌های سیاسی بوده، و بسیاری از آنها عملاً دارای طرز فکر و موضع‌گیری سیاسی رئیس جمهوری هستند که آنها را منصوب می‌کند.

شرایط صلاحیت قضات فدرال

به رغم فقدان شرایط رسمی صلاحیت برای قضات فدرال، شرایط غیر رسمی صلاحیت آنها به طور مبسوطی تعریف شده است.

شرایط رسمی صلاحیت

هیچ گونه شرایطی برای تعیین صلاحیت خدمت در دیوان عالی یا دادگاه‌های بدوی فدرال در قانون اساسی و سایر قوانین تصریح نگردیده است. در قانون اساسی چنین آمده است، "قوه قضاییه ایالات متحده به دیوان عالی سپرده می‌شود" و نیز به هر دادگاه بدوی فدرال دیگری که کنگره تعیین نماید (ماده ۱ اصل سوم) و رئیس جمهوری "با پیشنهاد و موافقت سنا، قضات دیوان عالی را منصوب می‌کند" (ماده ۲ اصل دوم). کنگره همین نحوه گزینش را برای دادگاه‌های استیناف و دادگاه‌های عادی هم در پیش گرفته است. آزمونی وجود ندارد، حداقل سن مطرح نیست، و تصریح نشده که قضات باید شهروندان متولد یا قانوناً ساکن در ایالات متحده باشند، و حتی شرط

شرایط غیر رسمی صلاحیت

حداقل چهار عامل مهم، اما غیر رسمی، تعیین کننده فردی هستند که در آمریکا بر مسند قضاوت می‌نشینند: قابلیت حرفه‌ای، صلاحیت سیاسی، گزینش خود، و عنصر شانس و اقبال.

قابلیت حرفه‌ای: هر چند نامزدهای مقام قضاوت در آمریکا نباید لزماً وکیل دادگستری باشند، روال بر این است که وکلایی به این مقام منصوب می‌شوند که به لحاظ حرفه‌ای متمایز باشند. با این که طبق مقررات سیاسی، رئیس جمهوری مجاز است به پاس خدمات یکی از یاران خود، مسند قضاوت را به او بسپارد، طبق سنت انتظار می‌رود قاضی آینده از وجهه خوبی در وظایف حرفه‌ای خود برخوردار باشد، و صعود از دادگاه عادی به دادگاه استیناف و نهایتاً دیوان عالی، در گروهی قابلیت‌های هرچه برجسته تر در زمینه کار حرفه‌ای است.

صلاحیت سیاسی: غالب نامزدهای مقام قضاوت دارای سابقه فعالیت سیاسی هستند و این به دو دلیل است. اول این که، کار قضاوت هنوز تا اندازه‌ای وابسته به حمایت نظام سیاسی است؛ افرادی که به حزب خدمت کرده اند احتمال بیشتری می‌رود که به پاس خدماتشان از یک پست فدرال برخوردار شوند تا کسانی که خدمتی به حزب ارائه نداده اند. دوم این که، داشتن سوابق فعالیت سیاسی برای قاضی آینده ضروری است، در غیر این صورت راه

عمال سیاسی، صورت می‌گیرد. بنا به رسم رایج، نوعی کنترل امنیتی از سوی اداره تحقیقات فدرال (FBI)، یکی از شاخه‌های وزارت دادگستری، انجام می‌شود. بعد از این که نامزدها به عموم مردم معرفی شدند، گروه‌های مختلف ذینفع که با انتصاب فردی خاص از منافع برخوردار یا محروم می‌شوند، ممکن است جهت انتصاب یا عدم انتصاب او به رایزنی مشغول شوند. صلاحیت نامزد از طرف کمیته کانون وکلای آمریکا نیز باید مورد تأیید قرار بگیرد. نام نامزد به کمیته قضایی سنا ارسال می‌شود، که تحقیقاتی در مورد مناسب بودن او برای این پست انجام می‌دهد. در صورتی که رأی کمیته مثبت بود، نام فرد پیشنهاد شده به صحن مجلس سنا فرستاده شده و در آن جا با رأی گیری و کسب اکثریت آراء، قبول یا رد می‌شود.

رئیس جمهوری

در چارچوب قوانین، رئیس جمهوری کلیه نامزدهای مناصب قضایی را معرفی می‌کند، اما از لحاظ تاریخی رئیس جمهوری بیشتر در انتصاب قضات دیوان عالی فعال بوده تا انتصاب قضات دادگاه‌های پایین تر. و این به دو دلیل عمده است.

اول این که، انتصابات دیوان عالی از نظر رئیس جمهوری - و همین طور عموم مردم - کلاً و به لحاظ سیاسی از اهمیت بیشتری نسبت به دادگاه‌های پایین تر برخوردار هستند. رؤسای جمهوری معمولاً با انتصاب قضات دیوان عالی موقعیت سیاسی خود و دولت خود را تحکیم می‌کنند. برای مثال، در دوره بحران اقتصادی قبل از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، پرزیدنت فرانکلین دی. روزولت که از

دیگری نیست که نامزدی مقام قضاوت مورد توجه رئیس جمهوری، سناتورها، یا رهبران محلی حزب که اسامی نامزدها را تهیه می‌کنند، قرار بگیرد.

گزینش خود: بعضی ممکن است ابراز تمایل علنی برای کسب مقام قضاوت را دور از وقار یا دور از طبیعت قضایی تلقی کنند، با این حال، کسانی هستند که خود دست به کار شده و در جهت ترتیب دادن تبلیغات برای خود یا حداقل مطرح نمودن نام خود برای به عهده گرفتن وظیفه قضاوت، فعالیت می‌کنند. زیاد نیستند کسانی که فعالانه در پی انتصاب بودن را تأیید کنند، با این حال، حکایاتی مبنی بر این که وکلای دعاوی به گونه‌ای خود را مطرح می‌کنند که به محض پیدا شدن مسند خالی نام آنها رو بیاید، وجود دارد.

عنصر بخت و اقبال: در انتصابات قضایی، عامل شانس و تصادف عملاً نقش قابل ملاحظه‌ای دارد. عضویت در حزب مناسب، و در زمان مناسب، و یا در موقع مناسب مورد ملاحظه صاحبان قدرت قرار گرفتن، به اندازه پیشینه حرفه‌ای شخص دارای اهمیت است.

فرایند گزینش فدرال و شرکت کنندگان در این گزینش

چارچوب گزینش قضایی، برای کلیه قضات فدرال یکسان است، هرچند نقش شرکت کنندگان بر حسب مرتبه کار قضاوت، تفاوت می‌کند. معرفی همه افراد توسط رئیس جمهوری و بعد از مشاوره ضروری با کارمندان کاخ سفید، دفتر دادستان کل، بعضی سناتورها، و سایر

اند. به این رسم، تکریم و پذیرش سناتور اطلاق می‌شود و بخشی از فرایند انتصاب قضات منطقه‌ای هم محسوب می‌گردد. طبق همین رسم، کمیته قضایی مجلس سنا، از آن دسته از سناتورهای عضو در حزب رئیس جمهوری که اهل شهر زادگاه نامزد نیز هستند، می‌خواهد نظر خود را درمورد نامزدی مربوط ابراز کنند. این سناتورها در ابراز نظر خود درباره یک نامزدی خاص، دارای اختیار و تو کردن فرد هم هستند. فرایند تکریم و پذیرش سناتور در مورد انتصابات دادگاه‌های استیناف کاربرد ندارد، با این حال مرسوم است که رؤسای جمهوری، احترام سناتورهای هم حزب خود را که از ایالات دیگر در انتصاب قضات دادگاه‌های استیناف اعمال نظر می‌کنند، حفظ کنند.

حزب دموکرات بود، با انتصاب هرلان فیسک استون، از حزب جمهوری خواه به مقام یکی از قضات دیوان عالی، بر اتحاد ملی تأکید گذاشت. در سال ۱۹۶۹، پرزیدنت ریچارد نیکسون با انتصاب وارن برگر محافظه کار، تعهد خود برای استقرار "نظم و قانون" را به جای آورد. و پرزیدنت رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱، برای بهبود وجهه خود که به عنوان مخالف نهضت زنان شهرت یافته بود، اولین رئیس جمهوری بود که یک زن را در میان قضات دیوان عالی جای داد.

علت دیگر که رؤسای جمهوری ترجیح می‌دهند توجه بیشتری به انتصابات دیوان عالی نشان دهند تا به انتصابات دادگاه‌های استیناف این است که طبق سنت، سناتورها و رهبران محلی احزاب مجاز به اعمال نفوذ در انتصاب قضات دادگاه‌های پایین تر بوده



پرزیدنت لیندون بی جانسون، راست، اولین عضو آمریکایی آفریقایی تبار دیوان عالی، تورگود مارشال، چپ تصویر، را در ۱۹۶۷ منصوب کرد.

وزارت دادگستری

واقع شوند.

رهبران ایالتی و محلی حزب

رهبران محلی حزب دخالت مختصری در انتصاب قضات دیوان عالی دارند، در این خصوص امتیازات رئیس جمهوری می‌چربد، و نقش چندانی نیز در انتخاب قضات دادگاه‌های استیناف ندارند. با این حال، در تعیین قضات دادگاه‌های عادی تأثیر زیادی دارند، به ویژه هنگامی که انتصابات در ایالتی باشد که سناتور آن با رئیس جمهوری هم حزب هستند. در این گونه موارد، رئیس جمهوری بیشتر تمایل دارد با رهبران محلی حزب خودش مشورت نماید تا با سناتورهای ایالت.

گروه‌های ذینفع

تعدادی از گروه‌های ذینفع در ایالات متحده که معرف طیف کامل سیاسی از چپ، تا راست هستند، غالباً بر له یا علیه نامزدهای قوه قضاییه رایزنی می‌کنند. رهبران این گروه‌ها - گروه‌های طرفدار آزادی‌های مدنی، گروه‌های تجاری، گروه‌های متشکل کارگری، گروه‌های طرفدار حقوق مدنی - هنگامی که با نامزدی روبرو می‌شوند که ارزش‌های سیاسی و اجتماعی متفاوتی نسبت به آنان دارد، بدون تعارف از رئیس جمهوری درخواست می‌کنند از حمایت از او خودداری کند، و یا با رایزنی از سنا می‌خواهند تا از نامزدتوری فردی که آنها قبول دارند، حمایت به عمل آورد. گروه‌های ذینفع، در کلیه سطوح قوه قضاییه فدرال، بر له یا علیه نامزدها به رایزنی می‌پردازند.

برای یاری به رئیس جمهوری و کاخ سفید در امر انتصاب و گزینش مقامات قوه قضاییه، دو تن از افراد مهمی که خود توسط رئیس جمهوری منصوب شده اند، نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کنند - دادستان کل ایالات متحده و معاون دادستان کل. اولین کار، جستجو برای یافتن نامزدهای مناسب مناصب قضاوت و یافتن افرادی مطابق با ضوابط رئیس جمهوری است. وقتی نام چند نفر تعیین گشت، کارمندان وزارت دادگستری سوابق و زمینه‌های افراد مورد نظر را تحت بررسی دقیق قرار می‌دهند. آنها ممکن است درخواست تحقیقات مفصل تری هم از FBI درباره شخصیت و پیشینه این افراد بکنند؛ آنها معمولاً کلیه مقالات و سخنرانی‌های نامزدها را مورد توجه و بررسی قرار داده و ارزیابی او از احکام قضات را مطالعه می‌کنند؛ آنها از طریق رهبران محلی حزب درمورد وفاداری فرد مورد نظر به اهداف حزب و هماهنگی با مواضع سیاست عمومی رئیس جمهوری، تحقیق می‌کنند.

در مورد انتصاب قضات دادگاه‌های منطقه ای، که سناتورهای همشهری آنها، نام‌هایی را مطرح می‌کنند، عملکرد وزارت دادگستری بیشتر جنبه کنترل و بازرسی دارد. صرف نظر از این که اسامی چه افرادی مطرح می‌گردد، اولین وظیفه وزارت دادگستری ارزیابی صلاحیت‌های فردی، حرفه ای، و سیاسی نامزدهاست. در انجام این وظایف، وزارت خانه ممکن است همکاری نزدیکی با کارمندان کاخ سفید و سناتورهایی که در معرفی نامزدها دخیل بوده اند، برقرار نماید، و نیز با رهبران حزب که مایلند در انتخاب نامزدها مؤثر



کلیه نامزدهای قضایی
فدرال توسط رئیس
جمهوری منصوب می‌شوند
ولی سناتورهای خاص
و رهبران حزبی محلی
معمولاً نفوذ زیادی در
مورد انتصاب دادگاه‌های
عادی دارند. تصویر
فوق، دو قاضی دادگاه‌های
منطقه‌ای ایالات متحده
ریاست مراسم اعطای
تابعیت در ایالات نیویورک
را عهده دارند. تصویر
وسط، پرزیدنت جورج
دبلیو بوش به قضات فدرال
انتصابی خود تبریک
می‌گوید. تصویر پایین،
کونستانس بیکر مالی،
قاضی ارشد، تصویر
راست، دادگاه ناحیه‌ای
ایالات متحده در ناحیه
جنوبی نیویورک در یک
جلسه مباحثه سخن می‌گوید.



کانون وکلای آمریکا (ABA)

مجلس سنا

آخرین مرحله در روند انتصاب مقامات قضایی، کسب اکثریت آرای مجلس سنا است. در مورد نقش تعیین کننده سنا، به لحاظ تاریخی دو دیدگاه وجود دارد. رؤسای جمهوری از زمان جورج واشنگتن و معدودی از صاحب نظران معتقد هستند که موضع گیری سنا باید هماهنگ با انتخاب رئیس جمهوری باشد، مگر در مواردی که دلایلی متقن برای عکس آن موجود باشد. دسته دیگر صاحب نظران و غالب سناتورها عقیده دارند که سنا حق و وظیفه دارد که در مورد تأیید نامزدها رأسا تصمیم بگیرد. در عمل، بسته به سطح قضایی مطرح، نقش سنا در فرایند تأیید قضایی متغیر است.

در مورد قضات منطقه ای، اصل تکریم و پذیرش سناتور قابل اجرا است. به این معنی که اگر نامزدی که از سوی رئیس جمهوری معرفی می شود از نظر سناتورهای هم حزب رئیس جمهوری در ایالتی که منصوب می شود، پذیرفته باشد، سنا از تأیید نامزدی او ابراز خوشوقتی می کند. انتصابات دادگاه های استیناف، مشمول اصل تکریم و پذیرش سناتور نمی شود، زیرا پست های خالی بیشتر از ایالت های یک یا دو سناتور است. اما سناتورهای هر ایالتی که دارای پست خالی است معمولاً اسامی نامزدهای احتمالی را تسلیم رئیس جمهوری می کنند. یکی از قوانین غیر مکتوب این است که هر یک از ایالات باید دارای یک قاضی در حوزه دادگاه استیناف باشد. مادامی که مقررات رعایت شود و نامزدی که رئیس جمهوری معرفی می کند واجد شرایط لازم بوده و از صلاحیت رضایت بخشی برخوردار باشد، سنا در کل، با پیشنهاد رئیس قوه مجریه

کمیته قضایی فدرال ABA بیش از پنج دهه دارای نقش تعیین کننده ای در ارزیابی صلاحیت حرفه ای نامزدهای پست های فدرال در مسند قضاوت بوده است. این کمیته، که ۱۵ عضو آن نماینده همه حوزه ها هستند، نامزدها را بر مبنای سه ضابطه مورد ارزیابی قرار می دهد: خلق و خوی قضایی، قابلیت های حرفه ای، و صداقت. نامزدی که از سوی کمیته قبول شود، "دارای صلاحیت" یا "با صلاحیت" نامیده می شود و در صورتی که مورد پذیرش قرار نگردد به او برچسب "عدم صلاحیت" زده می شود.

کمیته قضایی سنا

طبق قوانین مجلس سنا، کمیته قضایی آن همه نامزدهای مسند قضایی فدرال را باید مورد بررسی قرار داده و به مجلس پیشنهادات خود را در مورد آنها ارائه دهد. بنابراین، نقش آن کنترل افرادی است که به عنوان نامزد معرفی شده اند، و نه اعلام و پیشنهاد اسامی افرادی خاص. کمیته، جلسات استماع در مورد همه نامزدها برگزار می کند که طی آن شهادت افراد مختلف شنیده و تصمیماتی پشت درهای بسته گرفته می شود. جلسات استماع برای بررسی نامزدهای دادگاه های منطقه ای تا حدودی صوری انجام می شود زیرا به دلیل رعایت اصل تکریم و پذیرش سناتور، کاملاً مشخص است که نامزد از سوی سنا پذیرفته خواهد شد یا خیر. به هر جهت، برای نامزدهای دادگاه های استیناف - و قطعاً در مورد انتصابات دیوان عالی - جلسات استماع این کمیته روندی بسیار جدی را طی می کند.

موافقت می‌کند.

تمام این مقدمات، که گاهاً "جامعه‌پذیری تدارکاتی" نامیده می‌شود، غالب قضات تازه کار در آمریکا هنوز راه زیادی را برای قاضی شدن باید طی کنند.

نه تنها در ایالات متحده فقدان روال آموزش رسمی برای حرفه قضات وجود دارد، بلکه فرض بر این است که بعد از ده دوازده سال انجام وظیفه در حرفه وکالت، فرد تجربه کافی برای کسب مقام قضات را به دست می‌آورد. اما برعکس، قاضی شدن در آمریکا مستلزم جامعه‌پذیری تازه کاران (یادگیری کوتاه مدت و انطباق با نقش جدید) و جامعه‌پذیری حرفه‌ای (سال‌ها کارآموزی) است.

افرادی که تازه به قضات در دادگاه منصوب می‌شوند، ممکن است وکلایی دست اول بوده و در چندین حوزه کار وکالت که آموزش دیده اند متبحر باشند. اما به منزله قاضی، انتظار می‌رود در مورد همه حوزه‌ها تخصص داشته، و در انجام وظایف خود که ارتباطی به کار وکالت ندارد، متعهد باشند (مثلاً صدور حکم)، انبوهی کارهای اداری به آنها محول می‌شود که تجربه قبلی در مورد آن ندارند (مانند تهیه خلاصه و ثبت صدها پرونده حقوقی).

در سطح دادگاه‌های استیناف هم باید یک دوره جامعه‌پذیری تازه کاران را گذرانند - علی‌رغم تجربیات قبلی قضات دادگاه‌های سیار - و البته قضات سابق دادگاه‌های عادی این دوران انتقالی را راحت‌تر سپری می‌کنند. در دوران انتقال، قضات دادگاه‌های سیار کمتر از همکاران با تجربه‌تر خود در حین دادرسی صحبت می‌کنند. آنها برای مکتوب نمودن نظرات خود به وقت بیشتری نیاز دارند، بیشتر در مقابل همکاران ارشد خود تسلیم می‌شوند، و

در صورتی که در مورد صلاحیت نامزدی برای تصاحب مقام قضات دادگاه عالی توافق لازم حاصل نگردد، سنا در برابر نظر رئیس جمهوری مقاومت می‌کند. از سال ۱۷۸۹، رؤسای جمهوری نام ۱۴۴ تن از نامزدهای دیوان عالی را پیوسته برای تأیید به سنا ارسال داشته‌اند. از این تعداد، ۳۰ تن یارده شده‌اند و یا تصمیم‌گیری در مورد آنها "به‌طور نامحدود معوق" شده، و یا رئیس جمهور اسامی آنها را پس گرفته است. به این ترتیب، رؤسای جمهوری در ۷۹ درصد از اوقات موفق بوده‌اند، و گویا میزان موفقیت آنها رو به افزایش نیز بوده است زیرا در قرن نوزدهم، سنا یک سوم از نامزدهای معرفی شده از سوی رؤسای جمهوری را رد کرده بود. آمار نشان می‌دهد هنگامی که نامزد مربوطه دارای پیشینه‌ای بحث‌انگیز نباشد و در سیاست موضع میانه‌رو داشته باشد و کنترل سنا در دست حزب رئیس جمهوری بوده و با لاقط اکثریت نمایندگان با ارزش‌های پایه او هم سو باشند، رؤسای جمهوری برای گرفتن تأیید برای نامزدهایی که جهت دیوان عالی معرفی می‌کنند، موفقیت بیشتری به دست می‌آورند.

فرایند جامعه‌پذیری در قضات

قضات آینده، در دانشگاه و دانشکده حقوق، علاوه بر دانش بنیادی حقوق، مهارت‌هایی برای تحلیل هر چه بهتر مسائل و برقراری ارتباط کسب می‌کنند. بعد از یکی دو دهه کار حقوقی، قضات آینده مسائل بسیاری درباره چگونگی کار دادگاه‌ها و نقش قانون می‌آموزند و در چندین حوزه قانونی تخصص پیدا می‌کنند. به رغم

یاد در دوره‌ای از بی‌تصمیمی به سر می‌برند. فرایند آموختن برای قضات تازه وارد دیوان عالی از این هم دشوارتر است. قضات تازه دیوان عالی، مانند قضات تازه وارد دادگاه‌های استیناف، در برابر همکاران ارشد خود تسلیم هستند، کمتر عقاید مخالف خود را مکتوب می‌کنند، و تا حدی دچار دودلی می‌شوند. قضات تازه دیوان عالی ممکن است از همکاران خود در دادگاه بدوی تجربه بیشتری داشته باشند، اما از آن‌جا که دیوان عالی درگیر سیاست‌های گسترده قضایی است – مانند مخالفت با اشتباهات دادگاه‌های استیناف و اجرای مقررات در محاکمات – ممکن است نتیجه عدم تصمیم‌گیری تازه واردها محسوب شود.

اهمیت فرایند جامعه‌پذیری در عملکرد نظام حقوقی-قانونی آمریکا چیست؟ نخست واسطه‌های جامعه‌پذیری که در اختیار قضات تازه کار هستند باعث می‌شود نظام به نرمی و با کمترین اتلاف وقت حرکت کند. اگر قضات تازه کار از همکاران با تجربه خود جدا می‌شدند، به زمان بیشتری برای آموختن نکات ظریف حرفه خود نیاز پیدا می‌کردند و احتمالاً در دادخواهی‌ها اشتباهات زیادی رخ می‌داد.

دوم این که، نظام قادر است جامعه‌پذیری خود را تأمین نماید – یعنی قضات مسن‌تر و با تجربه‌تر به قضات تازه کار آموزش می‌دهند – این مانند چسبی است که نظام را متصل به هم حفظ می‌کند. این امر موجب می‌شود که ارزش‌ها، اقدامات و موضع‌گیری قضایی یک نسل از قضات به نسل دیگر منتقل گردد. این امر موجب بخشیدن تداوم و پیوستگی به نظامی می‌شود که می‌بایست یک جهان پر از هرج و مرج و درهم را اداره نماید.

بازنشستگی و برکناری قضات

قضات زمانی از انجام وظایف خود باز می‌ایستند که یا به انتخاب خود بازنشسته شوند و یا به علت بیماری یا مرگ از ادامه کار باز مانند، و یا زمانی که از سوی سایرین در معرض اقدامات انضباطی قرار بگیرند.

با در نظر گرفتن نیاز قضات فدرال به جامعه‌پذیری فردی و حرفه‌ای، آنها برای یادگیری به کجا باید مراجعه کنند؟ قضات دادگاه‌های استیناف و همکاری آنها در دادگاه‌های عادی، بیشتر آموزش خود را از طریق همکاران ارشد و پرتجربه‌تر خود در مسند قضاوت، تأمین می‌کنند – مخصوصاً قاضی اصلی دادگاه سیار یا منطقه‌ای. به همین شکل، در دیوان عالی هم، قضات ارشد، غالباً قاضی رئیس دیوان عالی، نقش عمده‌ای در منتقل کردن مقررات اساسی و ارزش‌های دادگاه به قاضی تازه کار دارد. سمینارهای آموزشی که از سوی مرکز قضایی فدرال برای قضاتی که به تازگی انتصاب شده‌اند، برگزار می‌شود نیز نقش مهمی در آموزش و جامعه‌پذیری قضات تازه کار دارد. هر چند برخی از این سمینارها را متخصصان خارج از حیطه قضاوت اداره می‌کنند – کارشناسان موضوعات خاص در دانشکده‌های حقوق

اقدام انضباطی علیه قضات فدرال

کلیه قضات فدرال که طبق اصل سوم قانون اساسی به مقام خود منصوب می‌شوند، به کار خود تا زمانی که "رفتار خوب" خود را ادامه دهند می‌مانند، به این معنا که در این منصب به طور دائم العمر مانده یا خود قصد کنار رفتن می‌کنند. تنها راه برکنار ساختن آنها از مسند قضاوت، استیضاح (از سوی مجلس نمایندگان) و محکومیت از سوی مجلس سنا است. در انطباق با ملزومات قانون اساسی (در خصوص قضات دیوان عالی) و استانداردهای قانونگذاری (در خصوص قضات دادگاه‌های استیناف و دادگاه‌های عادی)، استیضاح ممکن است به دلیل "خیانت، رشوه و سایر جرایم سنگین و خلاف‌ها" صورت بگیرد. محاکمه قضاتی که متهم می‌شوند در سنا برگزار می‌گردد، که با رأی دو سوم از اعضای حاضر محکوم می‌شوند.

از سال ۱۷۸۹ تا به حال، مجلس نمایندگان تنها ۱۳ تن از قضات را استیضاح کرده است - و همین تعداد نیز از قضات، قبل از اقدام قانونی، خود استعفا داده اند. از این ۱۳ پرونده، تنها سه پرونده منجر به محکومیت گردید که متعاقب آن، قضات برکنار شدند.

هر چند ارتکاب قطعی جرم از سوی کسانی که بر مسند قضاوت می‌نشینند نادر است، وجود نکات ابهام در رفتار سوء، می‌تواند قضات را در مرز میان رفتار قابل قبول و رفتار مجرمانه قرار دهد. با قضات فدرالی که پرونده‌ای را علی رغم مغایرت با منافع ملی رسیدگی می‌کنند، آنانی که مدام رفتاری جانبدارانه در دادگاه دارند، و قضاتی که خوی و عادات شخصیت آنها بر انجام وظیفه شان در دادگاه اثر نامناسب

دارد، چگونه باید برخورد شود؟ از لحاظ تاریخی، در این گونه موارد به غیر از توبیخ اندکی از طرف همکاران، اقدام دیگری صورت نگرفته است. در دهه‌های اخیر، تمهیداتی برای انضباط قضات در نظر گرفته شده است.

در ۱ اکتبر سال ۱۹۸۰، کنگره مصوبه تازه‌ای را ارائه کرد موسوم به مصوبه اصلاح شورای قضایی و رفتار و عدم صلاحیت قضایی، که دارای دو بخش مجزا است. در بخش اول، به شورای قضایی هر حوزه قضایی، متشکل از قضات دادگاه‌های استیناف و قضات دادگاه‌های عادی به ریاست قاضی اصلی حوزه قضایی، اختیار داده می‌شود که برای اجرای مؤثر و سریع عدالت در حوزه قضایی مربوط، دستورات لازم و مناسب داده شود. بخش دوم مصوبه، حاوی روند شکایت قانونی از قضات است. خلاصه این که، طرف صدمه دیده مجاز است یک شکایت کتبی با کمک منشی دادگاه استیناف، تنظیم نماید. سپس قاضی اصلی به بررسی اتهام می‌پردازد و در صورتی که بی اساس باشد یا به دلایل گوناگون دیگر، آن را رد می‌کند. در صورتی که شکایت معتبر باشد، قاضی اصلی یک کمیته تحقیق تعیین می‌کند که متشکل از خود او و تعداد مساوی قضات دادگاه‌های عادی و دادگاه‌های سیار است. بعد از رسیدگی به پرونده، کمیته به شورا گزارش می‌دهد، که در این صورت گزینه‌های متفاوتی مطرح می‌گردد: قاضی ممکن است بی گناه تشخیص داده شود؛ اگر متخلف یک قاضی امور ورشکستگی باشد، برکنار می‌گردد؛ اگر قاضی اصل سومی‌باشد، در معرض توبیخ خصوصی یا علنی قرار می‌گیرد، یا از او خواسته می‌شود داوطلبانه استعفا دهد، و یا ممنوع

القضاوت می‌گردد.

علاوه بر این، کنگره آنها را در عوض باز نشسته شدن، مجاز به استفاده از وضعیت پیش کسوت بودن ارشدیت نموده است. در مقابل کاهش حجم کار، آنها مجاز هستند مقام، کارمندان - و با درجه یکسان اهمیت - وجهه خود را به عنوان یک قاضی فعال حفظ نمایند.

به هر جهت، برکناری قضات اصل سوم مجاز نیست؛ و تنها راه حل، توسل به استیضاح است. اگر شورا تشخیص دهد که زمینه برای استیضاح مناسب است، به اطلاع کنفرانس قضایی رسانده می‌شود، که آن نیز پرونده را برای ملاحظه، به مجلس نمایندگان ارجاع می‌دهد.

عدم توانایی قضات فدرال

قضات غالباً طوری زمان بندی می‌کنند که استعفاي آنها مصادف با ریاست جمهوری فردی هم حزب با آنها باشد که به این ترتیب، فردی که جایگزین آنها خواهد شد موضع گیری سیاسی و قضایی مشابهی داشته باشد. در پژوهشی متعلق به سال ۱۹۹۰، معلوم شد که به ویژه از سال ۱۹۵۴، میزان بازنشستگی/استعفاي قضات، به شدت تحت تأثیر ملاحظات سیاسی/ایدئولوژیک بوده، و با جانبداری از حزب ارتباط نزدیک داشته است، و این نشان می‌دهد که بسیاری از حقوقدانان خود را بخشی از پیوند سیاسی میان مردم، فرایند انتصاب به مقام قضاوت، و تصمیمات بعدی قضات تلقی می‌کنند.

شاید مشکل تر از برکناری قضات به دلیل رفتار سوء، برکناری قضاتی باشد که به علت کهولت سن و ضعف بیش از حد موفق نمی‌شوند وظایف خود را به طور مؤثر انجام دهند. کنگره تا حد موفقیت آمیزی کوشش کرده است با در نظر گرفتن تمهیدات مالی جذاب، قضات مسن را به بازنشستگی تشویق کند. از سال ۱۹۸۴، به قضات فدرال اجازه داده شده با صد درصد میزان حقوق و مزایای خود، طبق قانون ۸۰، بازنشسته شوند؛ به این معنی که زمانی که حاصل جمع سن آنان و تعداد سال‌هایی که بر مسند قضاوت گذرانده اند، به ۸۰ برسد.

شرایط صلاحیت و پیشینه قضات ایالتی

هر چند در کل جمعیت آمریکا درصد زنان کمی بیشتر از مردان است، و به رغم افزایش تعداد زنان در عرصه حقوق، در چند دهه گذشته، تعداد زنان در مسند قضاوت هنوز کمتر از مردان است. آن دسته از زنان حقوقدان که در سطح ایالت خدمت می‌کنند بیشتر در دادگاه‌های ایالتی حضور دارند و نه در دیوان عالی، هر چند این آمار از ایالت به ایالت متفاوت است. در اواسط دهه ۱۹۹۰، فقط حدود ۱۴ درصد از کل قضات ایالتی زن، و ۶ درصد آفریقایی آمریکایی تبار، هیسپانیک و یا آسیایی آمریکایی تبار بودند.

قضات ایالتی، مانند هم‌تایان فدرال خود، عموماً در منطقه‌ای که بزرگ شده و تحصیلات خود را گذرانده اند باقی می‌مانند. حدود سه چهارم از قضات ایالتی در همان ایالتی متولد شده اند که مشغول به خدمت هستند، و کمتر از یک سوم از آنان برای دریافت مدرک کارشناسی یا مدارک تخصصی حقوق، ایالت زادگاه خود را ترک کرده اند. این گرایش به تعصب محلی در الگوی تجربیات کاری هم مشاهده

در قوانین حقوقی و قوانین اساسی بسیاری از ایالات، شرایط دشواری برای قضات ایالتی پیش بینی نشده است. در اکثر ایالات انتظار نمی‌رود که قضات دارای مدارک تحصیلی در رشته حقوق باشند، اما برای قضات دادگاه‌های عادی و قضات دادگاه‌های استیناف عملاً به این نوع مدارک تحصیلی نیاز می‌باشد (چه به طور رسمی و چه عملی).

پنج نفر، یک نفر از میان دادستان‌های منطقه‌ای برگزیده شده، و تنها ۳ درصد سابقه کار خصوصی در زمینه حقوق جزایی دارند. تقریباً دو سوم از افرادی که در دیوان عالی ایالت به کار مشغول هستند، قبلاً در دادگاه‌های استیناف یا دادگاه‌های عادی ایالتی انجام وظیفه می‌کرده‌اند.

فرایند گزینش قضات ایالتی

در سطح ایالتی، راه‌های گوناگونی برای انتخاب قضات وجود دارد که شامل جا به جایی‌های زیادی نیز هست. اساساً در هر یک از ۵۰ ایالت، پنج طریقه برای رسیدن به مقام قضاوت وجود دارد: انتخاب حزبی، انتخاب غیر حزبی، انتخاب بر مبنای شایستگی، انتصاب از سوی فرماندار، و انتصاب از سوی قانونگذاران.

انتخاب قضات

انتخاب قضات، بر اساس رأی‌گیری حزبی یا غیر حزبی، یکی از مقررات ایالتی است. این شیوه در زمان ریاست جمهوری پرزیدنت اندرو جکسون (۳۷-۱۸۲۹) رایج شد، عصری که آمریکاییان قصد داشتند دموکراسی را در روند سیاسی وارد کنند. در عمل، رهبران احزاب سیاسی انتخاب قضات را نوعی حمایت حزبی تلقی می‌کنند. و قضاتی که در انتخابات شرکت می‌کنند؛ غالباً مجبور به پذیرفتن کمک‌های مالی

می‌شود. برای مثال، تنها ۱۳ درصد از قضات دیوان عالی دارای تجربه خدمات فدرال هستند، در حالی که ۹۳ درصد از آنها به نحوی از تجربیات ایالتی برخوردارند.

قضات در هنگام قرار گرفتن بر مسند قضاوت، میان سال هستند. قضات دادگاه‌های عادی کار خود را تقریباً در ۴۶ سالگی آغاز می‌کنند، که برای قضات دادگاه‌های عادی فدرال ۴۹ سال است. قضات دادگاه‌های ایالتی استیناف کمی‌مسن‌تر از همکاران خود در دادگاه‌های عادی هستند - تقریباً ۵۳ ساله، که کم و بیش همسن هم‌تایان فدرال خود می‌باشند.

از لحاظ وابستگی‌های حزبی، قضات ایالتی، چه منتخب و چه منصوب، بازتاب موضع حزب غالب در ایالت می‌باشند. و هم این که، اکثریت اعظم قضات ایالتی، قبل از رسیدن به مسند قضاوت، به لحاظ سیاسی فعال بوده‌اند، چه به این منصب انتخاب و چه از سوی فرماندار منصوب شده باشند.

بیش از نیمی از قضات ایالتی قبل از احراز مقام قضاوت در شرکت‌های حقوقی خصوصی به کار اشتغال داشته‌اند، و یک‌چهارم از آنان از دادگاه‌های پایین‌تر ترفیع مقام یافته‌اند، مانند ترفیع از دادگاه بخش. آن دسته که در شرکت‌های حقوقی مشغول بوده‌اند، بیشتر به کار حقوق عمومی پرداخته و فاقد تخصص هستند. تقریباً از هر

به عنوان "برنامه میسوری" شناخته شد.

ایالاتی که از برنامه میسوری استفاده می‌کنند، ترکیبی از انتخاب و انتصاب را در گزینش قضات به کار می‌برند. در پی پیشنهاد هیئتی مرکب از پنج نفر یا بیشتر، که معمولاً متشکل از دادستان‌ها (که غالباً از طرف کانون وکلای محلی انتخاب می‌شوند)، افراد غیر حقوقدان که فرماندار تعیین می‌کند، و گاهی یکی از قضات ارشد محلی، فرماندار یک تن را از میان نامزدهای مقام قضاوت منصوب می‌کند. فرماندار چه طبق قانون و چه طبق توافق تلویحی، شخصی را از فهرست پیشنهاد شده معین می‌کند. بعد از یک دوره کوتاه خدمت، غالباً یک سال، قاضی تازه تعیین شده باید برای انتخابات مخصوص آماده شود، که در این مرحله در واقع باید جوابگوی سابقه کار خود باشد. (از رأی دهندگان سؤال می‌شود آیا قاضی X باید در مقام خود ابقا شود؟) در صورتی که رأی دهندگان به دوره تصدی او رأی مثبت بدهند، که عملاً همیشه همین طور است، قاضی برای دوره‌ای معمولی و طولانی به کار مشغول می‌گردد.

انتصاب از سوی فرماندار و قانونگذاران

امروز، تنها در تعدادی انگشت شمار از ایالات است که در آنها قضات

وکلا و شرکت‌های حقوقی می‌شوند، همان‌هایی که متعاقباً در برابر آنها در دادگاه حاضر خواهند شد - یک منبع بالقوه برخورد منافع. و بالاخره، میزان رأی دهندگان است که در این مورد سطح بسیار نازلی دارد. رأی دهندگان شاید بدانند چه کسانی را برای ریاست جمهوری یا نمایندگی در کنگره و سنا ترجیح می‌دهند، اما با افرادی که برای کسب مقام قضاوت در ایالت رقابت می‌کنند، آشنا نیستند.

به منزله بخشی از اقدامات جنبش ترقی خواه در آستانه قرن بیستم، اصلاح گران برای آزاد کردن قضات از قیود حزب گرایی تصمیم گرفتند انتخاب آنها را بر مبنای غیر حزبی استوار نمایند. در واقع آنها برپایه عقاید و میزان صلاحیت خود مبارزه می‌کردند و نه بر اساس حزبی که به آن وابسته بودند. اما در ایالات غیر حزبی نیز احزاب سیاسی با حمایت از نامزدهای قضایی، به آنها در فعالیت‌های انتخاباتی کمک می‌کنند، به طوری که نامزدها به نحوی از طریق حزبی خاص معرفی می‌شوند.

انتخاب بر مبنای شایستگی

این شیوه، به منزله یکی از مناسب ترین راه‌های انتخاب قضات، از اوایل قرن بیستم معمول بوده است. اولین ایالتی که این شیوه را اختیار کرد میسوری در سال ۱۹۴۰ بود، و از آن پس این شیوه

سال تا ۷۵ سال است، و ۷۰ سال معمول ترین سن برای بازنشستگی قضات است. در بعضی از ایالات، قضاتی که بیش از حد تعیین شده به کار ادامه دهند، از مزایای خاصی در برنامه بازنشستگی خود برخوردار نمی‌شوند؛ به این معنی که هر چه طولانی تر بر مسند قضاوت باقی بمانند، مزایای بازنشستگی آنها کمتر می‌شود.

برنامه‌های بازنشستگی، صرف نظر از این که تا چه حد موثر باشید قضات مسن را ترغیب به بازنشسته شدن می‌کنند، در مورد قضات جوانتری که بی قابلیت، فاسد یا غیر اخلاقی هستند، تأثیر چندانی ندارند. در تاریخ آمریکا مواردی بوده که برای برکناری این قبیل قضات از تشریفاتی مانند استیضاح، برگزاری انتخابات مجدد، و راه حل‌های توافقی استفاده شده است. تأثیر این الگوها بسیار اندک بوده است، یا به این علت که به عمل در آوردن آن از لحاظ سیاسی مشکل آفرین بوده است، و یا به علت وقت گیری و ماهیت دردرس آفرین آن.

اخیراً ایالات با تشکیل کمیسیون‌های ویژه، که غالباً از خود قضات تشکیل شده، کوشش می‌کنند اعضای خود را زیر نظر بگیرند. با این حال، این گونه کمیسیون‌ها چندان مؤثر واقع نشده اند زیرا قضات از قرار دادن همکاران خود در معرض انتقاد و نکوهش عموم و انضباط، اکراه دارند.

توسط فرماندار یا قانونگذاران برگزیده می‌شوند. هنگامی که قضات را فرماندار تعیین می‌کند، سیاست وارد میدان می‌شود. فرمانداران ترجیح می‌دهند افرادی را انتخاب کنند که در فعالیت‌های سیاسی ایالتی شرکت داشته و فعالیت آنها به نحوی به سود شخص فرماندار یا حزب او یا متحدانش تمام شده باشد. در تعیین قضات، فرماندار معمولاً با رهبران محلی احزاب یا قانونگذاران ایالتی که به حمایت آنها نیاز دارد، وارد مذاکره می‌شود. فرمانداران مجاز هستند به پاس خدمات گذشته یکی از قانونگذاران یا سیاستمداران محلی، مقام قضاوت را به او تفویض نمایند.

تنها در معدودی ایالات، قانونگذاران هستند که قضات را تعیین می‌کنند. با این که برای انتخاب قضات دیوان عالی ایالت ضوابط متعددی در نظر گرفته می‌شود، قانونگذاران برای انتخاب قضات دادگاه‌های عادی معمولاً به اعضای سابق قانونگذاری رجوع می‌کنند.

بازنشستگی و برکناری قضات

قضاتی که به علت کبر سن یا مسائل دیگر قادر به خدمت نیستند، در سطح ایالت کمتر از سطح فدرال مسئله ساز می‌شوند. در تعدادی از ایالات برنامه‌های الزامی بازنشستگی وجود دارد. حد اقل سن باز نشستگی از ۶۵



فصل



اجرا و تأثیر سیاست‌های قضایی

وکیل دادستانی در برابر دیوان عالی
ایالت واشنگتن، یکی از دادگاه‌های عالی
که به طور معمول به عنوان مجری
سیاست‌های حاصل از احکام دادگاه‌های
استیناف، علی‌الخصوص دیوان عالی
ایالات متحده دیده می‌شود.



بعد از این که دادگاه حکمی را صادر کرد، از تعدادی از افراد - سایر قضات، مقامات دولتی، حتی شهروندان - ممکن است خواسته شود برای اجرای حکم حضور پیدا کنند. این بخش به افرادی که در روند اجرای حکم دخیل هستند، و نیز واکنش آنها به سیاست‌های قضایی، و شیوه پاسخگویی آنها به تصمیم دادگاه می‌پردازد.

اختیار و آزادی دادگاه‌های بدوی

چگونه است که قضات دادگاه‌های بدوی در مورد اجرای سیاست‌های یک دادگاه عالی تا این حد از آزادی و اختیار برخوردارند؟ جواب این سؤال را می‌توان تا اندازه‌ای در ساختار نظام قضایی آمریکا یافت. ویژگی قوه قضاییه همیشه استقلال، تمرکز زدایی، و خود محوری بوده است. مثلاً قضات فدرال، تصدی مادام العمر مقام خود را دارند و به لحاظ سنت، آن طور که صلاح دانسته اند دادگاه خود را اداره نموده اند. تدابیر انضباطی به هیچ وجه مرسوم نیست، و قضات فدرال، به لحاظ تاریخی، واهمه چندانی از استیضاح نداشته اند. قضات دادگاه‌های عادی ایالتی، جهت حفظ منصب خود کفایت رأی دهندگان را راضی نگه دارند.

آزادی عمل قضات دادگاه‌های بدوی می‌تواند حتی به تصمیم دادگاه‌های عالی هم باز گردد. برای مثال، در پرونده معروف لغو تبعیض نژادی براون برابر هیئت آموزش و پرورش توپکا (۱۹۵۴)، دیوان عالی به قضات فدرال منطقه که وظیفه به اجرا درآوردن این حکم را داشتند، گفت که مدارس دولتی باید با یک اقدام سریع و منطقی آغاز و بعد برای لغو تبعیض نژادی حساب شده جلو بروند. آغاز یک اقدام سریع و منطقی شامل چه می‌شود؟ و مدارس چگونه باید حرکت کنند تا حساب شده جلو رفته باشند؟ دیوان عالی پاسخ‌های دقیقی به این پرسش‌ها نداد.

با این که همه احکام دیوان عالی قابل تفسیر نیست، اما تعداد زیادی از آنها را

بسته به ماهیت صدور حکم دادگاه، سیاست قضایی می‌تواند تأثیر مختصر یا تأثیر گسترده‌ای داشته باشد. یک پرونده قضایی در مورد خسارات وارده در یک تصادف اتومبیل بی شک فقط شامل افراد دخیل در تصادف، و شاید اقوام نزدیک آنهاست. اما حکم معروف گیدنون مقابل وینرایت (۱۹۶۳) به نحوی میلیون‌ها تن را دربرگرفت. دردادگاه گیدنون، دیوان عالی مقرر کرد که ایالات موظفند برای متهم در محاکمات کیفری، وکیل مدافع تأمین نمایند. از آن پس، این سیاست قضایی بر وضعیت انبوهی از مردم - متهمان، قضات، وکلای دعاوی، پرداخت کنندگان مالیات - مؤثر واقع شد.

تأثیر تصمیمات دادگاه‌های عالی بر دادگاه‌های بدوی

دادگاه‌های استیناف و دیوان عالی دادگاه‌هایی هستند که اغلب به عنوان دادگاههایی که در سیاست گذاری دست دارند، دیده می‌شوند، در حالی که دادگاه‌های بدوی و دادگاه‌های عادی، مجری مقررات تلقی می‌شوند. با این حال، قضات دادگاه‌های بدوی از استقلال زیادی در برابر دادگاه‌های استیناف برخوردار هستند و چنان چه در پژوهشی آمده، "می‌توان آنها را به منزله دادگاه‌هایی در نظر آورد که از رهبری دادگاه‌های

می‌توان به روش‌های مختلف تفسیر کرد. ابهام در تصمیم دادگاه، ممکن است به دلایل متفاوت باشد. گاهی مسئله یا موضوع مطرح به قدری پیچیده است که تعیین سیاستی مشخص برای آن دشوار می‌باشد. در پرونده‌های مربوط به اعمال مستهجن به طور مثال، دیوان عالی در حکم دادن به این که هر چیز مربوط به هرزه نگاری مشمول حکم آزادی بیان در اولین متمم قانون اساسی، نمی‌گردد، دچار هیچ مشکلی نشد. اما به دست دادن تعریفی از مستهجن نیز یکی دیگر از موارد اشکال است. عباراتی مانند "علاقه مفراط"، "علنا توهین آمیز"، "استانداردهای معمول زمان حال"، و "بدون لحاظ کردن ارزش‌های اجتماعی" در اظهار نظر راجع به امور مستهجن، عادی و پیش پا افتاده شده است، اما این اصطلاحات جای زیادی برای تفاسیر ذهنی باقی می‌گذارد.

سیاست‌هایی که از سوی دادگاه استیناف اتخاذ می‌شود اغلب مبهم هستند زیرا برای ملحوظ داشتن نظرات کارشناسی تعدادی از قضات، آرای اکثریت مکتوب می‌شود. نظر کارشناسی اکثریت با آرای هماهنگ دیگر نیز همراه است. وقتی این اتفاق می‌افتد، قضات دادگاه‌های بدوی نمی‌توانند به صراحت به احکام قبلی دادگاه استیناف مراجعه و از آن پیروی کنند. برای مثال در دادگاه فورمن مقابل جورج (۱۹۷۲)، دیوان عالی مجازات اعدام را در تعدادی از ایالات حذف کرد، اما دلایل آن گوناگون بود. بعضی از قضات دیوان عالی کلاً با مجازات اعدام مخالف بودند، بر این مبنا که مجازاتی بیرحمانه و غیر متعارف بود و با متمم هشتم قانون اساسی نیز مغایرت داشت. بقیه رأی به حذف این مجازات دادند.

زیرا معتقد بودند به روش‌های تبعیض آمیز اعمال می‌گردد. بالاتکلیفی در پی حکم سال ۱۹۷۲، نه تنها گریبان قضات دادگاه‌های بدوی را گرفت، بلکه به قانونگذاران ایالتی هم سرایت کرد. ایالات، انبوهی قانون پیرامون مجازات اعدام وضع کردند که موجب تعداد زیادی شکایت و دادخواهی گردید.

آزادی عمل قاضی دادگاه بدوی در اجرای احکام، می‌تواند به شیوه ابلاغ آن احکام از سوی دادگاه عالی نیز برگردد. دادگاهی که پرونده‌ای از سوی آن به دادگاه استیناف ارجاع شده، قطعاً در جریان حکم قرار می‌گیرد.

با این حال، برای مطلع نمودن سایر دادگاه‌ها از حکم یا کنترل این که قضات دادگاه بدوی حتماً نسخه‌ای از نظرات کارشناسی را در اختیار داشته باشند، هیچ گونه تلاش منظم و رسمی صورت نمی‌گیرد. احکامی که حاوی سیاست‌های جدید قضایی هستند، به صورت متن چاپ شده، و یا از طریق اینترنت در اختیار عموم قرار می‌گیرد، و انتظار می‌رود قضات در صورت داشتن وقت و تمایل، آن را مطالعه کنند.

نظرات دیوان عالی، دادگاه‌های بدوی فدرال، و دادگاه‌های استیناف ایالتی در بیشتر دادگاه‌ها، دانشکده‌های حقوق، و کتابخانه دانشگاه‌ها موجود است. تعداد فزاینده‌ای از آنها را می‌توان در اینترنت هم مشاهده کرد. قابلیت دسترسی گسترده به آنها به این معنا نیست که می‌توان آنها را قرائت و درک کرد. بسیاری از قضات دادگاه‌های پایین تر، مانند قضات دادگاه‌های بخش و قضات دادگاه‌های نوجوانان، افرادی هستند که تحصیل وکالت نکرده اند و علاقه و

کاملاً مصداق دارد. نخستین آزادی عملی که قضات دادگاه‌های بدوی برای خود قائل می‌شوند، در مورد تفسیر معنای احکام دادگاه‌های عالی است.

شیوه‌ای که طبق آن قضات دادگاه‌های بدوی به تفسیر احکام دادگاه‌های عالی می‌پردازند، به عوامل گوناگونی بستگی دارد. تعداد زیادی از این سیاست‌ها به روشنی عنوان نمی‌شوند. و انسان‌های معقول ممکن است روی تفسیر صحیح اختلاف نظر داشته باشند. حتی آن دسته از اطلاعیه‌های مربوط به سیاست‌های اتخاذ شده که دارای ایهام نیستند نیز احتمال دارد از سوی قضات مختلف به شیوه‌های متفاوت تفسیر شوند.

سیاست‌های مورد علاقه شخصی یک قاضی نیز ممکن است در تفسیری که از سیاست دادگاه‌های عالی به دست می‌دهد، تأثیر گذار باشد. قضاتی که به دادگاه وارد می‌شوند، هر یک ویژگی‌های پیشینه خاص خود را دارند. بعضی جمهورخواه هستند و بعضی دموکرات؛ یک قاضی با گذشت یکی دیگر سخت گیر است. آنها اهل نقاط مختلف کشور هستند. بعضی قبلاً دادستان بوده اند؛ بعضی قبلاً وکیل مدافع یا وکیل شرکتی بوده اند. به طور خلاصه این که، سوابق آنها بر علائق سیاستگذاری شان تأثیر می‌گذارد. از این رو قضات دادگاه‌های بدوی احتمال دارد برداشت خاص خودشان را از احکام دادگاه‌های عالی داشته باشند. و نتیجه این که، یک سیاست واحد ممکن است از سوی تعدادی از قضات استقبال و از سوی بعضی دیگر کاملاً رد شود.

مهارت چندان در خواندن و فهم متون پیچیده حقوقی ندارند. و بالاخره این که، حتی قضاتی که علاقمند به احکام دادگاه‌های عالی بوده و قابلیت فهم آن را نیز دارند، وقت کافی در اختیار ندارند تا پیوسته در جریان تازه ترین نظریات دادگاه‌های عالی قرار بگیرند.

با در نظر گرفتن این مشکلات، چگونه قضات از تصمیمات دادگاه‌های عالی با خبر می‌شوند؟ یک راه، شنیدن آن از طریق مطرح شدن پرونده‌های وکلای دعاوی در دادگاه‌های پایین تر است. غالباً وکلای دعاوی طرف مقابل در خلال استدلال‌های خود مقابل قاضی، ارجاعات زیادی به احکام قبلی دادگاه‌های استیناف می‌دهند. قضاتی که دارای دستیار هستند می‌توانند از آنها بخواهند تا در یافتن آخرین و تازه ترین تصمیمات دادگاه‌های عالی، به آنها کمک کنند.

به این ترتیب، برخی از سیاست‌های دادگاه‌های عالی به سرعت و به دقت به اجرا در نمی‌آید زیرا قضات دادگاه‌های بدوی از آن مطلع نیستند. و تصمیماتی که از آن آگاهی پیدا می‌کنند نیز احتمالاً آن قدر که باب طبع یک قاضی دادگاه بدوی است، ساده و روشن نیست. هر کدام از این دلایل می‌تواند موجبات آزادی عمل قضات دادگاه‌های بدوی را که وظیفه آنها اجرای سیاست‌های قضایی است، فراهم بیاورد.

تفسیر توسط دادگاه‌های بدوی

در پژوهشی خاطر نشان شده که "اعلام سیاست‌های مهم تقریباً همیشه مستلزم تفسیر شخصی به غیر از سیاستگذار است." این امر در مورد سیاست‌های قضایی که از سوی دادگاه‌های استیناف تعیین می‌شود،

استراتژی‌هایی که دادگاه‌های بدوی در پیش می‌گیرند

قضاتی که سیاست دادگاه‌های عالی را می‌پذیرند، طبیعتاً تلاش می‌کنند آن را به اجرا درآورند و حتی به توضیح بیشتر آن بپردازند. بعضی از قضات برای به اجرا گزاردن قوانینی که به آن اعتقاد داشته‌اند اما از سوی جامعه قابل پذیرش نبوده، منزوی شده یا تحت آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. قضاتی که بعضی احکام صادره از طرف دادگاه‌های عالی را قبول ندارند، به ندرت یا به اجبار آنها را اجرا می‌کنند. هنگامی که یک قاضی با احکام صادره از سوی دادگاه‌های عالی موافق نیستند، می‌توانند چند راهکار را به کار بگیرند. یکی از استراتژی‌هایی که به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد، سرپیچی است، به طوری که قاضی سیاست لازم الاجرای دادگاه عالی را در محکمه خود به اجرا در نمی‌آورد.

چنین تمرد علنی، بسیار نادر است. استراتژی‌های دیگر تا این حد افراط‌گرایانه نیست. یکی اجتناب از به کارگیری سیاست غیر دلخواه است. می‌توان پرونده‌ای را بر مبنای نقائص فنی یا نظام‌نامه‌ای از پیش پای خود برداشت به نحوی که قاضی مجبور به صدور حکم با تکیه به شواهد موجود نباشد. به طور مثال، ممکن است تشخیص داده شود که شاکی مجوزی برای شکایت در دست ندارد و یا این که پرونده معلق می‌ماند زیرا مورد اختلاف قبل از آغاز محاکمه بر طرف گشته است. قضات دادگاه‌های بدوی گاهی با اعلام این که بخشی از تصمیم دادگاه عالی اظهار نظر رسمی (بیانیه‌ای تحکم آمیز) است، از پذیرفتن آن اجتناب می‌کنند. اظهار نظر رسمی به آن بخش از

نظر کارشناسی اطلاق می‌شود که ارتباط به اصل منطقی حکم ندارد. ممکن است حاوی نکته راه‌گشایی باشد اما عمل به آن الزام آور نیست. محتوای اظهار نظر رسمی قابل تفسیر به انحاء گوناگون است.

راهکار دیگری که مورد استفاده قضاتی که اساساً با یک سیاست قضایی مخالف هستند، قرار می‌گیرد این است که آن را تا جای ممکن به طور محدود اعمال می‌نمایند. یکی از شیوه‌های کار این است که قاضی دادگاه بدوی ادعا می‌کند حکم قبلی دادگاه استیناف، به علت وجود تفاوت‌های واقعی میان پرونده دادگاه عالی و پرونده‌ای که در دادگاه بدوی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، دلالت نمی‌کند. به این معنی که به علت تفاوت میان دو پرونده، حکم قبل دادگاه استیناف لازم الاجرا نیست.

تأثیرات بر روی قضات دادگاه بدوی

در مواقعی، دادگاه‌های بدوی می‌بایست در مورد پرونده‌هایی تصمیم بگیرند که سابقه‌ای در دادگاه‌های عالی نداشته است. در این گونه مواقع، قضات دادگاه‌های بدوی برای راهنمایی باید به مراجع دیگری رجوع نمایند. در پژوهشی نشان داده شده که قضات دادگاه‌های بدوی در این موقعیت‌ها می‌توانند برای تصمیم‌گیری درمورد یک پرونده، از یک سلسله عوامل مختلف رهنمود بگیرند، مانند وابستگی‌های حزبی، مرام و مسلک خود، و یا قوانین منطقه‌ای که به آن تعلق دارند."

تأثیر کنگره بر فرایند اجرای قانون

هنگام صدور یک حکم قضایی فدرال، کنگره به انحاء مختلف پاسخ می‌دهد: ممکن است به اجرای آن مساعدت کند یا مانع از

اجرای آن بشود. به علاوه می‌تواند تفسیر دادگاه از قانون را تغییر دهد. و بالاخره می‌تواند علیه قاضی مربوط موضع‌گیری نماید.

طی مرحله صدور احکام، غالباً از دادگاه‌ها خواسته می‌شود مصوبات فدرال را تفسیر کنند. در مواقعی تفسیر قضایی با تفسیر اکثریت کنگره متفاوت است. در چنین مواقعی، کنگره می‌تواند مصوبه را تبدیل به قانونی نماید که تفسیر اولیه دادگاه را کان لم یکن اعلام کند. گرچه، اکثریت عظیم احکام قانونی توسط کنگره تغییر پیدا نمی‌کنند.

دادگاه‌های فدرال در کنار رأی دادن به احکام و مصوبات، به تفسیر قانون اساسی نیز می‌پردازند. کنگره در صورتی که با تفسیر قانون اساسی موافق نباشد از دو راه آنها را تغییر و تبدیل می‌دهد. اول این که، کنگره با طرح قانونی دیگر، از مشکلات قانون اساسی پرهیز می‌کند. دوم، می‌تواند حکمی در قانون اساسی را با افزودن متممی به آن تغییر داد. با این که طی سالیان



پرزیدنت لیندون بی جانسون، پس از امضای مصوبه قانون حقوق مدنی ۱۹۶۴، برای دست دادن با دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور دست دراز می‌کند. این قانون نمونه ایست از نقش تعیین کننده کنگره در اجرای حکم صادره دیوان عالی کشور، در این مورد، سیاست لغو تفکیک نژادی در مدارس.

تبعیض نژادی است. در سال ۱۹۶۵، کنگره با تصویب مصوبه تحصیلات ابتدایی و متوسطه، حمایت خود را از سیاست الغای تبعیض در مدارس تحکیم کرد. طبق این مصوبه به دولت فدرال در تأمین هزینه برای تحصیلات همگانی، اختیارات بیشتری داده شده بود و به همین جهت، تهدید قطع شدن کمک‌های مالی به آن دسته از مناطق آموزش و پرورش که کماکان تبعیض در آنها وجود داشت، امری بسیار جدی تلقی شد. این حمایت از سوی کنگره اهمیت زیادی داشت زیرا وقتی میان شاخه‌های دولت اتحاد وجود داشته باشد، تبعیت از سیاستی خاص محرز می‌گردد.

تأثیر قوه مجریه بر اجرای احکام قضایی

گاهی اوقات جهت به اجرا درآوردن احکام قضایی، از رئیس جمهوری مستقیماً در این جهت درخواست می‌شود. یکی از نمونه‌های این مورد، ایالات متحده مقابل نیکسون (۱۹۷۴) است. تحقیقات یکی از کمیته‌های سنا در مورد سرپوش گذاشتن بر مسئله ورود به زور به مقر حزب دموکرات در هتل واترگیت در واشنگتن دی سی، که سرخ آن به مقامات عالی دولتی که با رئیس جمهوری همکاری نزدیک داشتند، می‌رسید. طی این تحقیقات معلوم شد که پرزیدنت ریچارد نیکسون یک سیستم ضبط اتوماتیک نیز در دفتر کار رئیس جمهوری کار گذاشته است. لئون یاروفسکی، که به عنوان دادستان ویژه در تحقیقات پرونده واترگیت انجام وظیفه می‌کرد، دستور داد نوارها را برای استفاده به عنوان سند در محاکمه مقامات رده بالا به دادگاه بیاورند.

بارها از این گونه متمم‌ها پیشنهاد شده است، کسب دو سوم آرای هر یک از مجلسین کنگره برای پیشنهاد متمم و بعد تصویب آن با آرای سه چهارم از ایالات، کار آسانی نیست. در تاریخ دادگاه‌های آمریکا، تنها چهار حکم دیوان عالی از طریق اضافه نمودن متمم‌هایی به قانون اساسی تغییر یافته اند.

موضع گیری کنگره علیه دادگاه‌های فدرال به طور کلی و علیه تنی چند از قضات به طور اخص هم شیوه دیگر واکنش کنگره در برابر بعضی احکام قضایی است. این موضع گیری‌های مخالف می‌تواند به صورت بیانیه شفاهی از سوی یکی از اعضای کنگره باشد، یا تهدید به استیضاح قضات، و یا از طریق تحقیق درباره اصول عقیده قضایی نامزدهای احتمالی مسند قضاوت.

کنگره و دادگاه‌های فدرال ماهیتاً با یک دیگر تخاصم ندارند. اعمال تلافی جویانه علیه محاکم قضایی فدرال به ندرت رخ می‌دهد، و غالباً همکاری این دو قوه با هماهنگی کامل و در جهت رسیدن به اهداف مشترک است. برای مثال، کنگره در به اجرا درآوردن سیاست لغو تبعیض نژادی در مدارس، با اجرای مصوبه حقوق مدنی سال ۱۹۶۴، نقشی تعیین کننده‌ای را ایفا کرد و موجب شد وزارت دادگستری برای اقامه دعوا علیه مناطق آموزش و پرورش که در برابر این مصوبه مقاومت می‌کردند، با حکم دادگاه براون مقابل هیئت آموزش و پرورش، از اقتدار لازم برخوردار گردد. فصل چهارم مصوبه، که در آن تصریح شده مدارسی که تبعیض نژادی را ملغاً نکنند امکان استفاده از بودجه فدرال را نخواهند داشت، مانند سلاخی مؤثر در مبارزات علیه

زیر دست او نیز طبق اهداف کلی سیاسی رئیس جمهوری می‌توانند بر مسائل خاصی تأکید بگذارند. به هر حال، طرف دیگر سکه این است که وزارت دادگستری با بهره‌مندی از اختیار عمل خود، می‌تواند برخی از سیاست‌ها را با دنبال نکردن روال اجرای آنها در دادگاه، ندیده بگیرد.

مقام دیگری که از امکان نفوذ بر سیاستگذاری قضایی برخوردار است، معاون دادستان کل می‌باشد. این مقام، به لحاظ تاریخی، دارای مسئولیت دوگانه در برابر قوه‌های قضاییه و مجریه بوده است.

به دلیل مناسبات نزدیک معاون دادستان کل با دیوان عالی، این مقام گاه "دهمین قاضی دیوان عالی" خوانده می‌شود. معاون دادستان کل غالباً نقش مشاوره را دارد که در مورد معنای احکام فدرال و قانون اساسی، راهنمایی‌هایی به دیوان عالی می‌کند. او کسی است که تعیین می‌کند کدام پرونده‌ها که دولت فدرال نیز در آنها دخیل است، می‌تواند برای فرجام‌خواهی به دیوان عالی ارجاع شود. به علاوه، او می‌تواند با تشکیل یک پرونده دادخواهی، از دیوان عالی درخواست کند رسیدگی به حکم فرجام‌خواهی یک پرونده را درپیش بگیرد یا نگیرد یا با سیاستی که برای ابراز نظر به دادگاه عالی سپرده شده، موافقت یا مخالفت نماید.

بسیاری از احکام قضایی از سوی وزارت خانه‌های متعدد، سازمان‌ها، دوایر و کمیسیون‌های قوه مجریه به اجرا در می‌آیند. مثلاً، تصمیم دادگاه عالی در دادگاه فرونتیرو مقابل ریچاردسون (۱۹۷۳) از نیروی هوایی درخواست نموده بود آن را به اجرا درآورد. در پرونده فرونتیرو، حکم کنگره مبنی بر تأمین منافی برای اعضای

نیکسون با تکیه به مصونیت مقام اجرایی خود و نیاز به محرمانه نگاه داشتن مباحثی که مربوط به تصمیم‌گیری‌های رئیس جمهوری می‌شد، از تسلیم نواریا سر باز زد. دیوان عالی حکم کرد که نواریا به قاضی جان ج. سیریکا سپرده شود که قضاوت در محاکمات مقامات دولت را به عهده داشت. نیکسون از رهنمود دیوان عالی متابعت کرد و به این ترتیب، حکمی که به این سرعت اجرا گردید منجر به سقوط او شد. او بعد از گذشت دو هفته، در اوت سال ۱۹۷۴ استعفا داد.

حتی اگر رئیس جمهوری به طور مستقیم هم در اجرای سیاست‌های قضایی دخالت نداشته باشد، می‌تواند بر آن تأثیر گذار باشد. رئیس جمهوری، به دلیل وضعیت شغلی و مقام خود، حتی با کلمات و واکنش‌های عملی هم می‌تواند حمایت از یک حکم قضایی را نشان داده یا بالعکس، در برابر آن مقاومت نماید.

رئیس جمهوری می‌تواند پیشنهاد قوانینی را بدهد که مستقیم بر دادگاه‌ها مؤثر واقع گردد. من باب مثال، پرزیدنت فرانکلین دی. روزولت از کنگره خواست دیوان عالی را گسترش بیشتری بدهد تا او بتواند آن را از قضاتی پر کند که حامی‌دستور کار قانونی دولت او بودند.

از آن جا که رئیس جمهوری با مشاورت و موافقت مجلس سنا قضاات فدرال را منصوب می‌کند، این اختیار انتصاب نیز به او امکان می‌دهد بر سیاست‌های قضایی فدرال تأثیر گذار باشد.

رؤسای جمهوری می‌توانند از طریق فعالیت‌های وزارت دادگستری هم، که بخشی از قوه مجریه است، در سیاست‌های قضایی مداخله کنند. دادستان کل و کارمندان

اقدامات اصلاحی خاص است. شیوه‌های ترمیمی، مواردی چون کمیته مشورتی، مشارکت شهروندان، برنامه‌های آموزشی، کمیته‌های ارزشیابی، روندهای حل اختلاف نظر، و کارشناسی در مورد پرداختن به مشکلات و ارائه راه حل را در بر می‌گیرد. مراد از این شیوه‌های اصلاحی در پیش گرفتن یک اقدام خاص نیست. اما استانداردهای عملکرد و کارایی نیاز به اقداماتی خاص دارد - مثلاً تعدادی واحد مسکونی یا مدرسه یا تعداد مشخص مسئولان یک زندان یا بیمارستان روانی. به این معنا که راه رسیدن به این اهداف به اختیار مقامات دخیل در پرونده، سپرده می‌شود. نمونه اقدامات اصلاحی شامل امور مربوط به اتوبوس مدرسه، تغییر ناحیه مدارس، و تغییر در اندازه و تعداد سلول‌های زندان یا اتاق‌های بیمارستان است. در این گونه اقدامات اصلاحی، انعطافی در مورد اصلاحات یا ابزار نیل به آن برای متهم در نظر گرفته نمی‌شود.

اجرای این احکام اصلاحی غالباً پای قانونگذاران ایالتی را لااقل به طور جزئی نیز به میان می‌کشد. حکمی که برای تأمین تعداد معینی سلول زندان یا تعداد خاصی نگهبان در سیستم حفاظتی زندان داده می‌شود، احتمالاً نیاز به هزینه‌های ایالتی تازه دارد که تأمین آن با مرجع قانونگذاری است. به همین شکل، حکمی مبنی بر تأسیسات روانی مدرن تر و تأمین تجهیزات جدیدتر نیز مستلزم صرف هزینه از طرف ایالت است. فرمانداران هم ممکن است در پیشبرد این قبیل احکام اصلاحی شرکت داشته باشند، زیرا معمولاً در روند تعیین بودجه و بودجه بندی ایالتی فعالیت‌های گسترده دارند. آنها حق وتوی برخی از

مذکر متأهل نیروی هوایی، زیر سؤال برده شد زیرا برای اعضای مونث و متأهل آن، منافع برابر در نظر گرفته نشده بود. ستوان شارون فرونتیرو این سیاست را مبنی بر اعمال تبعیض جنسیتی، به چالش گرفت. دادگاه فدرال منطقه در آلاباما با صدور حکمی، موضع نیروی هوایی را تأیید کرد. ستوان فرونتیرو از دیوان عالی پژوهش خواست، و در نتیجه، حکم دادگاه پایین تر کان لم یکن اعلام شد و از نیروی هوایی خواسته شد سیاست جدیدی در پیش بگیرد.

مجریان دیگر

اجرای سیاست‌های قضایی غالباً از سوی مقامات ایالتی هم مانند مقامات فدرال، صورت می‌گیرد. بسیاری از احکام مقتضی دیوان عالی در مراحل دادرسی، مانند دادگاه گیدیون مقابل وینرایت و میراندا مقابل آریزونا (۱۹۶۶)، توسط قضات دادگاه‌های ایالتی و سایر مقامات ایالت به اجرا درآمد. من باب مثال، افسران پلیس ایالتی و محلی، در اجرای الزامات میراندا مبنی بر این که افراد مشکوک به تهیه‌کاری باید در جریان حقوق خود قرار بگیرند، نقش مهمی ایفا کردند. حکم دادگاه گیدیون مبنی بر تأمین وکیل مدافع برای متهمان بی بضاعت در محاکمات کیفری، از سوی حامیان مردمی، کانون وکلای محلی و تک تک وکلای تسخیری دادگاه‌ها، به اجرا درآمده است.

قانونگذاران ایالتی و مقامات اجرایی ایالت هم عموماً در اجرای احکام قضایی شرکت دارند. هنگامی که قاضی تشخیص می‌دهد بی عدالتی افتاده است، می‌تواند به طرق گوناگون دست به جبران آن بزند. از معمول ترین راه‌ها، شیوه‌های ترمیمی، رعایت استاندارد کارایی و عملکرد و

قوانین را هم دارند.

گاهی قضات افرادی را برای انجام بعضی احکام اصلاحی، تعیین می‌کنند. این کارشناسان معمولاً دارای اختیار تصمیم‌گیری هستند. ناظرانی که دادگاه تعیین می‌کند هم در برخی مواقع به کار گمارده می‌شوند، اما آنها مسئولیت تصمیم‌گیری را از دوش قاضی بر نمی‌دارند. در عوض، ناظران یا جمع آورندگان اطلاعات، کسانی هستند که در مورد پیشرفت اقدامات متهم در جهت اجرای حکم اقدامات اصلاحی، گزارش می‌دهند. در صورتی که دستورات آن طور که باید و شاید اجرا نشده و یا موانعی سد راه پیشرفت امور باشد، قاضی شخصی را به عنوان امین دادگاه تعیین می‌کند و به او اختیار می‌دهد که با ندیده گرفتن موانع عادی تشکیلاتی، کار تا حصول نتیجه، ادامه یابد.

گروهی از افراد در اجرای سیاست‌های قضایی بسیار دخیل بوده اند، و آنها هزاران مرد و زنی هستند که در سراسر کشور، اعضای هیئت مدیره مدارس محسوب می‌شوند. بروز دو مسئله عمده در زمینه سیاست‌های قضایی باعث شد این افراد در موضع مخالف سیاست‌های دیوان عالی قرار بگیرند.

اول این که، وقتی دیوان عالی در سال ۱۹۵۴ حکمی بر مبنای الغای تبعیض در مدارس دولتی صادر کرد، هیئت‌های مدیره و سرپرستان مدارس به همراه قضات منطقه‌ای فدرال، فشار به اجرا درآوردن آن حکم را تحمل کردند. نقش آنها در این روند، بر زندگی میلیون‌ها دانش آموز، والدین آنها، و کسانی که در سراسر آمریکا مالیات می‌پردازند، مؤثر بود.

عرصه دیگری که باز موجب دخالت

هیئت مدیره مدارس شد، سیاست‌های دیوان عالی درباره مذهب در مدارس دولتی بود. در دادگاه انگل مقابل ویتال (۱۹۶۲)، دادگاه، تصمیم ایالت نیویورک مبنی بر الزام در دعای تأیید شده ایالت، آن هم به صورت روزانه را در مدارس دولتی رد کرد. بعضی مناطق آموزش و پرورش در جواب به این تصمیم، خواندن آیه‌ای از کتاب مقدس یا دعای خداوند را اجباری کردند. و این طور استدلال می‌کردند که چون ایالت، دعای خداوند و یا کتاب مقدس را ننوشته، پس ناقض سیاست‌های دیوان عالی نیست. یک سال بعد، دیوان عالی این اقدامات تازه را باطل اعلام کرد، و خاطر نشان کرد که این کار یعنی حمایت از فعالیت مذهبی و تصمیم دادگاه کاری به این که نوشته مال ایالت باشد یا نباشد، ندارد و ناقض قانون اساسی است.

تأثیر سیاست‌های قضایی

اهمیت نهایی تصمیمات دیوان عالی قبل از هر چیز بسته به نوع تأثیر آن بر زندگی و جامعه آمریکا به عنوان یک کلیت است. معدودی از سیاست‌گذاری‌های آن که حاوی تأثیرات عمیقی بود، برابری نژادی، روند مقتضی محاکم کیفری، و سقط جنین است.

برابری نژادی

به عنوان انگیزه تلاش برای برقرار شدن برابری نژادی در آمریکا، غالباً به حکم دیوان عالی در دادگاه براون مقابل هیئت آموزش و پرورش اشاره می‌شود. گرچه، کنگره و قوه مجریه نیز در حصول اطمینان از به اجرا درآوردن حکم سیاست الغای تبعیض نژادی شرکت داشته اند. دادگاه‌ها

در روند سیاستگذاری نیز در حکم براون و پرونده‌های بعدی آن نمایان شد. هر چند دادگاه‌ها در امر تقاضای برابری نژادی سال‌ها عملاً یک‌ه بودند، اما احکام آنها ندیده گرفته نشد. چارلز آ. جانسون و برادلی سی. کانون در سیاست‌های قضایی: اجرا و تأثیر آن، بحث می‌کنند که حکم براون "حکمی مشهود بود که تلاش قضایی برای ایجاد یکی از بزرگترین اصلاحات اجتماعی در تاریخ آمریکا محسوب می‌شود. و قطعاً در سال‌های بعد از آن، آفریقایی‌های آمریکایی تبار و متحدان آنها فشار زیادی بر دیگر نهادهای دولتی آوردند تا تبعیض نژادی در مدارس را لغو کنند. و البته این فشار به زودی فراتر از مدارس رفته و خواستار لغو تبعیض نژادی در کلیه ابعاد زندگی در آمریکا گشت."

با حکم براون، دنبال نمودن سیاست ملی برابری نژادی را آغاز کردند. در آغاز، تصمیمات دادگاه‌ها اغلب گنگ و مبهم بود و منجر به گریز از این سیاست تازه می‌گردید. اما قضات دیوان عالی و بسیاری از قضات دادگاه‌های بدوی فدرال در این امر پافشاری می‌کردند و سیاست برابری نژادی را در دستور کار سیاسی ملی برقرار حفظ نمودند. پافشاری آنها، ۱۰ سال بعد از حکم براون، منجر به تصویب مصوبه حقوق مدنی در سال ۱۹۶۴ گردید. آن مصوبه که از سوی پرزیدنت جان ف. کندی (۶۳-۱۹۶۱) و لیندن ب. جانسون (۶۹-۱۹۶۳) قویاً حمایت می‌شد، کنگره و رئیس جمهوری را به عنوان حامیان برابری نژادی در آمریکا، ثبت کرد. یکی دیگر از ابعاد اهمیت قوه قضاییه



دعای پیش از شام دانشجویان مرکز آموزش نظامی ویرجینیا در ۲ آوریل ۲۰۰۱، کمی بعد از آنکه اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا برای اجبار این مرکز به حذف دعا اقامه دعوی کرد. نقش دین در مدارس دولتی یکی از رایج‌ترین موضوعات پرونده‌های مطروحه در نظام دادگستری ایالات متحده در ۴۰ سال اخیر بوده است.

روند مقتضی دادگاه‌های کیفری

قضات وقت دیوان عالی بود. قبل از هر چیز، این حکم با توافق آرا صادر نشده بود، و سال‌ها تعدادی از قضات دیوان عالی به آن اعتراض می‌کردند. به علاوه، احکام بعدی دیوان عالی حوزه گسترده تری برای تجسس‌های قانونی قائل شده بود که همین امر موجب محدودیت در اجرای قانون استثنا می‌گردید.

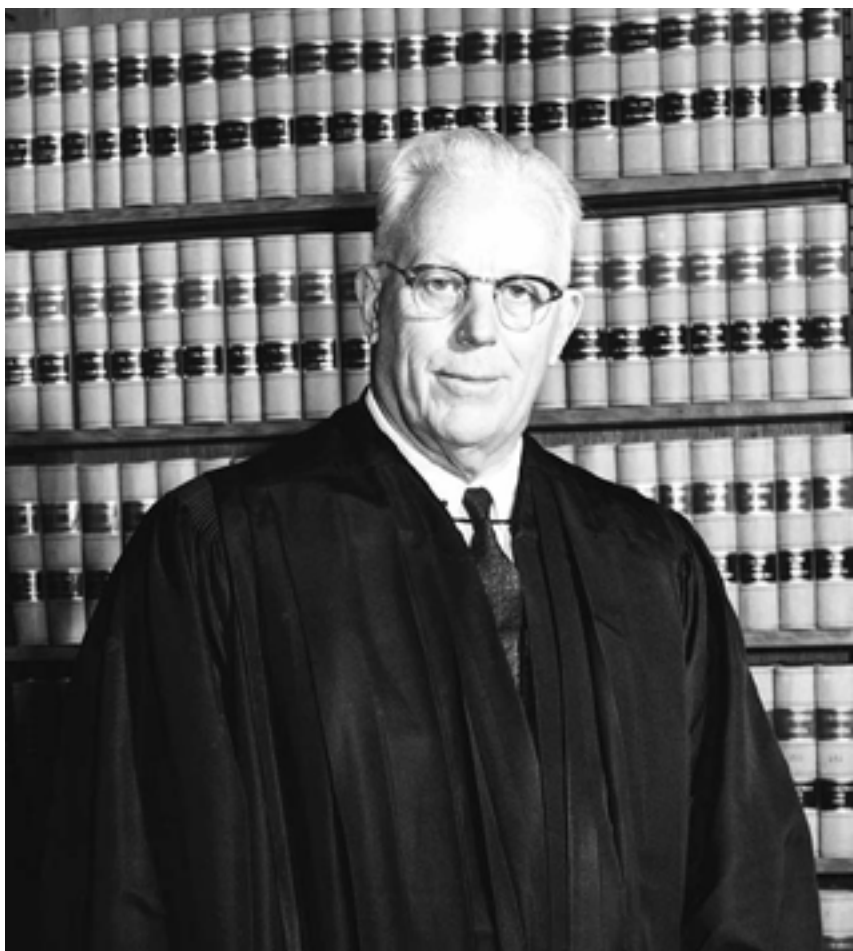
حک دادگاه گیدیون مقابل وینرایت مقرر کرده بود که در پرونده‌های کیفری دادگاه‌های ایالتی، متهمان بی بضاعت باید از داشتن وکیل مدافع بهره مند گردند. در بسیاری از دادگاه‌های ایالتی، حتی قبل از

سیاست‌گذاری قضایی در زمینه روند مقتضی دادگاه‌های کیفری ارتباط نزدیکی با ارل وارن و تصدی مقام ریاست دیوان عالی (۱۹۶۳-۶۹) از سوی او دارد. آرچیبالد کاکس، معاون اسبق دادستان کل درباره چنین دورانی گفته است، "تا به حال چنین اصلاحات کاملی در زمانی تا این حد کوتاه سابقه نداشته است". احکام دادگاه وارن، در وهله اول به تغییر روند دادگاه‌های ایالتی در مورد متهمان کیفری مربوط بود. تا زمان ترک وارن از دیوان عالی، سیاست‌های جدیدی برای پرداختن به طیف وسیعی از فعالیت‌ها ایجاد شده بود؛ از جمله پرداختن به ترین سیاست‌های دیوان عالی دادگاه‌های مپ مقابل اوهایو (۱۹۶۱)، گیدیون مقابل وینرایت، و میراندا مقابل آریزونا بود. حکم دادگاه مپ، عملکرد قانون استثنا را از دولت ملی، برای سالها به ایالات بسط داد. قانون استثنا به این ترتیب بود که دادگاه‌های ایالتی حق استفاده از شواهد و مدارکی را که به طور غیر قانونی توسط پلیس ضبط شده بود، نداشتند. علی رغم این که بعضی ادارات پلیس، به ویژه در شهرهای بزرگ، تلاش کرده اند دستور العمل‌هایی برای افسران خود در جمع آوری مدارک و شواهد تهیه کنند، اما این اقدامات جنبه فراگیر نداشته است. به دلیل تفاوت‌های موجود در عملکرد نیروهای پلیس ایالات مختلف، و تفاسیر متفاوتی که دادگاه‌های بدوی از تجسس و ضبط قانونی می‌کردند، اجرای حکم مپ در تمامی نقاط ایالات متحده به طور یکسان صورت نگرفت.

شاید آن چه بیش از هر چیز موجب تضعیف اجرای حکم مپ در مورد قانون استثنا می‌شد، عدم حمایت آن از طرف



پس از تقدیم دادخواست کلارنس ارل گیدیون به دیوان عالی مبنی بر عدم برخورداری وی از وکیل در یک دادگاه فلوریدا، قضات دیوان در ۱۹۶۳ این چنین رای دادند که متهمان بی بضاعت در پرونده‌های کیفری باید در محاکمه از وکیل دعوی برخوردار باشند.



ارل وارن، رئیس دیوان عالی ایالات متحده، در عکس تاریخ ۱۹۶۱. در دوران خدمتش، از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۹، دیوان عالی با صدور احکام تاریخی، از جمله در پرونده گیدیون علیه وینرایت و میراندا علیه آریزونا، مسبب اصلاحات عمده‌ای در آئین دادرسی کیفری شد.

این تصمیم دیوان عالی، وکیل مدافع در اختیار این گونه متهمان قرار می‌گرفت. در سایر ایالات، این حکم به شیوه‌های مختلف به اجرا درآمد. در بسیاری نقاط برنامه‌هایی برای استفاده از وکیل تسخیری ایجاد گردید. و در بقیه جاها، کانون‌های وکلا با همکاری قضات شیوه‌هایی برای اجرای سیاست تازه در تصمیم دیوان عالی در پیش گرفتند. تأثیر حکم گیدیون روشن تر و منسجم تر از حکم مپ است. یکی از دلایل آن بدون شک، این است که در تعداد زیادی از ایالات این سیاست قبل از دادگاه گیدیون هم اجرا می‌شد. و از سیاست ناشی از دادگاه مپ مقبولیت عام تری داشت. سیاستی که در پی

دادگاه گیدیون اتخاذ شده بود تعریف دقیق تری از سیاست دادگاه مپ داشت. هر چند دادگاه معین نکرده بود که دفاع از متهم را یک وکیل تسخیری باید به عهده بگیرد یا مدافعی که از سوی دادگاه تعیین می‌گردد، اما باز هم کاملاً روشن بود که متهم بی بضاعت باید از کمک یک وکیل دعاوی برخوردار باشد. و این که دیوان عالی تحت ریاست نفر بعد که وارن برگر (۸۶-۱۹۶۹) بود، از سیاست وارن مبنی بر تأمین یک وکیل مدافع جهت متهمان بی بضاعت چشم پوشی نکرد، در حالی که این کار در مورد تجسس و ضبط شواهد و مدارک طوری که در دادگاه مپ حکم شده بود، صورت نگرفت. همه این عوامل موجب به رسمیت بیشتر شناخته شدن حکمی که در دادگاه گیدیون جاری شد، می‌گردد.

در دادگاه میراندا مقابل آریزونا، دیوان عالی یک قدم پیش تر رفت و چنین حکم کرد که در هنگام بازداشت افراد مشکوک، افسران پلیس باید حقوق آنها را که در قانون اساسی آمده خاطر نشان کنند، و یکی از این حقوق حضور وکیل مدافع متهم در هنگام بازپرسی است. به متهمان باید یاد آوری شود که حق سکوت دارند و هر چیزی که اظهار کنند ممکن است در دادگاه علیه آنها استفاده شود؛ و این که اگر قادر به گرفتن وکیل مدافع نیستند، به هزینه ایالت از یک وکیل مدافع برخوردار خواهند شد؛ و نیز این که آنها حق دارند هر زمان که اراده کنند، از پاسخ به پرسش‌ها خود داری نمایند. این شرایط و الزامات به قدری روشن و صریح هستند که ادارات پلیس آنها را روی کارت‌هایی چاپ کرده و هر یک از افسران پلیس یکی در جیب پیراهن خود دارند. و زمانی که افراد مشکوک بازداشت می‌شوند، افسران پلیس کارت را از جیبشان بیرون آورده و حقوق فرد بازداشت شده را برایش قرائت می‌کنند.

در مورد این که آیا افسران پلیس حقوق حکم دادگاه میراندا را برای افرادی که بازداشت می‌کنند می‌خوانند یا خیر، باید گفت که متابعت زیادی با سیاست دیوان عالی صورت می‌گیرد. برخی از محققان، به دلیل روشی که افراد بازداشت شده در جریان حقوق مربوط به حکم میراندا قرار می‌گیرند، آن را زیر سؤال برده اند. یک مسئله قرائت چیزی از روی کارت برای افراد است؛ و یک مسئله توضیح آن چه خوانده شده و مقصود حکم دیوان عالی و تفهیم آن به فرد بازداشت شده می‌باشد. اگر در این پرتو در نظر گرفته شود، تأثیر سیاست متعاقب حکم میراندا چندان هم روشن نیست.

دیوان عالی تحت ریاست برگر تمایلی به حمایت سفت و سخت از سیاست میراندا نشان نداد. هر چند حکم میراندا ابطال نگردید، اما تأثیر آن به نوعی محدود بوده است. در داگاه هریس مقابل نیویورک (۱۹۷۱)، به عنوان مثال، دیوان عالی تحت ریاست برگر حکم کرد که اظهارات افرادی که هشدار میراندا به آنان داده نشده، ممکن است جهت به چالش گرفتن اعتبار شهادت آنها در هنگام محاکمه مورد استفاده قرار بگیرد. سپس، دیوان عالی تحت ریاست ویلیام رنکوئیست (۸۶-۱۹۸۶) در دادگاه دیویس مقابل ایالات متحده (۹۴-۱۹۹۴) حکم کرد که افراد پلیس ملزم به قطع سؤالات خود از فرد مشکوکی که با اتهام درخواست حضور وکیل مدافع می‌کند، نمی‌باشند.

دو سال بعد از صدور حکم میراندا، کنگره قانونی را تصویب کرد که به موجب

در دادگاه میراندا مقابل آریزونا، دیوان عالی یک قدم پیش تر رفت و چنین حکم کرد که در هنگام بازداشت افراد مشکوک، افسران پلیس باید حقوق آنها را که در قانون اساسی آمده خاطر نشان کنند، و یکی از این حقوق حضور وکیل مدافع متهم در هنگام بازپرسی است. به متهمان باید یاد آوری شود که حق سکوت دارند و هر چیزی که اظهار کنند ممکن است در دادگاه علیه آنها استفاده شود؛ و این که اگر قادر به گرفتن وکیل مدافع نیستند، به هزینه ایالت از یک وکیل مدافع برخوردار خواهند شد؛ و نیز این که آنها حق دارند هر زمان که اراده کنند، از پاسخ به پرسش‌ها خود داری نمایند. این شرایط و الزامات به قدری روشن و صریح هستند که ادارات پلیس آنها را روی کارت‌هایی چاپ کرده و هر یک از افسران پلیس یکی در جیب پیراهن خود دارند. و زمانی که افراد مشکوک بازداشت

سقط جنین

در دادگاه رو مقابل وید (۱۹۷۳)، دیوان عالی رأی داد که زنان در طول سه ماه اول بارداری خود، حق مسلم سقط جنین را دارا می‌باشند؛ در طول سه ماهه دوم دوران بارداری، برای حفظ سلامت مادر، روند سقط جنین از سوی ایالت تعیین می‌شود؛ و در سه ماهه سوم، ایالت تصمیم می‌گیرد و می‌تواند سقط جنین را ممنوع اعلام کند، مگر در مواقعی که پای مرگ یا زندگی مادر در میان باشد.

واکنش نسبت به این حکم سریع و قبل از هر چیز منفی بود. اعتراضات به صورت ارسال نامه به قضات دیوان عالی و سخنرانی‌های عمومی صورت گرفت و راه حل‌هایی در کنگره مطرح گردید و از افزودن متمم "حق زندگی" هم در کنگره حمایت به عمل آمد. با توجه به ماهیت جنجال برانگیز رأی دادگاه، بیمارستان‌ها با تغییر سیاست‌های خود در مورد سقط جنین، خیلی هم از صمیم قلب از این رأی حمایت نکردند.

واکنش به سیاست سقط جنین دیوان عالی نه تنها تغییر یافته، بلکه به عرصه‌های دیگر هم کشیده شده است. در انتخابات اخیر ریاست جمهوری مشاهده شد که نامزدها در این مورد به خصوص موضع گیری‌های متضاد دارند. دموکرات‌ها و نامزدهای آنان عموماً حمایت خود را از مورد رو مقابل وید اعلام کرده اند، در حالی که جمهوریخواهان و نامزدهای آنها به بیان عقاید مخالف خود با رأی دیوان عالی پرداخته اند.

کنگره نیز در پاسخ به رأی دیوان عالی در مورد سقط جنین، کانون فعالیت‌های پرحرارتی بوده است. در حالی که ممکن نیست برای ابطال حکم ضد سقط جنین رو

آن، اظهارات فرد بازداشت شده تنها زمانی محکمه پسند خواهد بود که به صورت داوطلبانه صورت گرفته باشد. به این رأی تا سال ۱۹۹۹ چندان توجهی نشد، تا این که در پرونده مربوط به شخصی که متهم به سرقت از بانک بود، او بر این مبنا که مأموران FBI قبل از انجام بازجویی او را از "نکات هشدار دهنده حکم میراندا" مطلع نکرده بودند، اقدام به حذف بعضی اظهارات علنی خود گرفت، و این زمانی بود که حوزه چهارم دادگاه استیناف این قانون را اجرا شده قلمداد کرد زیرا اظهارات متهم به طور داوطلبانه بیان شده بود. حکم دادگاه استیناف این مسئله را مطرح کرد که مصوبه کنگره باید مورد اجرا قرار بگیرد یا حکم دیوان عالی در دادگاه میراندا. در ۲۶ ژوئن سال ۲۰۰۰، دیوان عالی آمریکا رأی داد که چون میراندا حکم دادگاه بر اساس قانون اساسی بوده است، نمی‌توانست توسط مصوبه کنگره ابطال گردد. به عبارت دیگر، حکم میراندا تعیین کننده محکمه پذیر بودن اظهارات متهمان در دوره بازداشت و بازجویی آنان در دادگاه‌های ایالتی و فدرال است.

به طور خلاصه، تأثیر ساسیت‌های دیوان عالی در دادگاه‌های کیفری به دلایل مختلفی امتزاج یافته است. در برخی موارد، ابهام مسئله ساز است. و در بعضی موارد دیگر، عدم حمایت قاطعانه از سیاست‌گذاری‌ها در میان قضات دیوان عالی به چشم می‌خورد، و یا هنگام تغییر قضات دیوان، از شدت حمایت کاسته می‌شود. همه این متغیرها حمل بر آزادی عمل بیشتر مجریان احکام می‌گردد.

مورد سقط جنین وضع گردیده، که مضمون غالب آنها محدود کردن این اقدام، وضع مقررات برای فرایند آن، یا ممنوعیت آن تحت شرایط خاص بوده است.

بعد از حکم رو، فعالیت گروه‌های ذینفع به نحو بارزی فزونی گرفت. گروه‌هایی که با این حکم مخالف بودند، برای اعتراض به آن تظاهرات عمومی ترتیب می‌دادند و بعداً شروع به کشیک گذاشتن در درمان گاه‌ها کردند. گروه‌های ذینفع طرفدار حکم رو مقابل وید، تلاش‌های خود را بر دادگاه‌ها متمرکز کرده‌اند.

در حالی که نزاع بر سر سقط

مقابل وید - که به حکم موافق حیات هم معروف است - متممی برای اضافه شدن به قانون اساسی تصویب شود، نیروها برای تصویب لایحه تخصیص بودجه برای ممانعت از صرف شدن منابع مالی فدرال در انجام سقط جنین‌های اختیاری، به رایزنی پرداختند. در سال ۱۹۸۰، دیوان عالی با نسبت آرای پنج به چهار، بر مطابقت این ممنوعیت با قانون اساسی صحه گذارد.

قانونگذاری‌های متعاقب حکم رو، بیشتر احکامی در سطح ایالات بوده‌اند. در پژوهشی گفته شده که بعد از گذشت دو سال از این حکم، در ۳۲ ایالات، ۶۲ قانون در



پس از رای دیوان عالی کشور در پرونده سقط جنین رو علیه وید، کنگره، کلیه سطوح دادگستری و صحنه سیاسی عرصه نبرد موافقان و مخالفان سقط جنین شده است.

دو قوه دیگر دولت برخی مواقع پذیرای خواست بخش‌هایی از جامعه نیستند، تنها راه برای آن افراد یا گروه‌ها، توسل به دادگاه است. برای مثال، سازمان‌های حقوق مدنی، تا زمانی که دیوان عالی را میدانی برای تلاش‌های خود در لغو تبعیض در مدارس نیافتند، کاری از پیش نبرده بودند. همان طور که گروه‌های مدافع حقوق مدنی در دادگاه‌های فدرال موفقیت‌هایی کسب کرده بودند و به دستاوردهایی نایل گردیده بودند، بقیه هم تشویق شدند که از طریق دادخواهی به خواسته‌های خود برسند. مثلاً طرفداران حقوق زن، در مراجعه به محاکم برای مطرح کردن مصائب خود، الگوی گروه‌های اقلیت را مورد استفاده قرار دادند. آن چه مربوط به کسب برابری نژادی می‌شد، توسعه پیدا کرد و برابری سایر گروه‌های محروم جامعه را نیز شامل شد.

پس روشن است که دادگاه‌ها احکامی را می‌توانند صادر کنند که مورد توجه عموم مردم قرار بگیرد و شاید بر عدم موفقیت سایر سیاست‌گذاران در این زمینه تأکید بگذارد. به این صورت، قوه قضاییه از قوای دیگر دولت دعوت می‌کند از اختیار سیاست‌گذاری خود استفاده کنند. یاد آوری احکام نشان دهنده قاطعیت قوه قضاییه در پیگیری سیاستی خاص است و از دیگر سیاست‌گذاران دعوت می‌کند در این تلاش مشارکت داشته باشند.

با در نظر گرفتن همه جوانب، به نظر می‌رسد دادگاه‌ها قابلیت ایجاد و اجرای سیاست‌هایی را دارند که ماهیتاً کمتر مناقشه برانگیز هستند. سیاستی که بعد از حکم گیدیون در پیش گرفته شد، بهترین مثال است. تصمیم مبنی بر برخورداری افراد

جنین در دادگاه‌ها، مبارزات سیاسی و عرصه‌های قانونگذاری ادامه داشت، بقیه رویکرد مستقیم‌تر را ترجیح می‌دادند و در مراکزی که سقط جنین انجام می‌شد به تظاهرات پرداخته و یا این مراکز را محاصره می‌کردند. دیوان عالی مقرر کرد که این گونه تظاهرات می‌بایست با رعایت محدودیت‌های زمانی، مکانی و نحوه بر پای، ترتیب یابد. این موضع، در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۰، زمانی که دیوان عالی از حکم صادره در کلرادو حمایت کرد، مورد تأیید مجدد قرار گرفت. طبق این حکم، نزدیک شدن فردی به فرد دیگر بدون موافقت او، برای دادن اعلامیه، نصب علامات و تابلوها، یا اعتراض شفاهی در فاصله کمتر از ۱۰۰ فوت از درمانگاه یا کلینیک، غیر قانونی است.

نتیجه‌گیری

بعضی از سیاست‌گذاری‌های قضایی بیش از بقیه در جامعه تأثیر می‌گذارند. نقش قوه قضاییه بیش از آن چه تدوین کنندگان قانون اساسی پیش بینی می‌کردند، در ایجاد سیاست‌گذاری‌های کشور اهمیت دارد. جرالد ن. روزنبرگ در امید تو خالی: آیا دادگاه‌ها می‌توانند موجب تغییرات اجتماعی شوند؟ می‌نویسد "دادگاه‌ها طوری طراحی شده اند که با محدودیت زیاد روبرو و در نظامی قرار گرفته اند که سیاست آن به صورت قوای تفکیک شده است. انتظار ایجاد اصلاحات اجتماعی اساسی از آنها یعنی فراموش کردن تاریخ آنها و ندیده گرفتن محدودیت‌هایشان."

نقش سیاست‌گذاری دادگاه‌ها، در این چارچوب پیچیده درخواست‌های سیاسی و اجتماعی و انتظارات است. از آن جا که

بی بضاعت از خدمات وکیل مدافع در دادگاه‌های کیفری، بافریاد هیچ اعتراضی روبرو نشد. به علاوه، این سیاستی بود که در وهله اول قضات و وکلای دعاوی باید آن را حمایت می‌کردند؛ اقدام از سوی کنگره یا رئیس‌جمهوری ضرورتی نداشت. از سوی دیگر، سیاست برابری برای تمامی بخش‌های جامعه به قدری وسیع و گسترده است که باید فرا تر از قوه قضاییه به آن پرداخته شود. به این ترتیب، دادگاه‌ها تبدیل به بخشی، گرچه مهمترین بخش، از فرایند سیاستگذاری می‌گردند.

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا

یادداشت‌های تکمیلی قانون اساسی ایالات متحده که در زیر آمده منعکس‌کنندهٔ املا و نحوهٔ کاربرد لغات به صورت اصلی است. بخش‌هایی که در گروه مشخص شده بخش‌های تغییر یافته یا به دلیل وجود متمم‌هایی، بخش‌های کنار گذاشته شده است.

ما مردم ایالات متحده، برای تشکیل اتحادی کامل، برقراری عدالت، تضمین آرامش داخلی، تأمین قابلیت‌های دفاعی مشترک، ترویج رفاه عمومی، و تضمین نعمات آزادی برای خود و آیندگان، قانون اساسی ایالات متحده آمریکا را تدوین و مقرر می‌کنیم.

اصل اول

ماده ۱

تمامی قدرت‌های قانونگذاری که در این جا اعطا گردیده، به کنگرهٔ ایالات متحده که متشکل از سنا و مجلس نمایندگان خواهد بود، واگذار می‌شود.

ماده ۲

مجلس نمایندگان متشکل از اعضای است که هر دو سال یک بار از سوی مردم ایالات مختلف انتخاب می‌شوند، و رأی دهندگان در هر ایالت باید واجد شرایط رأی دادن به پر تعداد ترین شاخهٔ دستگاه قانونگذاری کشور باشند.

اشخاصی که دارای حد اقل ۲۵ سال سن نبوده و هفت سال از زمان تابعیت آنها در ایالات متحده نگذشته است، نمی‌توانند به عضویت مجلس نمایندگان در آیند، و همین طور کسانی که، بعد از انتخاب شدن، در ایالتی که منتخب آن هستند، ساکن نباشند.

تعداد اعضای مجلس نمایندگان با تعداد افرادی که مالیات سرانه می‌پردازند باید در تناسب باشد [افرادی که به نسبت تعداد می‌توانند در این اتحاد حضور یابند، که شمار آنها باید به تعداد کل اشخاص آزاد اضافه شود، از جمله کسانی که در خدمت دوساله هستند، و بدون احتساب سرخپوستان که مالیات نمی‌پردازند، و سه پنجم کل سایر افراد] شمارش فعلی باید تا سه سال بعد از تشکیل اولین جلسهٔ کنگرهٔ ایالات متحده صورت گرفته، و بعد از آن هر ده سال تکرار گردد، و چگونگی آن را قانون تعیین می‌کند. تعداد نمایندگان از یک نماینده برای هر ۳۰,۰۰۰ تن سکنه

نباید تجاوز کند، اما هر ایالت دارای حد اقل یک نماینده است؛ و تا زمان انجام یافتن این شمارش، تعداد نمایندگان هر ایالت به شرح زیر خواهد بود، ایالت نیوهمپشایر مجاز به انتخاب سه نماینده، ماساچوست هشت، رود آیلند و پراویدنس پلانتیشنز یک، کانتیکات پنج، نیویورک شش، نیوجرسی چهار، پنسیلوانیا هشت، دلاور یک، مریلند شش، کارولینای شمالی پنج، کارولینای جنوبی پنج، و جورجیا سه. در صورت خالی شدن کرسی نمایندگان ایالات، مقام مجریه دستور به برگزاری انتخابات برای جبران کرسی‌های خالی را می‌دهد.

مجلس نمایندگان، سخنگو و سایر مقامات مسئول خود را انتخاب می‌کند؛ و تنها دستگاهی است که دارای حق اعلام جرم یک مقام دولتی است.

ماده ۳

مجلس سنای ایالات متحده از دو سناتور به ازای هر ایالت تشکیل می‌شود. [که از سوی مجلس قانونگذاری و برای یک دوره شش ساله انتخاب می‌شوند؛ و هر سناتور دارای یک رأی است.]

آنها بلافاصله بعد از اولین دور انتخابات باید تشکیل جلسه داده و باید به طور مساوی به سه طبقه تقسیم گردند. طبقه اول سناتورها در پایان سال دوم خدمت، کرسی‌های خود را خالی می‌کنند، طبقه دوم سناتورها در پایان سال چهارم، و طبقه سوم سناتورها در پایان سال ششم؛ به این ترتیب، هر دو سال یک بار، برای انتخاب یک سوم از سناتورها، مجدداً انتخابات برگزار می‌گردد؛ [و در صورتی که کرسی‌های خالی در پی استعفا یا غیر آن بر جای بماند، و این در دوره تعطیلی مجلس قانونگذاری ایالات باشد، تا تشکیل جلسه بعدی مجلس قانونگذاری، مقام اجرایی ایالت، برای پر کردن کرسی‌های خالی، اشخاصی را به طور موقت تعیین خواهد نمود.]

اشخاصی که دارای سی سال تمام نیستند و سابقه تابعیت آنها در ایالات متحده کمتر از نه سال است و در زمان انتخاب به سناتوری در ایالت مربوط ساکن نباشند، نمی‌توانند سناتور شوند.

معاون رئیس جمهوری ایالات متحده، ریاست مجلس سنا را به عهده دارد اما دارای حق رأی نیست، مگر این که در موقع رأی‌گیری، تعداد آرا به صورت مساوی تقسیم شده باشد.

سنا می‌تواند در صورت غایب بودن معاون رئیس جمهوری، و یا انجام وظیفه به جای رئیس جمهوری، یک رئیس موقت برای خود انتخاب نماید.

تنها سنا قدرت رسیدگی به پرونده‌های حقوقی مورد اتهام جرم را داراست: هنگامی که برای این مقصود جلسه تشکیل می‌دهند باید سوگند یاد کنند و یا شهادت بدون سوگند بدهند. اگر رئیس جمهوری ایالات متحده مورد محاکمه قرار گیرد، رئیس دیوان عالی ریاست سنا را به عهده می‌گیرد: و بدون توافق دو سوم از اعضای حاضر در مجلس، کسی را نباید محکوم نمود.

رای سنا در موارد اثبات اتهام نباید از انفصال از خدمت و سلب صلاحیت از تقبل سمت‌های دولتی و استفاده از مزایای دولتی ایالات متحده فراتر رود. اما فرد محکوم، طبق قانون مورد کیفرخواست، محاکمه، قضاوت و مجازات قرار خواهد گرفت.

ماده ۴

زمان، مکان و طریقه برگزاری انتخابات برای تعیین سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان در هر ایالت، از سوی مجلس قانونگذاری آن ایالت تعیین می‌گردد؛ اما طبق قانون، کنگره مجاز است در هر زمان این مقررات را تغییر داده یا مقررات دیگری تعیین کند، [مگر در محل مربوط به انتخاب سناتورها].

کنگره باید حداقل یک بار در سال تشکیل جلسه دهد، [و این جلسه باید در اولین روز دوشنبه ماه دسامبر تشکیل گردد] مگر طبق قانون، روز دیگری تعیین شود.

ماده ۵

هر یک از مجلسین، قضاوت در مورد چگونگی برگزاری انتخابات و تعیین صلاحیت اعضا را بر عهده دارد که هر یک با تشکیل جلسه‌ای با حضور اکثریت اعضا و رسیدن به حد نصاب این کار را انجام می‌دهد؛ اما تعداد کمتری از اعضا در حین مذاکرات می‌توانند حضور داشته باشند، و می‌توانند با استفاده از جرایم و مجازات‌هایی که هر یک از مجلسین خود تعیین می‌کند، اعضای غایب را مجبور به حضور نمایند.

هر یک از مجلسین می‌تواند صورت جلسات خود را وضع کرده و برای عدم رعایت نظم از سوی اعضای خود، مجازات‌هایی را در نظر بگیرد؛ و با حضور

دو سوم از اعضا، نماینده‌ای را اخراج نماید.

هر یک از مجلسین باید گزارشی از صورت جلسه خود تهیه، آن را عیناً منتشر نماید، مگر در مورد مسائلی که به قضاوت آنان باید پوشیده بماند؛ و موارد موافقت و مخالفت اعضا، در صورت تمایل یک پنجم از حضار، در هر یک از دو مجلس باید در این گزارش گنجانیده شود.

هیچ یک از مجلسین در دوره کار کنگره نباید بدون موافقت دیگری بیش از سه روز تعطیل یا تشکیل جلسات آن به محل دیگری غیر از محل دو مجلس، انتقال یابد.

ماده ۶

سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان برای خدمات خود پاداشی دریافت می‌کنند که قانون آن را تعیین کرده و خزانه داری ایالات متحده آن را می‌پردازد. آنها در همه موارد به غیر از خیانت، جنایت و برهم زدن صلح، از مصونیت باز داشت، هنگام حضور در مجلس یا هنگام رفتن به آن یا بازگشت از آن برخوردارند؛ آنها به دلیل مباحث و سخنرانی‌های خود در هر یک از مجلسین، مورد سؤال قرار نمی‌گیرند.

هیچ یک از سناتورها یا نمایندگان مجلس در زمان انتخاب در کنگره برای تصدی مقام دیگری تعیین نمی‌شود که درآمد و دستمزد بالاتری داشته باشد؛ و اشخاصی که در مناصب دیگر مشغول انجام وظیفه هستند، مجاز به عضویت در مجلس نمایندگان یا سنا در حین خدمت در سمت خود نیستند.

ماده ۷

قوانین مربوط به افزایش مالیات در مجلس نمایندگان به تصویب می‌رسد؛ اما سنا می‌تواند موافقت خود را با آن اعلام یا مانند بقیه قوانین، متمم‌هایی به آن اضافه نماید.

هر لایحه‌ای که از مجلس نمایندگان و مجلس سنا گذشت، قبل از این که به قانون تبدیل شود باید از نظر رئیس جمهوری ایالات متحده بگذرد؛ اگر او آن را تأیید کند به امضا می‌رسد، اما اگر تأیید نکند، همراه با ایرادات او به مجلسی که لایحه در آن تنظیم شده، عودت داده می‌شود که باید در گزارش آنها قید گردد و در مورد آن تجدید نظر شود. اگر بعد از تجدید نظر، با موافقت دو سوم از اعضای آن مجلس

تصویب گردد، همراه با ایرادات رئیس جمهوری به مجلس دیگر فرستاده می‌شود که در آن جا نیز مورد تجدید نظر قرار گرفته و در صورتی که با رأی دو سوم از اعضا تصویب شود، به صورت قانون در می‌آید. در هر صورت، آرای هر دو مجلس با آری و نه مشخص می‌شود، و نام افرادی که له یا علیه آن رأی داده اند در صورت جلسه هر یک از مجلسین ثبت می‌گردد. هر لایحه‌ای که به رئیس جمهوری ارائه شده و تا ده روز از سوی او برگشت داده نشود (به استثنای یکشنبه)، به منزله آن است که او آن را امضا نموده، تبدیل به قانون می‌گردد، مگر این که به علت دوره تعطیلی کنگره باز گشت داده نشود که در آن صورت به قانون تبدیل نمی‌شود.

هر حکم، قطعنامه یا رأیی که نیاز به توافق سنا و مجلس نمایندگان داشته باشد (مگر در مورد دوره تعطیلی) باید به استحضار رئیس جمهوری ایالات متحده رسانده شود؛ و قبل از این که به اجرا درآید، باید از سوی او تأیید گردد، و یا اگر مورد تأیید او قرار نگرفت، طبق مقررات و محدودیت‌های مربوط به لوایح، باید از سوی دو سوم از اعضای سنا و مجلس نمایندگان مورد تصویب قرار گیرد.

ماده ۸

کنگره در موارد زیر اختیار دارد:

وضع و جمع آوری مالیات، حقوق گمرکی، مالیات بر واردات و مالیات غیر مستقیم، پرداخت دیون، تأمین بودجه تدافعی مشترک و تأمین رفاه عمومی ایالات متحده؛ اما میزان کلیه حقوق گمرکی، مالیات بر واردات و مالیات‌های غیر مستقیم باید در سراسر ایالات متحده یکسان باشد؛

در خواست وام به اعتبار ایالات متحده؛

تنظیم تجارت با کشورهای خارجی، و میان ایالات متعدد، و با قبایل سرخپوستان؛

ایجاد قوانین یکسان برای تابعیت، و قوانین یک شکل در مورد ورشکستگی در سراسر ایالات متحده؛

ضرب سکه [و چاپ اسکناس]، تعیین ارزش آن و ارزش ارز خارجی، و تثبیت استاندارد مربوط به اوزان و مقیاس‌ها؛

اعمال مجازات در موارد جعل اسناد و پول رایج ایالات متحده؛

ایجاد دفاتر پستی واحداث راهها؛

ترویج پیشرفت علم و هنرهای کاربردی، از طریق تضمین حفظ حقوق معنوی نوشته‌ها واختراعات برای نویسندگان و مخترعان؛

ایجاد دانشگاه‌های بدوی؛

تشخیص حدود دزدی‌های دریایی و جنایاتی که در آب‌های بین المللی صورت می‌گیرد، و ارتکاب جرم بر علیه قوانین کشورها، ومجازات آن؛

اعلام جنگ، اعطای مجوز ورود به جنگ و اقدامات تلافی جویانه، و تعیین مقررات بازداشت در دریا و خشکی؛

تشکیل ارتش وحمايت از آن، اما اختصاص پول به آن امر نباید از دوسال طولانی تر شود؛

ایجاد و نگه داری نیروی دریایی؛

تهیه قوانین مربوط به اداره و مقررات نیروهای زمینی و دریایی؛

فراخوان نیروهای شبه نظامی برای به اجرا درآوردن قوانین کشور، سرکوب شورش و دفع تهاجم؛

تأمین تشکل، مسلح کردن و انضباط نیروهای شبه نظامی، و اداره بخشی از آنان که به خدمت ایالات متحده در می‌آیند، و تعیین افسران و اختیار تربیت و آموزش نیروهای شبه نظامی طبق مقررات مصوب کنگره، به ایالات سپرده می‌شود؛

اختیار انحصاری در اجرای قانون در این منطقه (که فراتر از ۱۰ مایل مربع نمی‌رود) که با واگذاری بخش‌هایی از برخی ایالات و پذیرفتن کنگره صورت می‌گیرد، مقر دولت ایالات متحده خواهد بود، و در کلیه مکان‌هایی که برای ایجاد و برپایی قلعه‌های نظامی، پایگاه‌های دریایی، انبار مهمات، زرادخانه، تعمیرگاه کشتی، و سایر بناهای مفید در نظر گرفته می‌شود، اعمال قدرت و نفوذ دارد؛ و

ایجاد و وضع کلیه قوانین ضروری ومناسب برای به اجرا درآوردن این اختیارات، و دیگر اختیاراتی که از سوی این قانون اساسی به کنگره واگذار گردیده در مورد

دولت ایالات متحده یا هر اداره و مقام آن.

ماده ۹

مهاجرت یا وارد کردن این گونه اشخاص در صورتی که ایالات فعلی آن را قبول دارند، نباید از سوی کنگره تا قبل از سال یک هزار و هشتصد و هشت ممنوع اعلام گردد، اما مجاز است مالیات یا عوارض گمرکی برای وارد کردن این اشخاص در نظر گرفته شود که از ۱۰ دلار تجاوز نکند.

امتیاز داشتن حکم احضار به دادگاه نباید معلق شود، مگر هنگام شورش یا هجوم که مستلزم امنیت عمومی گردد.

هیچ لایحه‌ای برای محرومیت از حقوق اجتماعی یا قانونی که عطف به ما سبق نماید، نباید تصویب گردد.

هیچ مالیات سرانه‌ای [یا سایر مالیات‌های مستقیم] وضع نمی‌شود، مگر در تناسب با سرشماری یا شمارش برای اخذ آن.

کالاهای صادره از ایالات، مشمول پرداخت مالیات و حقوق گمرکی نیستند.

مقررات تجارت یا مالیات نباید امتیازی برای یک ایالت در برابر دیگر ایالات منظور کند: و کشتی‌هایی که روانه ایالتی می‌شوند یا از ایالتی می‌آیند، مشمول پرداخت مالیات نیستند.

هیچ پولی از خزانه بیرون آورده نمی‌شود، مگر قانون مجوز آن را صادر کرده باشد؛ و گزارش منظم دریافت‌ها و پرداخت‌ها از محل بودجه دولتی هر چند گاهی باید منتشر شود.

عناوین نجیب زادگی و اشراف زادگی از سوی ایالات متحده اعطا نمی‌شود: و هیچ شخصی مادامی که مسئولیت مقامی را به عهده دارد نباید بدون موافقت کنگره به پذیرفتن هر گونه هدیه، پول، مقام یا عنوان از سوی شاه، شاهزاده یا دولت خارجی مبادرت نماید.

ماده ۱۰

ایالات حق ورود به پیمان، اتحادها یا کنفدراسیون؛ اعطای مجوز ورود به جنگ و اقدامات تلافی جویانه؛ ضرب سکه؛ صدور اسناد اعتباری؛ پرداخت بدهی با غیر از طلا یا نقره؛ تصویب لایحه برای محرومیت از حقوق اجتماعی یا قانونی که عطف به ما سبق نماید؛ یا قانونی برای مخدوش کردن تعهدات قراردادهای، یا اعطای عناوین نجیب زادگی را ندارند.

هیچ ایالتی حق ندارد بدون موافقت کنگره به وضع مالیات پرداخته یا برای واردات و صادرات مطالبه حقوق گمرکی نماید، مگر این که برای اجرای قوانین بازرسی، ضروری باشد؛ سود خالص ناشی از حقوق گمرکی و مالیات که از سوی ایالت وضع شده و به صادرات و واردات تعلق می‌گیرد، به استفاده خزانه داری ایالات متحده می‌رسد؛ و کلیه این قوانین باید توسط کنگره کنترل و باز بینی شوند.

ایالات بدون موافقت کنگره مجاز به درخواست مالیات کرایه، داشتن ارتش یا کشتی‌های جنگی در زمان صلح، ایجاد توافقات یا پیمان با سایر ایالات یا یک قدرت خارجی، یا درگیری در جنگ، مگر این که مورد تجاوز قرار گرفته باشند، یا دربرابر خطری که صبر مجاز نباشد، قرار داشته باشند، نیستند.

اصل دوم

ماده ۱

قدرت اجرایی به رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا سپرده می‌شود. او در یک دوره چهار ساله، عهده دار وظیفه خود است، و به همراه معاون خود، که او هم برای یک دوره چهار ساله انتخاب می‌شود، به طریقه زیر انتخاب می‌شود:

هر ایالت، طبق قوانینی که مجلس قانونگذاری آن تعیین می‌کند، تعدادی از رأی دهندگان را تعیین می‌کند، که این تعداد برابر تعداد کل سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان هستند که از سوی آن ایالت به کنگره فرستاده خواهند شد: اما افرادی که سناتور یا نماینده مجلس هستند، یا دارای مشاغل و مناصب دولتی می‌باشند، به عنوان رأی دهنده تعیین نمی‌شوند.

[رأی دهندگان در ایالات خود گرد هم می‌آیند و با استفاده از برگه‌های رأی به دو تن رأی می‌دهند، که حد اقل یکی از آنها نباید ساکن آن ایالت باشد. آنها فهرستی از افرادی که به آنها رأی داده می‌شود و همین طور تعداد آرای کسب شده، تهیه

می‌کنند؛ این فهرست از سوی آنها امضا و تأیید می‌شود، و بعد از مهر و موم شدن به مقر دولت ایالات متحده ارسال و تسلیم رئیس مجلس سنا می‌گردد. رئیس مجلس سنا، در حضور سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان، این گواهی را گشوده و آرای آن شمارش می‌شود. شخصی که دارای بیشترین تعداد آراست، به ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، این در صورتی است که تعداد آرای او، اکثریت کل آرای رأی دهندگان تعیین شده باشد؛ در صورتی که دو نفر حائز اکثریت آرا بوده و تعداد آرای آنها مساوی باشد، مجلس نمایندگان بلافاصله و با استفاده از برگه‌های رأی‌گیری یکی از آن دو را به ریاست جمهوری انتخاب می‌کند؛ و چنان چه هیچ کس دارای اکثریت آرا نباشد، مجلس نمایندگان به طریقی که توضیح داده شد، از میان پنج نفر اول که دارای بیشترین تعداد آرا هستند، به انتخاب رئیس جمهوری می‌پردازد. اما در انتخاب رئیس جمهوری، رأی‌گیری توسط ایالات انجام می‌شود، به این ترتیب که نماینده هر ایالت دارای یک رأی است؛ حد نصاب برای این مقصود، حضور عضو یا اعضای منتخب دو سوم از ایالات است، و اکثریت ایالات برای انتخاب ضرورت دارد. به هر جهت، بعد از انتخاب رئیس جمهوری، فردی که دارای بالاترین تعداد آرای رأی دهندگان است، به عنوان معاون رئیس جمهوری انتخاب می‌شود. اما در صورتی که دو نفر یا بیشتر آرای برابر داشته باشند، سنا از طریق برگه‌های رأی‌گیری به انتخاب معاون رئیس جمهوری مبادرت می‌کند.]

کنگره زمان گزینش هیئت انتخابی، و روز رأی دادن را تعیین می‌کند؛ چنین روزی در سراسر ایالات متحده، یک روز واحد است.

هیچ کس مگر افرادی که در ایالات متحده متولد شده یا در زمان به اجرا درآمدن این قانون اساسی شهروند ایالات متحده بوده اند، واجد شرایط به عهده گرفتن ریاست جمهوری، نیست؛ افرادی که دارای سی و پنج سال تمام نبوده و کمتر از چهارده سال در ایالات متحده اقامت داشته اند نیز واجد شرایط احراز این مقام نیستند.

در صورت برکناری رئیس جمهوری، یا فوت او، یا استعفای او یا عدم توانایی در تقبل وظایف و اختیارات این مقام، معاون رئیس جمهوری جایگزین او می‌شود، و کنگره طبق قانون در صورت برکناری، فوت، استعفا یا عدم توانایی هر یک از این دو مقام، اعلام می‌کند کدام شخصیت باید به عنوان رئیس جمهوری و بر همان قرار انجام وظیفه کند، تا زمانی که ناتوانی برطرف شده و رئیس جمهوری دیگری انتخاب گردد.

رئیس جمهوری، در مواقع معین، پاداشی برای خدماتی که ارائه می‌دهد، دریافت می‌دارد، مبلغ این پاداش در دوران ریاست جمهوری او نه کاهش و نه افزایش می‌یابد، و او در دوران خدمت خود به عنوان رئیس جمهوری مجاز نیست از درآمد دیگری از سوی ایالات متحده برخوردار شود.

قبل از آغاز به کار، او باید این گونه سوگند یاد کند: "من سوگند یاد می‌کنم (یا شهادت می‌دهم) که با وفاداری به عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده انجام وظیفه کرده، و در نهایت قابلیت، به صیانت، حمایت و دفاع از قانون اساسی ایالات متحده بپردازم."

ماده ۲

رئیس جمهوری، زمانی که به خدمت ایالات متحده گماشته می‌شود، فرمانده کل قوا و نیروی دریایی ایالات متحده، و نیروهای شبه نظامی ایالات متعدد است؛ او مجاز است نظر کتبی مقامات اصلی هر یک از بخش‌های اجرایی در مورد هر موضوعی که مربوط به انجام وظایف آنها می‌شود را درخواست نماید. او دارای قدرت لغو حکم اعدام و اعطای عفو در مواردی است که جرمی علیه ایالات متحده واقع شده، مگر در موارد اتهام یک مقام دولتی.

او با صلاحدید و مشورت سنا، و کسب دو سوم آرای موافق نمایندگان حاضر، اختیار عقد معاهدات را دارد؛ او با صلاحدید و مشورت سنا اختیار تعیین سفیران، قضات دیوان عالی، و سایر مقامات ایالات متحده را که انتصاب آنها به صورت دیگری ممکن نیست، را داراست. اما کنگره می‌تواند طبق قانون، اختیار انتصاب مقامات جزء، مانند مقامات دادگاه‌ها و رؤسای وزارت خانه‌ها را تنها به او بدهد.

رئیس جمهوری اختیار دارد در دوره تعطیلی سنا، با مأموریت دادن به اشخاصی به صلاحدید خود کرسی‌های خالی سنا را پر کند، اما این افراد در پایان دوره کار سنا، کرسی خود را از دست می‌دهند.

ماده ۳

او هر چند یک بار موظف است وضعیت کشور را به کنگره گزارش دهد، و از توصیه‌ها و نظرات آنان در مواقعی که مقتضی شناخته شود، استفاده نماید؛ او در مواقع استثنایی می‌تواند دستور به تشکیل هر دو مجلس، یا هریک از آنها را بدهد، و در صورت عدم توافق میان آنها، با در نظر گرفتن زمان تعطیلی موقت،

می‌تواند برای تأمل بیشتر، آنها را برای مدتی موقت تعطیل اعلام نماید؛ رئیس جمهوری اختیار پذیرفتن سفرا و سایر نمایندگان دولتی را دارد؛ او باید مراقب اجرای دقیق قوانین باشد؛ او اختیار دارد به همه مأموران دولت اختیارات لازم را داده و وظایفی به آنها محول کند.

ماده ۴

رئیس جمهوری، معاون رئیس جمهوری و کلیه مقامات ایالات متحده در صورت اتهام و یا محکومیت به خیانت، قبول رشوه، یا سایر جرم‌ها و خطاهای سنگین، از کار برکنار می‌شوند.

اصل سوم

ماده ۱

اختیارات قوه قضاییه ایالات متحده به دیوان عالی، و دادگاه‌های بدوی که کنگره به تشکیل و ایجاد آنها مبادرت می‌کند، سپرده می‌شود. قضات دیوان عالی و دادگاه‌های بدوی تا زمانی که کار خلاقی از آنها سر نزنند در مقام خود ابقا می‌شوند؛ آنها در فواصل زمانی تعیین شده، از دستمزد خدمات خود برخوردار می‌شوند که در طول خدمت آنها نباید از میزان آن کاسته شود.

ماده ۲

قوه قضاییه در همه موارد تحت قانون ایالات متحده و مساوات در برابر قانون که در محدوده این قانون اساسی قید شده، عمل می‌کند، و این موارد شامل معاهدات منعقد شده، معاهداتی که بعداً منعقد می‌شود، موارد مربوط به سفیران، سایر نمایندگان و کنسولها، موارد مربوط به فرماندهی نیروی دریایی و حوزه قضایی دریایی، اختلافاتی که یکی از طرفین را ایالات متحده تشکیل می‌دهد، اختلافات میان دو یا چند ایالت، [میان یک ایالت و شهروندان ایالت دیگر]، میان شهروندان ایالات مختلف، میان شهروندان یک ایالت که ادعای مالکیت زمین‌های تحت اختیار ایالتی دیگر را دارند، و میان یک ایالت و شهروندان آن با دول خارجی، [شهروندان یا تبعه‌های آن]، می‌شود.

در مواردی که مربوط به سفیران، نمایندگان دولتی و کنسول‌ها می‌شود، و در مواردی که یکی از طرفین دعوا را ایالت تشکیل می‌دهد، دیوان عالی دارای صلاحیت قضایی است. در سایر مواردی که قبلاً ذکر شد، دیوان عالی، در محدوده

استثناها و مقرراتی که از سوی کنگره تعیین می‌شود، بعد از دادگاه‌های بدوی اظهار نظر می‌کند.

محاکمه کلیه جرائم، به استثنای اتهام یک مقام دولتی، باید با حضور هیئت منصفه انجام گیرد؛ این محاکمه در ایالتی برگزار می‌شود که جرم در آن وقوع یافته است؛ اما اگر در هیچ یک از ایالات واقع نشده باشد، محاکمه در مکان یا مکان‌هایی برگزار می‌شود که کنگره از طریق قانون تعیین کند.

ماده ۳

خیانت به ایالات متحده، به معنای جنگیدن علیه آن، یا پیوستن به صفوف دشمن، و کمک به آن است. هیچ کس مگر با شهادت دو شاهد بر انجام گرفتن خیانت، یا اعتراف به آن در دادگاه علنی، نباید محکوم به خیانت گردد.

کنگره اختیار تعیین مجازات برای فرد محکوم به خیانت را دارد، اما محکومیت فرد خطاکار به بستگان او بسط نمی‌یابد، و فقط متوجه او در زمان حیاتش می‌شود.

اصل چهارم

(بخش‌های متعددی از این اصل، واژه به واژه از اصول کنفدراسیون اقتباس شده است)

ماده ۱

ایالات باید قوانین و مصوبات، اسناد و مدارک، و حکم‌های قضایی یک دیگر را محترم بدارند. و کنگره با استفاده از قوانین، توضیح می‌دهد که این مصوبات، اسناد و مدارک و احکام چگونه اثبات پذیر هستند.

ماده ۲

شهروندان هر ایالت دارای امتیازات و مصونیت شهروندان دیگر ایالات هستند. اگر شخصی در یکی از ایالات به خیانت، جنایت یا جرم‌های دیگر محکوم شده و از دست قانون بگریزد، و در ایالت دیگری دستگیر شود، باید طبق درخواست مقام اجرایی ایالتی که از آن گریخته است، به ایالتی که جرم در محدوده قضایی آن واقع شده، تحویل داده شود.

[هیچ فردی که به کار و خدمت در ایالتی، و تحت قوانین آن ایالت اشتغال دارد، در صورتی که به ایالتی دیگر بگریزد مجاز نیست که طبق قوانین و مقررات ایالت

دوم، از کار و خدمتش منفصل گردد، بلکه باید به طرف مدعی این کار و خدمت، مسترد شود.]

ماده ۳

اعطای مجوز ورود ایالات جدید در اتحادیه، با کنگره است؛ اما هیچ ایالت جدیدی نباید در حوزه قضایی ایالات دیگر شکل بگیرد؛ یا ایالتی از الحاق دو یا چند ایالت، یا بخش‌هایی از ایالات، بدون موافقت و تأیید مجالس قانونگذاری ایالات مربوط و همین طور کنگره، تشکیل شود.

کنگره دارای اختیار وضع یا لغو قوانین و مقررات مربوط به سرزمین و مایملک ایالات متحده است؛ و این قانون اساسی نباید طوری تعبیر گردد که در مورد ادعای ایالات متحده یا هر کدام از ایالات موجب پیش داوری گردد.

ماده ۴

ایالات متحده برای هریک از ایالات خود متضمن یک دولت جمهوری است، و از آنها در برابر تهاجمات دفاع می‌کند؛ و برای رویارویی با خشونت‌های داخلی از طریق قوه قانونگذاری یا مجریه (در صورتی که مجلس قانونگذاری تشکیل نشود) اقدام می‌کند.

اصل پنجم

کنگره هنگامی که دو سوم از نمایندگان هر دوما مجلس ضروری تشخیص دهند، صلاحیه‌هایی به قانون اساسی اضافه خواهد کرد، یا در به اجرا درآوردن قوانین دو سوم از ایالات، برای پیشنهاد متمم‌ها، کنوانسیون تشکیل می‌دهد که در هر دو حال، زمانی که از سوی سه چهارم از قانونگذاران ایالات، یا توسط سه چهارم از کنوانسیون‌های تشکیل شده در ایالات، هر طور که کنگره دستور دهد، تصویب شود، از هر لحاظ معتبر بوده و بخشی از این قانون اساسی شمرده می‌شود؛ به شرطی که [متمم‌هایی که قبل از سال یک هزار و هشتصد و هشت تصویب می‌شوند، شامل بندهای اول و چهارم ماده نهم در اصل اول نباشند؛ و] هیچ ایالتی بدون موافقت خود از حق رأی برابر در سنا محروم نشود.

اصل ششم

کلیه بدهی‌ها و تعهداتی که قبل از تصویب این قانون اساسی تنظیم شده اند، طبق این قانون اساسی و طبق اصول کنفدراسیون، معتبر هستند.

قانون اساسی، و قوانین ایالات متحده که با رعایت آن وضع می‌شود، و تحت اختیارات ایالات متحده، همه پیمان‌های منعقد و یا آنهایی که بعداً منعقد می‌گردد؛ و قضات هر ایالت محدود به همان ایالت هستند، و هر مورد در قانون اساسی یا قوانین هر ایالت، مطیع قانون اساسی که قانون برتر کشور است، هستند.

سناورها و نمایندگانی که قبلاً به آنها اشاره شد، و اعضای مجالس قانونگذاری ایالات، و کلیه مقامات اجرایی و قضایی ایالات متحده و ایالات، باید در حمایت از این قانون اساسی سوگند یاد کنند؛ اما برای تعیین صلاحیت مقامات ایالات متحده هیچ آزمایش مذهبی جایز نیست.

اصل هفتم

تصویب کنوانسیون^۱ نه ایالت، برای تثبیت این قانون اساسی میان ایالاتی که آن را به تصویب رسانده اند بسنده می‌کند.

کلمه "the" که میان خطوط هفتم و هشتم صفحه اول نوشته شده، کلمه "Thirty" که بخشی از آن در پاک شدگی خط پانزدهم صفحه اول است. کلمات "is tried" در میان خطوط سی و دوم و سی و سوم صفحه اول و کلمه "the" در میان خطوط چهل و سوم و چهل و چهارم صفحه دوم نوشته شده است.

- به گواهی ویلیام جکسون، منشی

تنظیم شده در کنوانسیون به اتفاق آرای ایالات حاضر در روز هفدهم سپتامبر سال میلادی یک هزار و هفتصد و هشتاد و هفت و استقلال ایالات متحده آمریکا دوازدهمین به عنوان شاهد ما در این جا اسامی خود را ثبت می‌کنیم،

- جورج واشنگتن

رئیس جمهوری و نماینده ویرجینیا

نیوهمشایر

جان لنگدون - John Langdon
 نیکلاس گیلمن - Nicholas Gilman

ماساچوست

ناتانیل گورهام - Nathaniel Gorham
 روفوس کینگ - Rufus King

کانتیکات

ویلیام ساموئل جانسون -
 Wm. Saml. Johnson
 راجر شرمن - Roger Sherman

نیویورک

الکساندر هامیلتون -
 Alexander Hamilton

نیوجرسی

ویلیام لیوینگ استون - Wil: Livingston
 دیوید بریرلی - David Brearley
 ویلیام پاترسون - Wm. Paterson
 جاناناتان دیتون - Jona: Dayton

پنسیلوانیا

بنجامین فرانکلین - B Franklin
 توماس میفلین - Thomas Mifflin
 رابرت موریس - Robt Morris
 جورج کلایمر - Geo. Clymer
 توماس فیتزسیمونز - Thos. FitzSimons
 جارد اینگرسول - Jared Ingersoll
 جیمز ویلسون - James Wilson
 فرماتدار موریس - Gouv Morris

دلاور

جورج رید - Geo: Read
 گانینگ بدفورد جونور -
 Gunning Bedford jun
 جان دیکینسون - John Dickinson
 ریچارد باست - Richard Bassett
 جکوب بروم - Jaco: Broom

مریلند

جیمز مک هنری - James McHenry
 دان اف سنت توماس جنیفر -
 Dan of St Thos. Jenifer
 دانیل کارول - Danl Carroll

ویرجینیا

جان بلر - John Blair
 جیمز مدیسون جونور -
 James Madison Jr.

کارولینای شمالی

ویلیام بلونت - Wm. Blount
 ریچارد دویز اسپیت -
 Richd. Dobbs Spaight
 هیو ویلیامسون - Hu Williamson

کارولینای جنوبی

جان روتلج - J. Rutledge
 چارلز کوتسورت پینکنی -
 Charles Cotesworth Pinckney
 چارلز پینکنی - Charles Pinckney
 پیرس باتلر - Pierce Butler

جورجیا

ویلیام فیو - William Few
 ابراهام بالدوی - Abr Baldwin

اصلاحیه‌های قانون اساسی ایالات متحده

(منشور حقوق: اصلاحیه ۱ تا ۱۰)

مقدمه‌ای بر منشور حقوق

کنگره ایالات متحده

در شهر نیویورک در روز چهارشنبه، چهارم مارس یک هزار هفتصد و هشتاد و نه آغاز و برگزار شد.

گردهمایی تعدادی از ایالت‌ها، در هنگام پذیرش قانون اساسی، به منظور جلوگیری از ساختار غلط و یا سوء استفاده از قدرت نهاده در آن، ابراز تمایل کردند که عبارت‌های بازدارنده و گویای بیشتری به آن افزوده شود: و به منظور وسعت بخشیدن به زمینه‌های اعتماد عمومی، در جهت منافع کسانی که از آن سود می‌برند.

در کنگره، دو سوم مجلس نمایندگان و سنا گرد هم آمدند و این قانون را به تصویب رساندند که اصول زیر را می‌توان به قانونگذاران در چند ایالت به عنوان اصلاحیه‌های قانون اساسی ایالات متحده پیشنهاد نمود که بر اساس آن، همه یا برخی از این اصول در صورتی که به وسیله سه چهارم قانونگذاران به تصویب برسند، در برابر تمامی اهداف و مقاصد به عنوان بخشی از قانون اساسی معتبر خواهند بود.

اصول افزوده شده بر قانون اساسی ایالات متحده آمریکا و اصلاحیه‌ها که توسط کنگره پیشنهاد شد و به تصویب قانونگذاران چند ایالت رسید، ادامه اصل پنجم قانون اساسی نخستین است.

اصلاحیه شماره ۱

کنگره در خصوص استقرار مذهب، سلب پیروی آزادانه از آن، یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات، یا حق افراد در برگزاری اجتماعات آرام، و دادخواهی

مردم از حکومت برای جبران خسارات، حق قانونگذاری ندارد.

اصلاحیه شماره ۲

از وجود يك نیروی منظم شبه نظامی ضروری برای امنیت ایالت آزاد و نیز حق مردم برای حمل و نگهداری اسلحه جلوگیری به عمل نمی‌آید.

اصلاحیه شماره ۳

هیچ سربازی چه در زمان صلح چه در زمان جنگ بدون رضایت صاحب خانه نمی‌تواند در خانه‌ای سکنی گزیند، مگر قانون اجازه این عمل را داده باشد.

اصلاحیه شماره ۴

حق مصونیت اشخاص به صورت فردی، در خانه، در نامه‌ها، اوراق و اسناد آنان و مصونیت دارایی‌های آنان به واسطه تفتیش و توقیف غیر موجه نباید مورد تعرض قرار گیرد، و هیچ حکمی نباید در این خصوص صادر گردد مگر بر پایه دلیلی محتمل و متکی به سوگند و یا تأیید رسمی و به ویژه با شرح و توضیح در باره محل مورد تفتیش و اشخاص یا اموالی که باید توقیف شوند.

اصلاحیه شماره ۵

هیچ شخصی به سبب ارتکاب جرم سنگین یا به نحو دیگری ناهنجار، گناهکار شناخته نخواهد شد، مگر بر اساس کیفر خواست یا اعلام جرم هیئت عالی منصفه، مگر در موارد مربوط به نیروهای زمینی، دریایی یا نیروهای شبه نظامی که عملاً در حال خدمت در زمان جنگ یا مخاطرات عمومی باشند. همچنین هیچ کس برای يك جرم دوبار به حبس یا اعدام محکوم نخواهد شد. هیچ کس در هیچ مورد کیفری به اقرار به تخلف خود مجبور نمی‌شود، و هیچکس بدون طی مراحل قانونی مقتضی از حق زندگی، آزادی و دارایی خویش محروم نخواهد شد. همچنین اموال خصوصی افراد بدون پرداخت غرامت عادلانه برای استفاده عمومی مصادره نمی‌شود.

اصلاحیه شماره ۶

در تمامی دادرسی‌های کیفری، متهم از حق محاکمه سریع و علنی توسط هیئت

منصفه‌ای بی طرف از ایالت و منطقه‌ای که جرم در آن رخ داده برخوردار است، منطقه مذکور باید پیشاپیش از سوی قانون تعیین شده باشد، وی همچنین از حق آگاهی از ماهیت و دلیل اتهام خود، حق مواجهه با شهودی که علیه وی شهادت می‌دهند، داشتن وقت و امکان لازم جهت احضار شهود به نفع خود، و داشتن وکیل به منظور دفاع از خود برخوردار است.

اصلاحیه شماره ۷

در دعاوی مربوط به حقوق غیر مدون، زمانی که که ارزش موضوع مورد اختلاف بیش از بیست دلار باشد، حق دادرسی از سوی هیئت منصفه محفوظ است و هر جرمی که مورد رسیدگی هیئت منصفه قرار گیرد، در هیچ دادگاه دیگری در ایالات متحده به هر روش دیگری مورد رسیدگی مجدد قرار نخواهد گرفت مگر بر اساس موازین ناشی از حقوق غیرمدون.

اصلاحیه شماره ۸

دریافت وجه الضمان سنگین، جزای نقدی بیش از حد معمول و یا مجازات ناعادلانه یا غیر متعارف مجاز نیست.

اصلاحیه شماره ۹

برشمردن برخی حقوق در قانون اساسی به مفهوم نفی یا انکار سایر حقوق مردم نیست.

اصلاحیه شماره ۱۰

اختیاراتی که به موجب قانون اساسی به ایالات متحده اعطا نگشته و یا برای ایالات ممنوع نشده باشد، به ترتیب برای ایالات و یا برای مردم محفوظ خواهد ماند.

اصلاحیه شماره ۱۱ (۱۷۹۵)

اختیارات قضایی ایالات متحده به مفهوم تجاوز از حدود و سوء استفاده در دعاوی قانونی از سوی شهروندان يك ایالت دیگر یا یک دولت خارجی علیه شهروندان ایالات متحده نیست.

اصلاحیه شماره ۱۲ (۱۸۰۴)

رای دهندگان در ایالات متبوع خود گرد هم می‌آیند و با رای خود، رئیس جمهوری و معاون وی را که حداقل یکی از آن دو از اهالی ایالت رای دهنده نباشد، انتخاب می‌کنند. رای دهنده در يك برگه، نام شخصی که به عنوان رئیس جمهوری و در برگه‌ای دیگر نام شخصی که به عنوان معاون رئیس جمهوری مد نظر دارد قید می‌کند. فهرستی از اسامی کسانی که به عنوان رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری به آنان رای داده می‌شود همراه با تعداد آراء هر يك تهیه و با امضا و گواهی، مهور شده به مهر حکومت ایالات متحده به رئیس مجلس سنا ارسال می‌گردد. رئیس سنا در حضور اعضای سنا و مجلس نمایندگان همه تالیفیه را می‌گشاید و سپس آرا شمارش می‌شوند. شخصی که بیشترین تعداد آراء را برای تصدی ریاست جمهوری به دست آورده، به عنوان رئیس جمهوری معرفی می‌شود، مشروط بر آنکه وی اکثریت مجموع آراء تمامی رای دهندگان تعیین شده را به دست آورده باشد. چنانچه هیچ فردی حائز اکثریت آراء نباشد، در فهرست کسانی که به آنان به عنوان رئیس جمهوری رای داده شده است، و از میان حداکثر سه نفر که بالاترین تعداد آراء را به دست آورده اند، مجلس نمایندگان بی درنگ با رای گیری رئیس جمهوری را انتخاب می‌کند. اما در انتخاب رئیس جمهوری باید از ایالات رای گیری شود و نماینده هر ایالت دارای يك رای است. حد نصاب لازم برای این منظور حضور عضو یا اعضای دو سوم همه ایالات است و رای اکثریت تمام ایالات برای این انتخاب ضروری است. اگر مجلس نمایندگان هنگامی که حق انتخاب به آن تفویض می‌شود (تا روز چهارم ماه مارس بعد) رئیس جمهوری را انتخاب نکند، به موجب قانون اساسی، معاون رئیس جمهوری همانند مواقع فوت یا سایر ناتوانی‌های ذکر شده در قانون اساسی، به عنوان جانشین رئیس جمهوری انجام وظیفه خواهد کرد. فردی که بیشترین تعداد آراء را به عنوان معاون رئیس جمهوری به دست آورده باشد، دارای این سمت خواهد شد، و چنانچه هیچ کس حائز چنین اکثریتی نشود، مجلس سنا از میان دو نفر از دارندگان بیشترین آراء مربوط به مقام معاونت رئیس جمهوری، يك نفر را انتخاب خواهد کرد. حد نصاب لازم برای این منظور حضور دو سوم از کل اعضای سنا است. برای این انتخاب اکثریت کل آرا ضروری است. اما فردی که از نظر قانون اساسی برای مقام ریاست جمهوری دارای صلاحیت نباشد، برای سمت معاونت ریاست جمهوری ایالات متحده نیز دارای صلاحیت نیست.

اصلاحیه شماره ۱۳ (۱۸۶۵)

بخش ۱

در ایالات متحده یا هر مکان دیگری در حوزه قضایی آن، بردگی و کار اجباری جز به عنوان مجازات جرمی که شخص طبق قانون بدان محکوم شده باشد، مجاز نخواهد بود.

بخش ۲

کنگره با تصویب قوانین مقتضی، قدرت اجرای این اصل را دارا خواهد بود.

اصلاحیه شماره ۱۴ (۱۸۶۸)

بخش ۱

تمام کسانی که در ایالات متحده متولد شده اند یا تابعیت آن را دارا هستند و شامل قوانین قضایی آن می‌گردند، تبعه ایالات متحده و ایالت محل اقامتشان محسوب می‌شوند. هیچ ایالتی قانونی را وضع یا اعمال نخواهد کرد که امتیازات یا مصونیت‌های اتباع ایالات متحده را کاهش دهد. هیچ ایالتی بدون طی مراحل قانونی مقتضی، فردی را از حق زندگی، آزادی، و یا مالکیت، و نیز، برخورداری از حمایت مساوی قانون محروم نمی‌کند.

بخش ۲

تعداد کل افراد يك ایالت به جز سرخپوستان معاف شده از مالیات، تعیین کننده تعداد نمایندگان آن ایالت هستند. اما هر گاه در انتخابات گزینش هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری، معاون رئیس جمهوری ایالات متحده، نمایندگان کنگره، مقامات اجرایی و قضایی يك ایالت، یا اعضای مجلس قانونگذاری آن، حق رای مردان بیست و یکساله تبعه ایالات متحده که ساکن ایالتی هستند به هر طریق سلب شود، به جز در موارد مربوط به شرکت در شورش یا سایر جرایم، تعداد نمایندگان به نسبت تعداد مردان آن ایالت، به تعداد کل مردان بیست و یک ساله در این ایالت کاهش می‌یابد.

بخش ۳

شخصی که به عنوان یکی از مقامات ایالات متحده یا به عنوان عضو مجلس قانونگذاری يك ایالت یا در مقام يك مسئول اجرایی یا قضایی ایالتی، برای حمایت از قانون اساسی ایالات متحده قبلاً سوگند ادا کرده باشد، ولی بعداً علیه ایالت

خود شورش کند یا به دشمنان وابسته آن یاری دهد، نمی‌تواند به عنوان نماینده سنا یا نماینده کنگره یا عضو هیئت انتخاب کننده رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری انتخاب شود، یا هر گونه سمت کشوری و لشکری را در ایالات متحده یا در هر يك از ایالات آن تصدی کند. هر چند کنگره می‌تواند با رای دو سوم اعضای هر يك از دو مجلس، به عدم صلاحیت فرد مذکور پایان دهد.

بخش ۴

قوت قانونی بدهی‌های عمومی ایالات متحده که قانون مجاز شناخته است، از جمله بدهی‌های ناشی از پرداخت حقوق بازنشستگی و جبران اعتبارات مربوط به سرکوب شورش یا طغیان مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. اما ایالات متحده یا هیچ يك از ایالات آن هیچ نوع بدهی یا تعهدی را که برای کمک به شورش که ضد ایالات متحده انجام شده پرداخت نمی‌کنند و هیچ گونه طلبی را بابت از دست دادن یا آزدسازی برده تقبل نخواهد کرد، کلیه بدهی‌ها، تعهدات و مطالبات فوق غیر قانونی و بی اعتبار خواهند بود.

بخش ۵

کنگره با وضع قوانین مقتضی، قدرت اعمال مفاد این اصل را دارا است.

اصلاحیه شماره ۱۵ (۱۸۷۰)

بخش ۱

ایالات متحده یا هر يك از ایالات آن اجازه سلب یا محدود کردن حق رای شهروندان ایالات متحده را به سبب نژاد، رنگ پوست یا شرایط گذشته بردگی، ندارند.

بخش ۲

کنگره با وضع قوانین مقتضی، قدرت اعمال مفاد این اصل را دارا است.

اصلاحیه شماره ۱۶ (۱۹۱۳)

کنگره قدرت وضع و وصول مالیات بر درآمد را از تمام منابع حاصله، بدون تخصیص و تقسیم در میان ایالت‌های مختلف و بدون در نظر گرفتن هر گونه آمار نفوس یا سر شماری دارا است.

اصلاحیه شماره ۱۷ (۱۹۱۳)

سنای ایالات متحده مرکب از دو نماینده از هر ایالت است که مردم آن ایالت برای مدت شش سال انتخاب می‌کنند. هر عضو سنا دارای يك حق رای است. رای دهندگان هر ایالت باید از شرایط رای دهندگان برای تعیین نمایندگان در شاخه‌ای از قوه مقننه بیشترین تعداد نماینده داراست، برخوردار باشند.

هر گاه کرسی نمایندگی ایالتی در سنا بلاتصدی شود، مقام اجرایی ایالت مذکور فرمان انتخابات را برای تصدی کرسی خالی صادر می‌کند، مشروط بر اینکه مجلس قانونگذاری هر ایالت بتواند به مسئولان اجرایی تابع خود اختیار دهد که تا زمان انتخاب فردی از سوی مردم برای کرسی خالی شده به شیوه تحت هدایت قوه قانونگذاری، کسانی را به طور موقت منصوب کنند.

اصلاحیه حاضر به مفهوم باطل شدن انتخاب یا دوره نمایندگی هر عضو سنا که پیش از تنفیذ اصلاحیه قانون اساسی برگزیده شده، نیست.

اصلاحیه شماره ۱۸ (۱۹۱۹، با اصلاحیه شماره ۲۱ جایگزین شد)

بخش ۱

يك سال پس از تصویب این اصل، تولید، خرید و فروش و حمل و نقل مشروبات الکلی، واردات یا صادرات آن، به و از ایالات متحده و کلیه نقاط واقع در حوزه قضایی آن، به منظور مصارف نوشیدنی، ممنوع است.

بخش ۲

با وضع قوانین مقتضی، کنگره و چندین ایالات از قدرت موازی برای اجرای اصل حاضر، برخوردارند.

بخش ۳

اصل حاضر قابل اجرا نیست مگر آنکه ظرف هفت سال از تاریخ تسلیم آن توسط کنگره به هر يك از ایالات، از سوی قانونگذاران چندین ایالت به ترتیب تعیین شده در قانون اساسی، به عنوان اصلاحیه قانون اساسی تصویب شود.

اصلاحیه شماره ۱۹ (۱۹۲۰)

بخش ۱

ایالات متحده یا هر يك از ایالات آن حق رای شهروندان ایالات متحده را به لحاظ جنسیت آنان، سلب یا محدود نمی‌کند.

بخش ۲

کنگره با وضع قوانین مقتضی، قدرت اعمال این اصل را دارا است.

اصلاحیه شماره ۲۰ (۱۹۳۳)

بخش ۱

دوره تصدی رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری در ظهر روز بیستم ژانویه، و دوره نمایندگی اعضای سنا و نمایندگان مجلس در ظهر روز سوم ژانویه سال‌هایی که دوره‌های مذکور در صورت عدم تصویب اصل حاضر، پایان می‌پذیرفت، خاتمه می‌یابد، و از آن پس دوره ماموریت جانشینان آنان آغاز می‌شود.

بخش ۲

کنگره حداقل يك بار در سال تشکیل جلسه می‌دهد و در صورت عدم تعیین روزی خاص بر اساس قانون، جلسه مذکور در ظهر روز سوم ژانویه آغاز می‌شود.

بخش ۳

در صورتی که در تاریخ تعیین شده برای آغاز دوره تصدی ریاست جمهوری، رئیس جمهوری منتخب فوت کند، معاون رئیس جمهوری منتخب، به جای او منصوب می‌شود. چنانچه رئیس جمهوری قبل از موعد مقرر برای آغاز دوره ماموریت انتخاب نشده باشد و یا اگر رئیس جمهوری منتخب حائز شرایط لازم نباشد، معاون رئیس جمهوری منتخب تا زمانی که رئیس جمهوری واجد شرایط لازم شود به عنوان رئیس جمهوری انجام وظیفه خواهد کرد. هر گاه رئیس جمهوری شرایط انتخاب را واجد شود، به عنوان رئیس جمهوری شروع به انجام وظیفه می‌کند. هر گاه رئیس جمهوری منتخب و نیز معاون رئیس جمهوری منتخب حائز شرایط لازم نباشند، کنگره می‌تواند به موجب قانون، شخص رئیس جمهوری و نیز نحوه انتخاب وی را اعلام کند. شخص مذکور تا زمانی که رئیس جمهوری یا معاون رئیس جمهوری واجد شرایط شوند، بر اساس قانون مذکور انجام وظیفه می‌کند.

بخش ۴

به موجب قانون و در صورت فوت هر يك از افرادی که مجلس نمایندگان در صورت ضرورت باید يك نفر را از میان آنان به عنوان رئیس جمهوری انتخاب کند، و در صورت فوت هر يك از افرادی که مجلس سنا، هنگام ضرورت باید يك نفر را از میان آنان به عنوان معاون رئیس جمهوری انتخاب کند، کنگره اقدام قانونی لازم را به عمل می‌آورد.

بخش ۵

بخش‌های ۱ و ۲ از پانزدهم اکتبر پس از تاریخ تصویب این اصل، لازم الاجرا می‌شوند.

بخش ۶

اصل حاضر به اجرا در نمی‌آید مگر آنکه ظرف هفت سال از تاریخ ارائه آن، قانونگذاران سه چهارم ایالات آن را به عنوان اصلاحیه قانون اساسی تصویب کنند.

اصلاحیه شماره ۲۱ (۱۹۳۳)

بخش ۱

بدین وسیله اصل هجدهم اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحده ملغی می‌گردد.

بخش ۲

بدین وسیله حمل و نقل یا واردات مشروبات الکلی به منظور استفاده یا تحویل آنها در ایالات، قلمرو، یا مناطق تحت تملک ایالات متحده بر خلاف قوانین موجود در آنها، ممنوع می‌گردد.

بخش ۳

اصل به اجرا در نمی‌آید مگر آنکه ظرف مدت هفت سال پس از تسلیم آن از طرف کنگره به ایالات، از سوی مجامع قانونگذاری چندین ایالت به ترتیبی که در قانون اساسی پیش بینی شده است، به عنوان یک اصلاحیه در قانون اساسی تصویب شود.

اصلاحیه شماره ۲۲ (۱۹۵۱)

بخش ۱

هیچ کس بیش از دوبار به سمت ریاست جمهوری انتخاب نخواهد شد، و شخصی که بیش از دوسال تصدی سمت ریاست جمهوری را در غیاب شخصی که به عنوان

رئیس جمهوری دوره مذکور انتخاب شده بود به عهده داشته باشد، نمی‌تواند بیش از يك بار به سمت ریاست جمهوری انتخاب شود. اصل حاضر در مورد شخصی که در زمان طرح این اصل توسط کنگره عهده دار سمت رئیس جمهوری است لازم الاجرا نیست، و این اصل مانع از نیست که شخصی که طی مدت لازم الاجرا شدن این اصل در سمت ریاست جمهوری یا کفالت ریاست جمهوری است، بقیه دوره را در سمت خود باقی بماند.

بخش ۲

اصل حاضر باطل است مگر آن که ظرف مدت هفت سال پس از تاریخ آن از سوی کنگره به ایالات، از سوی مجالس قانونگذاری سه چهارم ایالات به عنوان اصلاحیه قانون اساسی تصویب شود.

اصلاحیه شماره ۲۳ (۱۹۶۱)

بخش ۱

ناحیه‌ای که مقر حکومت ایالات متحده است به شیوه تعیین شده به وسیله کنگره، به شرح زیر کسانی را منصوب می‌کند:

تعدادی افراد برای انتخاب رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری به شمار مساوی با تعداد نمایندگانی که حوزه در سنا و نمایندگان مجاز به داشتن آنها خواهد بود، اما تعداد افراد فوق در هیچ حال نباید از تعداد رای دهندگان کم جمعیت ترین ایالات بیشتر باشد؛ با وجود این افراد مذکور برای انتخاب رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری در نظر گرفته شوند. آنها در حوزه گرد هم می‌آیند و وظایف محوله را به موجب اصلاحیه دوازدهم قانون اساسی را به انجام می‌رسانند.

بخش ۲

کنگره با وضع قوانین مقتضی، از قدرت اجرای اصل حاضر برخوردار است.

اصلاحیه شماره ۲۴ (۱۹۶۴)

بخش ۱

حق رای شهروندان ایالات متحده در انتخابات مقدماتی یا انتخابات ریاست جمهوری یا معاون ریاست جمهوری برای انتخاب رئیس جمهوری یا معاون رئیس جمهوری یا نمایندگان سنا یا نمایندگان کنگره، نباید به دلیل عدم پرداخت مالیات سرانه یا

مالیات‌های دیگر، به وسیله ایالات متحده یا هر يك از ایالات آن سلب یا محدود شود.

بخش ۲

کنگره با وضع قوانین مقتضی، از قدرت اجرای اصل حاضر برخوردار خواهد بود.

اصلاحیه شماره ۲۵ (۱۹۶۷)

بخش ۱

در صورت عزل، فوت یا استعفای رئیس جمهوری از سمت خود، معاون وی به جای او خواهد نشست.

بخش ۲

هر گاه سمت معاونت ریاست جمهوری بلا تصدی شود، رئیس جمهوری يك نفر را به عنوان معاون خود نامزد می‌کند و وی در صورت کسب اکثریت آرای هر دو مجلس کنگره، سمت مذکور را عهده دار خواهد شد.

بخش ۳

هر زمانی رئیس جمهوری به رئیس موقت سنا و سخنگوی مجلس نمایندگان کتباً اعلام کند که توان انجام وظایف محوله را ندارد، و تا هنگامی که اطلاعیه کتبی [دیگری] مبنی بر لغو اطلاعیه پیشین ارسال ارائه نکند، معاون وی به عنوان کفیل وظایف مذکور را عهده دار خواهد شد.

بخش ۴

در صورتی که معاون رئیس جمهوری و اکثریتی متشکل از مقامات ارشد بخش‌های اجرایی یا هر مرجع دیگری که کنگره به موجب قانون پیش بینی کند، طی اعلامیه‌ای کتبی به رئیس موقت سنا و رئیس مجلس نمایندگان اطلاع دهند که رئیس جمهوری توان استفاده از اختیارات و انجام وظایف ریاست جمهوری را ندارد، معاون رئیس جمهوری بی درنگ به عنوان کفیل ریاست جمهوری اختیارات و وظایف وی را عهده دار می‌شود. از آن زمان در صورتی که رئیس جمهوری با اعلامیه‌ای کتبی به رئیس موقت سنا و سخنگوی مجلس نمایندگان اطلاع دهد که ناتوانی وی مرتفع گشته است، وی می‌تواند بار دیگر اعمال اختیارات و انجام وظایف ریاست جمهوری را عهده دار شود، مگر اینکه معاون رئیس جمهوری و اکثریتی متشکل از مقامات ارشد بخش‌های اجرایی، یا مراجع دیگری که کنگره

به موجب قانون پیش بینی می‌کند، ظرف مدت چهار روز طی اعلامیه‌ای کتبی به رئیس موقت سنا و سخنگوی مجلس نمایندگان اطلاع دهند که رئیس جمهوری توان استفاده از اختیارات و انجام وظایف ریاست جمهوری را ندارد. در این صورت، چنانچه کنگره در اجلاس نباشد باید ظرف مدت چهل و هشت ساعت تشکیل جلسه دهد و در این خصوص تصمیم گیری کند. چنانچه کنگره ظرف بیست و یک روز پس از دریافت اعلامیه کتبی اخیر و در صورت نداشتن جلسه، ظرف مدت بیست و یک روز پس از درخواست تشکیل جلسه، با دو سوم آراء هر دو مجلس تشخیص دهد که رئیس جمهوری توان استفاده از اختیارات و انجام وظایف را ندارد؛ آنگاه معاون رئیس جمهوری به سمت جانشینی رئیس جمهوری کار وی را ادامه خواهد داد، در غیر این صورت رئیس جمهوری وظایف و اختیارات خود را دوباره عهده دار خواهد شد.

اصلاحیه شماره ۲۶ (۱۹۷۱)

بخش ۱

حق رای شهروندان ایالات متحده که هجده سال یا بیشتر دارند، نباید توسط ایالات متحده یا هر یک از ایالات آن سلب یا محدود شود.

بخش ۲

کنگره با وضع قوانین مقتضی، اختیار به اجرا گذاشتن اصل حاضر را دارا است.

اصلاحیه شماره ۲۷ (۱۹۹۲)

هیچ قانونی در خصوص تغییر میزان مقرری نمایندگان سنا و مجلس نمایندگان در ازاء خدماتشان لازم الاجرا نخواهد بود مگر بعد از انجام انتخابات.

واژه نامه

فعال سازی (قضایی) [Activism (Judicial)]: امیکوس کیوری [Amicus Curaie] (دوست دادگاه): يك شخص (یا گروه)، که از طرفین دعوی نبوده، و دیدگاه خویش را (به صورت یادداشتی مکتوب) جهت تصمیم گیری درخصوص پرونده، تسلیم دادگاه می‌کند.

دفاعیه [Answer]: اظهاراتی مکتوب و رسمی که از سوی "مدافع" در پاسخ به شکایتی حقوقی که روند دفاع وی را به جریان می‌اندازد.

قضاوت استینافی [Appellate jurisdiction]: صلاحیت يك مرجع قضایی ارشدتر برای تجدید نظر درخصوص حکم دادگاه پایین تر.

احضار به دادگاه [Arraignment]: فرایند احضار مدافع به دادگاه جهت محاکمه و پاسخگویی به کیفرخواست هیات منصفه دادخواست "خواهان".

ضمانت، وثیقه [Bail]: مبلغی که "مدافع" جهت تضمین حضور مجدد خود در جلسه محاکمه، در اختیار دادگاه می‌گذارد.

محاکمه هیات قضات [Bench trial]: جلسه محاکمه‌ای که در آن دادرسی و صدور حکم بدون حضور هیات منصفه و تنها توسط قاضی انجام می‌گیرد.

جرم [Actus reus]: عنصر اصلی در یک واقعه بزهکارانه (جرم)، که ممکن است، ارتکاب عملی ممنوع باشد (مثلاً: دزدی) یا عدم انجام کاری که انتظار انجام آن می‌رود (مانند توقف در کمک رساندن به مصدومین حوادث رانندگی از قبیل تصادف با موتورسیکلت).

فرایند خصمانه [Adversarial process]: فرایندی در دادگاه‌های ایالات متحده که به صورت دادرسی بین دو طرف مخالف (خواهان و خوانده) جریان دارد و نقش قاضی در آن داور بی طرف و بدون غرض است. مراجعه شود به روش بازجویی شدید.

آرای شورا [Amicus curiae]: اخذ تصمیم در مورد مسئله‌ای فرضی یا انتزاعی (مساله‌ای که در محاکم آمریکایی نباید انجام پذیرد).

حل و فصل نزاع متناوب [Alternative dispute resolution (ADR)]: روش‌های حل و فصل انواع منازعات (اغلب با استعانت از شخص ثالث بی طرف) بدون محاکمه. تفکر و میانجی‌گری دو روش مرسوم در ADR هستند.

دادگاه با مسئولیت مشارکتی

[Collegial courts]: دادگاهی که بیش از یک قاضی داشته و معمولاً دادگاه استیناف است.

عُرف [Common law]: قانونی برگرفته از

کشور انگلستان بر مبنای سنت‌های پیشین و یا احکام گذشتگان به جای اتکاء بر نظامی‌مدون یا مجموعه قوانینی اصولی و سیستماتیک.

شکایت [Complaint]: دادخواستی مکتوب

که توسط شاکی تنظیم شده باشد و پرونده‌ای مدنی را به جریان اندازد. در آن خطاهای "مدافع" بر شمرده و در آن خصوص از دادگاه تقاضای کمک می‌شود.

محاكمه هم زمان [Concurrent jurisdiction]:

وضعیتی که طی آن دو دادگاه، حق قانونی استماع پرونده‌ای یکسان را دارا هستند. به عنوان مثال، هم دیوان عالی ایالات متحده و هم محاکم قضایی صلاحیت رسیدگی هم زمان به پرونده‌های سفرا و وکلا را دارا هستند.

رای موافق [Concurring opinion]: رای

عضوی از دادگاه که با حکم صادره در توافق باشد منتها با منطق و دلایل خاص عضو.

بدنه قضات [Corpus juris]: کل هیات

حقوقی يك نهاد قانونی.

قانون محرومیت از حقوق مدنی

[Bill of attainder]: قانونی، ممنوع در قانون اساسی ایالات متحده، که بر آن اساس تنها يك فرد یا طبقه‌ای از افراد، و نه يك جمعیت، از حقوق مدنی محروم می‌شوند.

دادخواست [Bill of information]:

اظهارنامه‌ای در خصوص اتهامات وارده به متهم، که توسط دادستان تهیه شده و در صورت تایید قاضی، مهم بر آن اساس به دادگاه احضار می‌شود تا به رفع اتهام از خود بپردازد.

گواهی [Certification]: روندی که طی آن

یکی از دادگاه‌های استیناف ایالات متحده، برای راهنمایی و توضیح بیشتر درباره مسأله حقوقی، از دیوان عالی کشور مدد می‌گیرد. محاکم قضایی یا این درخواست را پذیرفته آن را رد می‌کنند. در چنین شرایطی حتی ممکن است کل پرونده را برای بازبینی و قضاوت نهایی به دیوان عالی کشور منتقل کنند.

قانون حقوقی [Civil law]: قانونی

درخصوص روابط شهروندان با یکدیگر با يك سازمان و یا روابط يك سازمان با سازمان یا سازمان‌های دیگر.

شکایت طبقاتی [Class action]: اقامه دعوی

از سوی افراد علیه يك نهاد خاص با مورد شکایت مشابه، مانند مبتلایان به سرطان ریه که علیه يك شرکتی دخانیات شکایت می‌کنند.

کارکنان دادگاه [Courtroom workgroup]:

شرکت کنندگان معمول و متداول در فعالیت‌های روزانه يك دادگاه که مهم ترین اعضای آن عبارتند از قضات، دادستان‌ها و وکلای مدافع.

دادگاه‌های استیناف [Court of appeals]:

دادگاهی ارشدتر از دادگاه‌های معمولی که وظیفه بازرسی و تصحیح حکم قضات دادگاه‌ها را دارا است.

جرم [Crime]:

تخطی از قانون که با جرمه نقدی، زندان و یا مرگ جزا داده می‌شود.

حقوق جزا [Criminal law]:

قانونی که به جرائم علیه جامعه مربوط است، اعمالی که علیه شخص وارد می‌شود اما در واقع تمام اجتماع از آن دچار آسیب می‌شوند، مانند دزدی مسلحانه یا تجاوز.

بازجویی از شهود [Cross examination]:

سوال‌های وکیل طرف مقابل، که شهود در طول جلسه دادرسی، برای پاسخگویی به آنان در جایگاه حاضر می‌شوند.

غرامت [Damages]:

مبلغی که در پرونده‌های مدنی توسط مدافعین برای جبران خسارت به دادخواهان پرداخت می‌شود. غرائم جبرانی برای تضییع حقوق از دست رفته دادخواهان، و غرائم کیفری برای تنبیه مدافعین در نظر گرفته شده اند.

حکم اشعاری [Declaratory judgment]:

هنگامی که دادگاه حقوق طرفین را بر اساس يك قانون مدون، وصیتنامه و یا قرارداد تعیین می‌کند.

مدافع [Defendant]:

در پرونده‌های مدنی، شخص یا سازمانی که توسط دادخواهان مورد شکایت قرار می‌گیرد، در پرونده‌های جزایی، شخصی متهم به ارتکاب جرمی شده است.

ادای سوگند [Deposition]:

بیانیه‌ای شفاهی در برابر مقامی قضائی جهت ارائه سوگند که در فرایند کشف جرم جهت آزمودن شاهد احتمالی به کار می‌رود.

کشف جرم [Discovery]:

فرایندی که در آن برای به دست آوردن آمادگی لازم برای جلسه دادرسی؛ وکلا درباره پرونده طرفهای دعوی خود، اطلاعاتی را کسب می‌کنند. ابزار معمول کشف جرم عبارتند از ادای سوگند، بازپرسی، و درخواست ارائه مدرک.

رای مخالف [Dissenting opinion]:

رای یکی از اعضای دادگاه که با نتیجه حکم اعلام شده برای پرونده مخالف است.

تنوع دعوی شهروندی

[Diversity of citizenship suit]: طرح

دعوی از سوی شهروندی از یک ایالت علیه شهروند ایالت دیگری اعلام دعوی می‌شود.

در هیات قضات [En banc]:

تشکیل جلسات دادگاه با حضور تمامی اعضای هیات دادرسی و نه تنها تعدادی از قضات.

عدل و انصاف [Equity]: حوزه اختیارات قانون که در آن قاضی قادر به صدور جبرانی جهت جلوگیری یا جبران اشتباهی است که در حال روی دادن است. به عنوان مثال، منع اعتصاب غیرقانونی یک اتحادیه.

قانون عطف به ماسبق [Ex post facto law]: این قانون که در قانون اساسی آمریکا ممنوع گشته است، می‌تواند یک دادرسی را پس از وقوع آن غیرقانونی بر شمرد.

پرونده فدرال [Federal question]: چنانچه یک پرونده قضایی به تفسیر قانون فدرال، قانون اساسی ایالات متحده، و یا معاهده‌ای نیز دارد، آن پرونده شامل یک مورد فدرال بود و می‌باید توسط دادگاه ایالات متحده بررسی شود.

جنایت [Felony]: جرمی که به موجب آن حکم حبس در زندان یا مرگ صادر شود.

هیات منصفه عالی [Grand jury]: بدنه‌ای اصلی متشکل از ۱۶ تا ۲۳ شهروند که به شواهد جرم توسط پیگرد کنندگان گوش سپرده و تشخیص می‌دهند که آیا دلیل مشخصی برای اثبات ارتکاب جرم توسط شخص وجود دارد. (رجوع شود به تنظیم کیفر خواست)

حکم جلب [Habeas corpus]: حکمی (دستوری از دادگاه) جهت احضار زندانی به دادگاه برای تعیین قانونی بودن حبس وی.

اعلام جرم [Impeachment]: تنها روش برکناری قاضی فدرال از سمت خود، به این منوال که مجلس نمایندگان، اتهاماتی را وارد کرده، و مجلس سنا پس از دادرسی به واسطه دو سوم رای اعضا اعلام محکومیت می‌نماید.

کیفرخواست [Indictment]: تصمیم هیات منصفه عالی مبنی بر حضور "مدافع" در جلسه دادرسی به دلیل باور هیات منصفه به وجود دلایل کافی برای دادرسی.

روش بازجویی شدید [Inquisitorial method]: آیین دادرسی که در بیشتر دادگاه‌های اروپایی و آمریکای لاتین به کار رفته و در آن نقش اصلی به قاضی و هیات منصفه داده می‌شود و وکیل مدافع تنها در نقش مکمل دادرسی انجام وظیفه می‌نماید. (همچنین رجوع شود به فرایند مخالف)

مجموعه سوال‌ها از شهود
یا سایر طرف‌های دعوی در دادگاه [Interrogatories]: پرسش‌هایی مکتوب که توسط یکی از طرفین در دادگاه، به صورت طرح دعوی برای طرف مخالف به عنوان پیش دادرسی در پرونده‌های مدنی فرستاده می‌شود. طرفی که پرسش‌ها را دریافت می‌کند، موظف است با ارائه سوگند پاسخ‌های خود را به صورت مکتوب ارائه کند.

قضایات [Judgment]: تصمیم رسمی دادگاه که در نهایت به حل و فصل اختلاف طرفین دعوی می‌انجامد.

قوانین محکومیت اجباری

[Mandatory sentencing laws]: قوانینی که خواستار حبس مجرم برای معمولاً مدت زمانی اندک است. این قوانین برای جنایت‌های مسلحانه و مجرمین حرفه‌ای به کار می‌روند.

سوء نیت [Mens rea]: عامل و عنصر ذهنی در ارتکاب جرم؛ به معنای نیت اصلی مجرم برای ارتکاب جرم. معمولاً هر چه سوء نیت ارادی تر بوده باشد، جرم نیز سنگین تر خواهد بود.

هیأت مستحق [Merit selection]: روشی برای انتخاب قضات ایالتی که در آن استاندار از فهرستی کوتاه که توسط کمیسیون ویژه به همین منظور تهیه شده، افراد شایسته را تعیین می‌کند. پس از مدتی، قاضی موظف است "انتخابات ابقای" آنان را برگزار نماید، که رای دهندگان تعیین می‌کنند که آیا قاضی می‌تواند تا انتهای دوره در سمت خود ابقا شود.

بزه [Misdemeanor]: جرم صغیر که مجازات آن بازداشت یا حبس کمتر از یک سال است.

شورا [Moot]: به وضعیتی گفته می‌شود که در آن حقوق ابتدایی یا وضعیت طرفین پس از تنظیم دادخواست و پیش از حکم قاضی بررسی می‌گردد.

تجدید نظر قضایی [Judicial review]:

قدرت شاخه قضایی (قوه قضائیه) برای خلاف قانون اساسی اعلام کردن احکام و اعمال شاخه‌های اجرایی و قانونگذار.

حوزه اختیارات [Jurisdiction]: صلاحیت

دادگاه برای رسیدگی و تصمیم‌گیری درباره اختلافات قضائی و اعمال حکم.

دادگستری [Justiciability]: اختیار قاضی

برای رسیدگی یا عدم رسیدگی به برخی از پرونده‌ها. این مساله با حوزه اختیارات که حق تخصصی و اجرایی قاضی برای رسیدگی به پرونده است، تفاوت دارد. به عنوان مثال، دادخواهی‌های سیاسی به عنوان پرونده‌هایی غیرقابل رسیدگی در نظر گرفته می‌شوند.

قانون [Law]: هنجاری اجتماعی که تحت

اعمال فشار فیزیکی، تهدید و یا ارباب دنبال می‌شود. نیرویی که این فشارهای فیزیکی را به اجرا می‌گذارد، مانند افسران پلیس، از طرف جامعه به عنوان نهادی با صلاحیت جهت انجام این کار را پذیرفته می‌شود،

دادرس [Magistrate]: مقام قضایی سطح

پائین تری که متهم پس از دستگیری نزد وی برده می‌شود. دادرس موظف است به متهم تفهیم اتهام کرده و وی را از حقوق قانونی اش آگاه سازد.

اتهام بیش از معمول [Overcharging]:
فرایندی که طی آن دادستان، اتهاماتی بیش از واقعیت به "مدافع مجرم" وارد می‌کند تا دفاعیه مطلوب تری توسط وکیل مدافع خوانده به دست آید.

به وسیله دادگاه [Per curiam]: رای کوتاه و غیر رسمی دادگاه

رد عضو هیات منصفه به وسیله یکی از اصحاب دعوی بدون ذکر دلیل خاص [Peremptory challenge]: اعتراض به یکی از اعضای هیات منصفه توسط وکیل مدافع. عضو هیات منصفه ممکن است به درخواست وکیل مدافع و بدون دلیل جامع از هیات منصفه حذف گردد. تعداد چنین ایراداتی در قانون بسیار محدود است.

هیئت منصفه [Petit jury (or trial jury)]: گروهی از شهروندان که به اظهارات و شواهد طرفین گوش داده و درباره اختلاف به تصمیم‌گیری می‌پردازند.

شاکای [Plaintiff]: شخصی که شکایتی را به صورت دعوی مدنی تنظیم و ارائه می‌نماید.

درخواست معامله [Plea bargain]: مذاکره یا معامله‌ای بین دادستان و وکیل مدافع مبنی بر اعمال ارفاق در دادخواست مجرم که در عوض اقرار به گناه وی انجام می‌گیرد.

بدون اعتراض [Nolo contendere]: دفاعیه وکیل مدافع که طی آن اتهامات وارده، رد نشده و تنها ادعای بی‌گناهی می‌شود. این امر همچنین می‌تواند بدان معنی باشد که متهم اتهامات وارده را درک نکرده است.

نظر دادگاه [Opinion of the court]: توضیح مکتوب قاضی در خصوص تصمیم دادگاه. به دلیل این که امکان دارد پرونده توسط مجموعه‌ای از قضات دادگاه استیناف نیز بررسی گردد، رای می‌تواند به دو شکل باشد. اگر تمام قضات با رای موافق باشند، یک قاضی، رای را به نیابت از همه صادر می‌کند. اگر تمامی قضات با آن موافق نباشند، تصمیم به رای اکثریت منوط گشته و یک از این اکثریت رای را مکتوب می‌کند.

استدلال شفاهی [Oral argument]: موقعیتی برای وکلا تا خلاصه بیانات خود را به منظور پاسخگویی به پرسش‌های قاضی در حضور دادگاه ارائه کنند.

اختیار قانونگذاری

[Ordinance-making power]: حوزه اختیارات استانداران برای تصمیم‌گیری درباره جزئیات قوانین وضع شده توسط قانونگذاران ایالتی.

حوزه قضایی مرجع

[Original jurisdiction]: دادگاهی که بنا به قانون نخستین مرجع رسیدگی به پرونده‌های خاص است. به عنوان مثال در دادخواستی که دست کم ۷۵۰۰۰ دلار شهروندان ایالات مختلف در معرض خطر است، دادگاه‌های حوزه فدرال، حوزه قضایی مرجع هستند.

بازجویی سیاسی [Political question]:

هنگامی که دادگاه از اعلام حکم سر باز زند چرا که معتقد است بر اساس قانون اساسی ایالات متحده، موضوع باید توسط کنگره یا شخص رئیس جمهوری بررسی شود، و دادگاهها باید از رسیدگی به موارد سیاسی پرهیزند.

حقوق خصوصی [Private law]: مربوط به

حقوق و وظایفی که اشخاص و موسسه‌های خصوصی نسبت به یکدیگر دارند.

آزادی مشروط [Probation]: مجازات

جرمی که به مجرم اجازه می‌دهد تا زمانی که از دستورالعمل دادگاه در خصوص چگونگی رفتار در جامعه پیروی می‌کند، در جامعه و بیرون از زندان حضور داشته باشد.

به نفع عموم [Pro bono publico]: به عهده

دارشدن عملی به نیابت از قانون و بدون اجرت که هزینه اش صرف اعمالی خیریه و یا عمومی شود.

حقوق عمومی [Public law]: روابطی که

اشخاص با دولت به عنوان نهادی عالی دارا هستند، مانند برنامه مالیاتی، قوانین جزایی و قانونگذاری امنیتی- اجتماعی.

جایگزینی موقت [Recess appointment]:

انتصابی که هنگام تعطیلی کنگره توسط رئیس جمهوری صورت می‌گیرد. اشخاصی که بدین شکل گماشته می‌شوند تنها تا تشکیل مجدد کنگره، عهده دار مسئولیت هستند.

خطای برگشت پذیر [Reversible error]:

اشتباهی که دادگاه دادرسی مرتکب شده و چنان حائز اهمیت است که حکم جدید دادگاه استیناف بر حکم قاضی را می‌طلبد.

قاعده اربعه [Rule of four]: در دادگاه عالی

حداقل چهار دادرس، باید پیش از مجموع دادگاه درباره پرونده به توافق برسند.

قاعده ۸۰ [Rule of 80]: هنگامی که

مجموع سن قاضی فدرال و سال‌های خدمت وی از ۸۰ تجاوز کند، کنگره به شخص اجازه بازنشستگی با حقوق و مزایای کامل می‌دهد.

خودداری (قضایی) [Self-restraint]: عدم

رضایت قاضی جهت اعمال آرای شخصی خود در خصوص نیک و بد بودن سیاست همگانی.

رفتار اعضای سنا [Senatorial courtesy]:

تحت این حکم سناتورهای حزب سیاسی رئیس جمهوری که به انتصاب قاضی ایالت آنان از سوی رئیس جمهوری اعتراض دارند، مجاز به داشتن حق وتو در برابر نامزدی فرد هستند.

حکم انزوای هیات منصفه

[Sequestration]: در پرونده‌های مهم و

مشهور، به دستور قاضی می‌توان هیات منصفه را از انتظار عمومی پنهان کرد که این می‌تواند به این معنا باشد که به هزینه مالیات دهندگان به آنان به صورت گروهی مسکن و خوراک داده می‌شود.

اجتماعی کردن (قضائی)

[Socialization (judicial)]: فرایندی که طی آن يك قاضی جدید به طور رسمی و غیر رسمی تحت آموزش قرار می‌گیرد تا وظایف خاصی از قضاوت را به اجرا گذارد.

جایگاه اتهام [Standing]: وضعیت فردی که در صدد اقامه دعوی است. برای این امر فرد باید در معرض صدمه مستقیم و مهمی قرار گرفته و یا در معرض قرار گرفتن باشد.

قاعده صدور رای بر مبنای سابقه [Stare decisis, the doctrine of]: در واقع، سنت احترام و پیروی از تصمیمات دادگاههای گذشته و نظرات مورد قبول در خصوص يك قانون.

قانون مدون [Statutory law]: قانونی که توسط يك نهاد قانونگذاری مانند کنگره، هیات قانونگذاری ایالتی، و یا شورای شهر اجرا می‌شود.

هیات قضات سه نفره دادگاه استیناف

[Three-judge panels (of appellate courts)]: بواسطه برخی پرونده‌های مهم، کنگره حکم کرده است که يك دادگاه در ایالت متحده نمی‌تواند پرونده‌ای را به تنهایی رسیدگی کند بلکه دادرسی باید به وسیله يك هیات سه نفره که یکی از آنان قاضی استینافی باشد صورت پذیرد.

شبه جرم [Tort]: يك اشتباه یا تخطی از جرم مدنی به ضرر شخصی دیگر.

دادگاه نو [Trial de novo]: يك دادگاه جدید که در آن تمام پرونده، گویی برای اولین بار، مورد رسیدگی مجدد قرار می‌گیرد.

محل دادرسی [Venue]: محل جغرافیایی مکانی که پرونده مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

پرسش‌های پیش از دستور [Voir dire]: فرایندی که طی آن دادستان‌ها با طرح سوال‌هایی از هیات منصفه از عادل و غیرمتعصب بودن آنان نسبت به پرونده‌های مربوط اطمینان کسب می‌کنند.

حکم بازداشت [Warrant]: پس از طرح شکایت از طرف يك شخص علیه شخص دیگر و توسط دادرسی که مدارك کافی برای دستگیری فرد در اختیار دارد، صادر می‌شود.

حکم ارسال پرونده [Writ of certiorari]: دستور دادگاه عالی ایالات متحده به دادگاه عالی جهت انتقال سوابق پرونده‌ای که قرار است مورد رسیدگی مجدد قرار دهد.

حکم دادگاه [Writ of mandamus]: فرمان دادگاه مبنی بر لزوم انجام وظیفه يك مقام رسمی.

کتابشناسی

کتاب‌ها

مالنیکس، لیندا س.، مارتین ردیش، و
جورجین ویرو. *آشنایی با دادگاه‌های فدرال
و اختیارات قضایی*. نیویورک، نیویورک:
ماتیو بندر، ۱۹۹۸.

پوسنر، ریچارد آ.، *دادگاه‌های فدرال:
چالش‌ها و اصلاحات*. کیمبریج،

ماساچوست: انتشارات دانشگاه‌هاروارد،
۱۹۹۶.

استامپ، هاری پ. *سیاست‌های قضایی
آمریکا*، چاپ دوم. آپر سادل ریور،
نیوجرسی: پرنتیس‌هال، ۱۹۹۸.

دفتر اجرایی دادگاه‌های ایالات متحده.
*دادگاه‌های ایالات متحده: حدود اختیارات
قانونی و کار آنها*. واشنگتن دی سی:
۱۹۸۹.

فالون، ریچارد ه.، هارت، هنری ملوین،
و وکسلر، هربرت. *دادگاه‌های فدرال و
نظام فدرال هارت و وکسلر*، چاپ پنجم.
نیویورک، نیویورک: انتشارات فاوندیشن،
۲۰۰۳.

بوم، لارنس. *دادگاه‌های آمریکا: روند و
سیاست*. چاپ پنجم. بوستون، ماساچوست:
هوتون میفلین، ۲۰۰۱.

تارنماها

دادگاه‌های فدرال و وظایف آنها

Federal Courts and What They Do
[http://www.fjc.gov/public/pdf.nsf/
lookup/FCtsWhat.pdf/\\$file/
FCtsWhat.pdf](http://www.fjc.gov/public/pdf.nsf/lookup/FCtsWhat.pdf/$file/FCtsWhat.pdf)

نظام دادگاه‌های فدرال در ایالات متحده:
مقدمه‌ای برای قضات و مجریان قضایی در
کشورهای دیگر

The Federal Court System in the
United States: An Introduction for
Judges and Judicial Administrators in
Other Countries
[http://www.uscourts.gov/library/
internationalbook-fedcts2.pdf](http://www.uscourts.gov/library/internationalbook-fedcts2.pdf)

چمرینسکی، اروین. *اختیارات قضایی
فدرال*، چاپ چهارم. نیویورک، نیویورک:
شرکت انتشارات اسپن، ۲۰۰۳.

فین من، جی م. *قانون ۱۰۱: آن چه
باید درباره نظام قانونی آمریکا بدانید*.
نیویورک، نیویورک: انتشارات دانشگاه
آکسفورد، ۲۰۰۰.

فرانکلین، کارل ج. *قانون اساسی برای
متخصصان حقوق جزا*. بوکا ریون،
فلوریدا: انتشارات CRC، ۱۹۹۹.

فریدمن، لارنس میر. *قانون در آمریکا:
تاریخ مختصر*. نیویورک، نیویورک:
مدرن لایبرری، ۲۰۰۲.

مرکز ملی دادگاه‌های ایالتی – پایگاه اطلاعاتی
دادگاه

National Center for State Courts —
Court Information Database
[http://www.ncsconline.org/WCDS/
index.htm](http://www.ncsconline.org/WCDS/index.htm)

دادستان‌های دادگاه‌های ایالتی، ۲۰۰۱

Prosecutors in State Courts, 2001
[http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/pub/
pdf/psc01.pdf](http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/pub/pdf/psc01.pdf)

تشکیلات دادگاه ایالتی، ۱۹۹۸

State Court Organization, 1998
[http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/pub/
pdf/sco98.pdf](http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/pub/pdf/sco98.pdf)

دیوان عالی ایالات متحده

The Supreme Court of the United
States
<http://www.supremecourtus.gov>

آشنایی با دادگاه‌های فدرال

Understanding the Federal Courts
[http://www.uscourts.gov/
understand02/](http://www.uscourts.gov/understand02/)

مقدمه‌ای بر نظام قانونی

Introduction to the Legal System
[http://www.cec.org/pubs_info_
resources/law_treat_agree/summary_
enviro_law/publication/
usdoc.cfm?varlan=english&topic=1](http://www.cec.org/pubs_info_resources/law_treat_agree/summary_enviro_law/publication/usdoc.cfm?varlan=english&topic=1)

حقوقدان: شبکه آموزش حقوقی

JURIST: The Legal Education
Network
<http://www.jurist.law.pitt.edu/>

مبادلات منابع کتابخانه حقوق

Law Library Resource Exchange
<http://www.llrx.com/>

دانشنامه حقوق

Legal Encyclopedia
[http://www.nolo.com/lawcenter/ency/
index.cfm](http://www.nolo.com/lawcenter/ency/index.cfm)

کتابخانه کنگره: راهنمایی به
حقوق در اینترنت

Library of Congress: Guide to Law
Online
<http://www.loc.gov/law/guide/us.html>

سپاسگزاری

خطوط اساسی نظام قضایی ایالات متحده یکی از انتشارات وزارت امورخارجه است. فصلهای یکم تا هشتم آن با اجازه از چاپ پنجم کتاب ”فرایند قضایی در آمریکا“ نوشته رابرت ای کارپ و رونالد استیدهام اقتباس شده است. این کتاب توسط شرکت انتشارات سه ماهانه کنگره (Congressional Quarterly Inc.) انتشار یافته است.

همه حقوق برای شرکت انتشارات سه ماهانه کنگره محفوظ است.
حق تألیف از سال 2001 برقرار شده است.

Illustrations are credited AP/Wide World Photo with the following exceptions:
Page 8: © Michael Geissinger/The Image Works. 9: © David M. Jennings/The Image Works. 11: bottom left; © Kent Meireis/The Image Works, bottom right; © Bob Daemmrich/The Image Works. 29: inset; © John Nordell/The Image Works. 30: Courtesy U.S. Supreme Court. 44-5: Courtesy Florida Supreme Court Historical Society, Tallahassee. 47: North Wind Picture Archives (2). 60: © Syracuse Newspapers/Carl J. Single/The Image Works. 76: © Bob Daemmrich/The Image Works. 79: © Syracuse Newspapers/John Berry/The Image Works. 85: bottom; © Hulton Archive/Getty Images. 87: top; © Time Life Pictures/Getty Images. 90-1 © James Pickerell/The Image Works. 99: © Hulton Archive/Getty Images. 113: top; © Harry Scull Jr.-Pool/Getty Images; middle; © George Martell/Getty Images. 121: © Scott Olson/Getty Images. 124: top; © Robert King/Newsweek/Getty Images; bottom; © Alex Wong/Getty Images. 126: © Carrie Boretz/The Image Works. 146: © Hulton Archive/Getty Images. 148: top; © Syracuse Newspapers/The Image Works. 170: © Hulton Archive/Getty Images.

سردبیر اجرایی: جورج کلارک

سردبیران اداری: ژزالی تارگونسکی
میلدرد نیلی

سردبیر هنری/طرح: مین چین یانو

تصویر روی جلد: سالی ویتسکی

پژوهش عکس: مگی جانسن اسکیلر



اداره برنامه‌های اطلاعات بین‌المللی

وزارت امور خارجه ایالات متحده

<http://www.america.gov/persian>